

کتابخانه  
مستوفیای  
کتابخانه  
۴۷۱۲



م. ک. م. ش. ا.  
اسکن شد  
تاریخ:

بازرسی شد  
۲۷ - ۲۶



۶۷-۶۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: لطائف الانشاء  
مؤلف: نصر الله بن علاء الدين الشافعي

شماره ثبت کتاب: ۶۳۷۷۹  
۴۹۷۸

موضوع: ...  
شماره قفسه: ۴۷۱۹

بازدید شد  
۱۳۸۲

ملی - فهرست شده  
۴۷۱۹

م. ک. م. ش. ا.  
اسکن شد  
تاریخ:

بازرسی شد  
۲۷ - ۲۶



۶۷-۶۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: لطائف الانشاء  
مؤلف: نصر الله بن علاء الدين الشافعي

شماره ثبت کتاب: ۶۳۷۷۹  
۴۹۷۸

موضوع: ...  
شماره قفسه: ۴۷۱۹

بازدید شد  
۱۳۸۲

ملی - فهرست شده  
۴۷۱۹



فهرست کتب لطیف  
الانث و در کتب تصدیق و حق  
معنا لیت

**الفصل الثالث**  
در بیان الحاشیه المخصوصه بالکتاب المصحف  
و در عشر مقالات

**المجلد الاول**  
في التمهيد و في عشر فصول

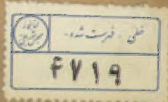
**فصل اول** في منهج القارئ  
في منهج التلاوة

**فصل ثانی** في منهج العبد  
في منهج التلاوة

**فصل ثالث** في منهج العبد  
في منهج التلاوة

**فصل رابع** في منهج العبد  
في منهج التلاوة

**الفصل الثاني**  
في انواع الشكايات و في فصول



ورق من كبريت حجازي من سن

**المقابلة الأولى** في كتاب تفسير الكافي

**المقابلة الثانية** في كتاب التفسير

**المقابلة الثالثة** في كتاب التفسير

**المقابلة الرابعة** في كتاب التفسير

**المقابلة الخامسة** في كتاب التفسير

**المقابلة السادسة** في كتاب التفسير

**المقابلة السابعة** في كتاب التفسير

**المقابلة الثامنة** في كتاب التفسير

**المقابلة الأولى** في كتاب التفسير

**المقابلة الثانية** في كتاب التفسير

**المقابلة الثالثة** في كتاب التفسير

**المقابلة الرابعة** في كتاب التفسير

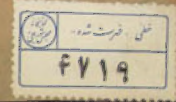
**المقابلة الخامسة** في كتاب التفسير

**المقابلة السادسة** في كتاب التفسير

**المقابلة السابعة** في كتاب التفسير

**المقابلة الثامنة** في كتاب التفسير

**المقابلة التاسعة** في كتاب التفسير





باب ۱۹ مثال سختی

باب ۲۰ مثال کونوا ایضا

القسم الثاني  
في الامور اللائقة عند الفوجات  
والعهود

باب ۱ الفسخ

باب ۲ في العهود

و

اول از تعظیم جانب انکه الغاب و د عا

ذکر کات بس تحت اشتیاق جان کرا

ذکر بخواهید وصل اظهار حب تا درج ملک

بس تفقد اعتذار انکه دعای ختم با

تغیر

باب ۳ مشهوره بشارت دیوان

باب ۴ مشهوره بشارت دیوان

باب ۵ مشهوره بشارت دیوان

باب ۶ مشهوره بشارت دیوان

باب ۷ مشهوره بشارت دیوان

باب ۸ مشهوره بشارت دیوان

باب ۹ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۰ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۱ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۲ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۳ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۴ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۵ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۶ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۷ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۸ مشهوره بشارت دیوان

باب ۱۹ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۰ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۱ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۲ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۳ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۴ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۵ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۶ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۷ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۸ مشهوره بشارت دیوان

باب ۲۹ مشهوره بشارت دیوان

باب ۳۰ مشهوره بشارت دیوان



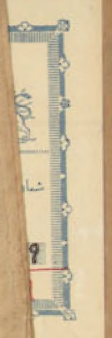


بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد

حدوث اینها و شک و ساس قیاس حضرت سید و تقدیر  
 اساق و جل عن التشبیه و التمثیل بدافع و انساؤه که تصبیحات  
 لای کواکب نیرات و قزاقی ثوابت و استارات بر صفا  
 طبقات سماوات بر مقتنی ان فی خلق السموات و الارض لآیات  
 از عجایب آیات جنات و لطایف ابیاعات و انشاآت اوست  
 و تجنیبات و تالیفات مصنوعات و مطبوعات بدایع صنایع  
 بر صفا و صافی طایع تاثیر تصور و تحریف و تحریف و بر تیر  
 صنع و تقدیر و  
 آن صانع لطیف بر فرش کاینات جبرین بر از صورت الحوائج کار کرد  
 بر تیب آسمان و طلوع ستارگان از بحر عبرت نظر موشیاد کرد  
 ذلک تقدیر العزیز العظیم و فحاشا تحیة طیبات و صلوات سلام  
 و صلوات بر انبیاء اکرام که موصلا فطاری احکام و دارن کائنات  
 و الهام و رسانندگان ناسه و بیغام اند علی خصوص بر ذات مطهر قات  
 فاضله و عظمی

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد

مقدّر آن آفتاب تابان آسمان رسالت و ماه و رفشان سپهر  
 نبوت و جلالت محمد عطفی صلی الله علیه و سلم که خلاص خلایق از  
 مضایق محاکم ظلمات جنات و غوایت جزر مشاه و اما ملک  
 سلاطین و شریعت و هدایت او صورت نه بند و نظم  
 صلی الله علیه و سلم لایق آینه اتقی - هدایت به سبط البشائر که یما  
 یارینا الراجون منه شفاعت - صلوا علیه و سلم و اتوا  
 و بر اولاد و اعقاب و اتباع و اصحاب و اصحاب از طوایف  
 مهاجر و انصار که هر یکی راه نمایی دین و پیشوای شریعت سید المرسلین  
 اند و صوان الله علیهم اجمعین خاک فرموده اصحاب و کاتبان با هم اقتدیتم  
 اقتدیتم و سلام الله علیه و علیهم اجمعین **ذکر سببی که باعث بود**  
**چون ثالیف محمد و اوراق و مقالات و مقترکات و مقترکات**  
 بنده ضعیف کناه کاد امیدوار بر رحمت حضرت آفرینکار و نصر الله  
 ابن علاء البنا و النفس المدعو علی آئینة الاخلاء و الاجلاء  
 ناصر بن العلاء باب الله علیه توفیه نفعها بعدا که مدتی که در غربت  
 اوطان و غربت و وقت دوستان و فرزندان شیده بود و در غربت





من المذاق فراق اخوان وابتلاء بلا جلا جشده **نظم**  
 نگر منارقت جان در تنگ بونه بود - بجان دوست که جوان نوا جندانت  
 و قرب رخ سال با ما احوال کشته و کوشمال تيام و دير **نظم**  
 کوشمال احوال نماند که در دوزخ و رباب - معجزکم لاجرم می آید از کما نغیر  
 و چون بغیض فضل از تو و عنایت نهایت لم یزلی و بسبب استقام  
 و الطاف که از دشت افق و اعطاف ندها و عیان صاحب صاحب  
 زاده اعظم ناصب التوبة الخیر و اکرم صاحب آیات الفضائل و المعالی  
 صاحبان الی المعافاة علی سابق اللوازم و الاوای و در صدق الوزاره  
 واسطة عقد الخلافة و الصدقات نور حرفة المجد و الجلال نور حرفة  
 المکارم و الافضال ناصر الدوله و تالیهین سلالة اعظم الوزراء و العالین  
 نصر الله بن الصاحب العظم آصف صف الوزاره با استخدام اصحاب  
 الشیخ و ارباب القلم ملاذ طبقات الانام و معاد طوائف الامم  
 ضابط الممالک باغلا القواعد و المتبانی باسط اجفحة الانصاف علی  
 اصناف الاقاصی الامانی **نظم** و درین در کما نشانی بجان ما  
 بجان امانت و جان امانی - شهاب الحق طاهرین ملاذ الانام و طلیح

انور بن نور بن نور

المبین

المسلمین مدبر امور و مجبور بصاب الله سیر و ارای المبتیین . ان  
 هذا هو الفضل المبین **نظم** فذل فضل الله قد عرفت نضره  
 و ذل فضل الله یوتیه من لیساء - اعز الله اصحابه و اقر ببقا قره  
 عینه اصحابه این ضعیف مایهوف بوطن مالوف سعادتی صاوت  
 مساعدت نمود **نظم** چه خوش باشد که بود از اسطاری  
 بامیدی و سدا میدواری - و در غرضی از اغراض و عوفی از اعراض  
 باضلال الطریق ان کویم الاضلال لاطراف شرف و منجلی کشت **نظم**  
 اولیتی انما بلغت بها - سولی و ادرکت ستهی املی  
 اشک صایدی و دیشکری - نسلی بعدی اذا انقضی اجلی  
 مدام جابل فایز این فیتی و صمیم کسی این و لایق و حقیقی در منارانی  
 بود که با وجود عدم استعداد و قلت بضاعت خویش قریه و ادع  
 بر صفت رخی هر که کانی فیها - و با سطرها و لطف اعتماد  
 ان الهدایا علی مقدار محمد صیحا - بتجف طایر علامه خوراران متبع  
 ابادی و اعطاف و جمع عوارف الطاف بشرف الحاق منقر کرداند  
 و بحکم انک **نظم** خور و بزرگ میکنم اندر میان خلقت

غالی طاهر بن نور بن نور



فی انکضی ز برای تو میگویم. بتالیف رساله کتابت مقالات  
 و مباحث جدید بکم رض ما یفیع الله. در انشاء شرف محاوره که  
 اتفاق افتاد بود بشریف خطاب شرف نمود و بتالیف رساله  
 در قسم انشاء مراسلات الناس نمود و هر چند جای آن بود که در ضمن کلیل  
 بسبب استعدادی و بضاعت قلیل بدین غرض نازل و دلیل  
 که خاطریست بر نشان و فکریت علیل. تمسک و تعلیل جوید و  
 گوید. آشفته حال یا نبود معتبر سخن. اما خود خود شناس  
 و عقل تیز بین قیاس چون مناطره دار مرغ این مقدمات محض  
 محاوره می شناسد از راه ضرورت ماده و ضرورت قیاس دلیل را  
 مستدام داشت و از طریق استقنان و اختیار بر مقتضی شکر انعام و  
 احسان با او عیان و منافعه برخاست لاجرم دولتخانه اشتباه  
 بعد از مشایخ اعیان و انعام امثال آن مثال را به نشاط و انبساط تمام  
 التزام نمود و بر زبان حال با خود در مقال آمد و گفت. **مفراع**  
 بنور دیده کم کار تو چرا نکم. و با عدم استعداد و وجود مجاری امور  
 برخلاف مراد و با سطران آن هرگز راه ستوده سیرت نیکو اعتقاد **منظم**

مخزن

بخت نیکش نمتهای امید. در سامانه و چشم بد مر سنا د.  
 قدم در آن مقام نهاد و از لطایف فواید و غرر و نتایج انبیا را افکار  
 و بیان و آثار و اماند و بنیان متقدمان فضلا و کتاب و متاجر را بد با  
 و عقلا و احباب آداب آید دست داد و در باب آرا که کرد آمد  
 و از برای ابراز کمال کلام فضلا و ادب بکم انک. در رشته کشید با هر کس  
 انشا از آنرا از ترکیبات و عباراتی که در دست تو می و طبع طبع  
 این فیه حقیر بدان مساحت خود بود خالی نگذاشت و در هر مقامی از  
 اشعار عربی ابیات عجم آید توانست و لایق بود ابراز کرد. شد  
 و بنای این تالیف بر مقدمه بود و مقصد نهاد آمد و بکم قضیه  
 الالفاظ تنزل من السماء چون مشتمل بر لطایف انشاء بود آنرا لطایف  
 الانشاء نام نهاد. آمد امید داشت و چشم داشت چنان که منظور نظر  
 رضا و ارضاء محمودیان و بزرگان کرد و در آن جناب عالی مرجع احکام  
 معالی و مجمع افاضل و موالی باد محل قبول یابد و اگر مناسبت فضلا و  
 جاسر عطا و عقلا بر سهوی و خطایی و لائق و غثقی و رعیب و غنور  
 اطلاق و عفو و یا بند و لاشک بر آید یا بند قال الله تعالی. و لو کان



۷ من عند الله لوجود وافیة اختلاف کثیرا **نظم**  
 نمی ترسم از خدایم بیش بزرگان که در بحر پیدا نیاید خرد دل  
 یقین بکرم بجم و لطف جیم و اوق خواهر بود که شرف اصلاح ارزانی  
 فرموده نعمت احسان مبذول فرماید و ذیل عفو و اغاض سپردارند  
 و لکمه اول و آخر او ظاهر و باطن او سلم تسلیم کثیرا **اما مقتد**  
 مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان فضیلت علم انشا  
 و شرف کتابت معقول و منقول و سخنان حکما و حکام و سلاطین و بزرگان  
 در فضیلت این صنعت **اما معقول** بر وجه است **اول** اندکی  
 از انواع دلایل بر شرف علم شرف معلوم است یعنی که هر علم که معلوم او  
 شریفتر آن علم بسبب شرف معلوم خود شریفتر مثلا معلوم علم طب  
 علم پیروزه شریفتر است زیرا که معلوم علم طب بدن انسانیت از جهت  
 تندرستی و بیماری تا تندرستی یا بقاء مکان نگاه دارد و اگر زایل شود  
 بدایع معرور و میسور باشد باز آرد و معلوم علم پیروزه ابدان فرغان  
 شکار است هم بدان جهت که در طب بیان کرده شد و چون بدانسان  
 از ابدان فرغان شکاری شریفتر است علم طب برین اعتبار از علم پیروزه

گر پیروزه

شریفتر بود و چون این مقدمه دانسته شد گویم معلوم علم انشا سخن  
 است از آن جهت که بدان اخبار گفته بکتابت یا عبارت از مافی القیوم  
 یعنی از معنی که قائم است بذات سخن گویند و بر وجهی عقل سلیم و طبع  
 مستقیم از قبول آن آتی نباشد و نیز دیگر عالمی عالم و فضیله عالم و مشاییر  
 حکما و عقلا برین آدم ظاهر و پدید آورده و روشن و سواد است که این دو سجد  
 و تعالی بعضی فضل ازلی و عنایت نهایت لم یزل الخیر نوع انسانرا  
 بفضیلت نطق و عزت عقل بر انواع حیوانات مملو بر درم مخلوقات  
 و کمالات بر کریم و متمیز امانت ربانی کرده اند و خلقت خلقت و کمال  
 وجود را بکمال کرم وجودی سابق عبارت و بر وجهی بطراز کرامت  
 و لغز که مناسب آدم عزت و مقدر زردی بوشانید و بخت بر حجت  
 من یشاء و الله ذوا الفضل العظیم و نطق و کلام را همین شرف تمام  
 لغایت که حضرت ذوا الجلال از افراد انواع انسان بر کمال که  
 بر تبت نبوت و شرف رسالت بر کمال پیوسته و وحی و الهام و کلام  
 و کلام و نامه و بیغام مخصوص گردانید **قال الله تعالی** انا اوحینا الیک  
 کما اوحینا الی نوح و المبین من بعده **آیه** و **قال الله تعالی** نزل



۸  
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزِلُ الْتُورَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلِ هَذَا لِلنَّاسِ وَأَنزِلُ الْفُرْقَانَ • وَفَضِّلْتَ طَائِفَةً رَسُلًا بَوَاسِطَةٍ كِتَابٍ شَارِعَ شَرْعٍ وَبَسِطَ يَدَهُ إِذْ يَبْرِزُوهُ إِنَّا زَكَّيْنَاهُ وَأَصْفِيَاءَ مُقَدِّمٍ بِرَفَضِيلَتِ نَفَقٍ وَكَلَامٍ زَكَاةٍ وَبِغِيَامٍ دَلِيلِي مَعْقُولٍ وَبَيْنَهُ مُقْبُولٌ اسْتَوَاكَ شَرْفٌ وَمُنْزَلَتْ وَرَفَعَتْ مَقَامَ رَحْمَتِ رَبِّكَ الْإِنَامَ بِجَارِافٍ وَحُطَّامٍ بُوْدِي نَبُوحٍ وَطُطَّامٍ كَلَامٍ بِسْمِئِهِ أَفْخَرُ فَوْعُونِ مُتَعَبٍ مَكْرُورٍ بُوْدِي نَبُوحٍ شَبَانٍ يَا مَعُودَا وَارْكَوَالِ وَجَالِ وَبَارِكَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا مِثْلَ هُوَ لَا يَنْطِقُ وَمِثَالُ تَرْغِيفِ رَتَبِ قُرْبَتِ وَزِينَةِ دِينِ خَلْقِهِ • وَوَبَّاهُ بِجَاهِ حَقِّهِ قَارُونَ خُدَى نَهْضِبِ مَوْسَى وَهَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالتَّوْرَةُ وَالتَّلَامُ وَجِدَّ وَوَيْمُ الْعِلْمِ شَدَتْ اِئْتِقَارُ وَكَثُرَتْ اِجْتِيَاجُ شَرْفٍ وَتَعَدَّدَتْ دِلِيلُ قَسَتْ مَرْعَلَمُ كَ اِجْتِيَاجُ بَيَانِ بَيْتِهِ بُوْدِي آيِ عِلْمٍ شَرْفِيْعٍ بُوْدِي مُتَلَادِ مَعْقَلِ وَفَلَاكِ اِزْ نَفَاشِ شَرْفِيْعِيَّتِ زِيَاكَ اِجْتِيَاجُ مَوْجِدِ فِي نَسَبِ اَلْأَوْ بِمَقَانِ وَ مَعْقَلَتْ زِيَادَتِ سَكِّ بَقَا شَرْفِ نَقْشِ بَعْدَ اِزْ عَمِيْدِ اِيْمَانِ مَقْدَرِ كَوْنِيْهِ اَلْأَوْدُوعِ اِنْسَانِ مِمَّ وَتَحْصِيْلُ كِلَالَتِ وَسَعَادَاتِ اَعَزُّوِيْهِ وَنَمَّ اَلْكَتَا

اشتر

آشنائی اسباب مطالب و یاوران دنیوی بنظن و کلام و کتابت  
و اعلاّم محتاج اند غایة الاحتیاج جدا که علم کتابت و تدوین علوم نبوی  
و تحریرات اقلام و تقریرات اہم حاجت علمت و غفلت شہادت از  
جہ و حقانیت و دقایق براسین عقلی و قواعد عقاید و قوانین شرعی  
و نقل کردار شتی و نفعای عریس انکار معانی را بر خطاب کالات  
و طلب سعادت و قبول وادی و بانیات کلام سکندر کما انبتہ  
الاقلام لا تقطع دروسہ الا یام بخلد و مؤثر کردار و لا شکر قواعد  
نقاید اخلال بدیر فنی و در مبانی اعمال و عبادات بکے رسوم و عادات  
اخلال تمام راه یافتی و طریق تحصیل اسباب سعادت و اقتدار و کمال  
کالات مندرس و منظم گشتی و معارف آخر این مقال **احاطہ** <sup>بر امور</sup> **اسانی**  
لین و بغیر القعیر و مقتضوع الاسرار و مستفظ الاخبار <sup>و امور</sup> **حساب**  
الانوار و ناصح امور الدنیا و الدین <sup>و امور</sup> **حافظ** و لاجرای معانی لیرد  
و ناظر و بسوی این **واقیہ** **حافظ** **کشتہ** **اما دلائل مستوفی**  
**قال** **احاطہ** **قال** **ان** و العلم و مایطرون و اگر از ممد لایر فضایل این  
علم اعراض کردہ شود و از استدلال زبان اعراض نمودہ آید **مجموعہ** **فتم**

خالد و  
عبدون



۱- درین آیت اثبات دعوی را کفایت است **فهم**  
 اذا افتقر الابطال بوجوب اسبغهم **و** تذكروا ما كتب الله لكم  
 کفی قلم الکتاب **فراود** **ففت** **میرزا** **التمیز** **آن** **الله** **اقتضی** **بالعلم**  
 وقال الله تعالى **و** قد حق علم القرآن خلق الانسان على البيان بعضی  
 مفسران درین آیت بیان از کلماته تحریر بیان تفسیر و بیان فرموده اند  
 و این تفسیر و عقل نزدیک است و از غایت و تکلف دور زیرا که  
 میگوید که عبارت ازین آراخ در صبرست بیان می توان کرد بواسطه تحریر  
 و کتاب نیز از آن بیان می توان رسانید با این که این نوع بیان بعضی  
 کتاب تحت تحریر و روی روزگار باقی نماند و آن برود و نیز دیگر  
 در و شایسته است زیرا که بواسطه قلم با کسان که در کتب عدم اند و بصواب  
 وجود و ظهور عدم انداد باشند مجاورت و محاربت صورت می خیزد  
 و اگر کسی بعین بصیرت و جنم عبارت نظر کند و از یاد معرفت و  
 اعتراف به انصاف بایزد او را محقق و مقدر شود که اگر بکلمات  
 حرکات اقللام کتاب و خطرات افهام و او عام فضلا و احاطه آیه اب  
 نبودی آیات و احاطت کتاب کریم و مورد سوره مبینات خطابیم

صباغ

و مطابق تفسیر و دقیق تاویل و متون کتب بطون و خاتر مجله  
 و مخد کشفی و آثار و اخبار است و مختار علیه صلوات الله علیه  
 و موافقت و مقامات مباح و انصار علیه نجات نسیم دارالافتاد  
 بر روی روزگار غایت الازاد مسطور و مذکور نبودی ولی براعت  
 غرض و معاونت رقاغ ارباب بلاغت و احاطت فصاحت آثار  
 رضیه و منافق مرصیه اسلام علای عظام و منافع اسلام که  
 نایبان انبیاء کرام و شیخان انواع احکام و متغیران طلال و حرام  
 اند بر صفحات اوراق کاشفی و قوت و طاقت تعلیم و تعلم این  
 فواید که داشتی و جز بواسطه تقریر بیان و از جمله تحریر بیان احاطت  
 قلم تا انوار علی عر عالم مساعی و آثار مستبصره سلطین بر کواکب  
 و رسوم و آیین کزین با و سائیان جهان داران اکامره نلدا و و قیانه  
 کامکار بر صفای حایف لیل و نهار مندا و اول و مشهور نماندن با و خود  
 نام ایشان هرگز کسی بر زبان نراندن و این حد و قیاق و معانی شامول  
 و کبریت ثبت کرده است **فهم** و ما الحمد لولا الشکر الاما  
 و ما الناس الا اقلهم بحراب **فهم** و خاطر دیگر نیز بر سبیل توارد برین



معنی ساخت کرده آنجا گفته **عصر** و در لفظ استنساخ **عصر** است  
 بناء المعالي این بیعی المکارم و راستی است که با وجود تقلب  
 چون از تصفیه تکلف خالی است عقل را بر منطق این دو بیت  
 اعتراض نمی آید و از قول مفهوم و مدلول آن اعتراض نمی نماید للحق  
 احسن ان یتمتع و للصدق حقیق بان یستع **وقال رسول الله صلی الله**  
**علیه وسلم** اگر می خواهید اولاد کم با کثافت فان الکثابة من ستم الملوك  
 و یکی از دلایل قوی بر اثبات فضیلت این صنعت آنست که  
 حضرت رسالت علی افضل الصلوات امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 را کرم الله وجهه بکتابت اسرار حج موسوم و مخترع کرده اند و امیر  
 المؤمنین عثمان نیز مدتی را از حضرت بدین شکل مشورت منقول  
 بود و استکتاب حضرت رسالت ازین دو بر کلام دین که آن  
 خلافا و دشمنی برده اند و این داشتن این منصب در ایشان  
 باطلات قدر و قیامت ذکر ایشان با ثبات فضیلت این صنعت  
 اشارت است و عاقل را اشارتی کفایت و در زمان خلافت امیر  
 المؤمنین ابی بکر رضی الله عنه امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه جده

نیز

کاتب دیوان خلافت او بود **ان فی ذکر لکذی** و ولی فیها **کاتب**  
 انجی و چون و عدد اثبات فضیلت معقول و منقول است اینجا  
 با نجان اینجا سید محمد از اقا ویر حکار شریف کتابت از برای  
 تحریر و تخریر خطاب و طلب آداب ابراد کتب و می آید تا خوب  
 مزید و غبت معنی ثبوت و صوفی ارادت کرده اند الله تعالی  
**قل** اقلیدس المظمند دست روحانیه طهرت بآله جسمانیه  
 و قل بعض الحكماء للمظن عقال العقل و قال بعض الفضلاء العلم  
 صید و الكتابة قید و قيل الاقلام اساس العقالیم و عقلارا  
 اخلافت و را که شریف خادست و قلم حاکم یا بر عکس بعض گفته اند  
 قلم حکومت و شریف مخدوم کما قال ابن ارقم

ان یجیزم القلم السیوف لا یضعف **ل** الرقاب و دانست خوف الامم  
 و الموت و الموت لا شیء یعالیه **ل** ان الی جمع ما یجری به القلم  
 کذا فی القلم الاقلام قد یجری **ل** ان السیوف طاعة و جمیع خدم  
 و طاعة کونید تا حکم شریف جار و سیوف تصرف قلم سایر نبود و تا  
 شریف و کلمه نیاید اینجا خود کار نیاید و مخترع و معاند این جانب

این شعر است که قلم  
 حاکم است و سر خاتم  
 بر چنین می ماند که سر قلم  
 قلم مخدوم است و سر قلم  
 و سر قلم نیز بر سر قلم  
 این شعر را از این است



۱۱ ترجیح داده و گفته **مقدم** تقصیر و زراعت المکتب خاضعة  
 وعادة السفین یستخدم القلعة وخراج ابو الفتح شقی رحمة  
 مصالح اتم و مناجح و مهات بنی آدم را بر ایشان منوط و مربوط  
 داشته و آراش بلاد و آسایش عباد را با عدم ایشان جایز  
 نداشته و برین معنی گفته و در تحقیق **مقدم**  
 صلاح العباد و رشد الامم - و امن البریة من کل غم  
 بشیئین مالهاتما **الث** جراح المسلم و رفیق التلم  
 و اکسایب انصاف انما یسبب عناف اخواف نماید و از تعجب  
 تجنب جوید و میان ریاست فاضله و غیر فاضله جابج حکما و سقا  
 اندوز جوید و این که درین مقاولات این روش جابج حق را  
 ترجیح جیت و مخالفان را از روی اختلاف سازد و اختلاف از قبول حق  
 انحراف بخود **ام** **مقدم** قد یلک الله التمییز بکمال اهل الدین  
 مستدرج و در راهها و اسلام غیر اسلام میبرد و میفرود و محترم  
 و معتبر بود اند بسیار است و اگر دران معنی اشباع و درجه و مطلق  
 و غایت تاجیه و توقف بحسب طرد و ازان جمله یکه است در سولات

ایلم و سابق شعور و احوال کتاب و صدور دیوان از برای ملوک و  
 امر و قنی که در مجالس ایشان در دیوان راه انداز حکم جان بود عادت  
 و عرفان که از برای احشام ایشان قیام نمایند و از طبقات مردم  
 بجز کتاب و قصاص و اطباء براسب را معارض نمایند و در حکمت  
 این حکم و نموده اند **اول** که قیام بحسبان تخم عقول فایز مشغولون  
 بعیایم الامور و از محرومانه ارد شیر که در تحقیق خراج از رعایا  
 بولایت نبشته و ذکر کتاب و ان مکتوب معلوم می شود که رتبت  
 و منزلت ایشان را از دولت تاج غایب بوده است و آن عهد نامه  
 اینست **مقدم** **اول** که درین از شیرین بیکر الموطی و اهلها  
 مکر الملوک و وارث الظواهر الی القضاة الذین هم حاکم الذین و الخا  
 الذین هم حفظة البیضة و الکتاب الذین هم زبده المملکة و دوی  
 الموطی الذین هم غرزة الایلاء و السلام و انما یجوز الله صلحون فبینه  
 رضاء عن رعیتنا ایا و هم الموطیة علیهم و نحن مع ذلک کما یجوز  
 الیکم برمیستة لا تستغروا المفاخر کما یجوز الیکم المدة و لا تحکروا فی شکرکم  
 القحط و تزوجوا للعتقائین فانه امش الزعم و اوقات الملتزم و لا

این کتاب در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۵۷/۱۰۰۰۰۰۰۰



ساخت  
شماره کردن در باب  
مورد - بزرگ

تعدو طه الدنيا مشيا فانها لا تبقى على احد ولا ترفضه مع  
ذلك فان الاخرة لا تنال الا بهاء **ورقم** الامام عوب بكر  
كخط ورمي **ساخت** وشمع با هم جمع كوي كماند كفتند و فرزان  
خویش را بران **نویس** نمودند و الله اعلم **فصل دوم**  
در بیان آلات و اوقات که باید کتاب باشد و آنچه موافق  
نبرد و ذکر آداب آن که از رعایت کرده اند و شرایط که بجا صحت  
فرموده اند **اول** باید که حد آلات و اوقات کتابت از دست  
و قلم و کاغذ طویل کند و قلم را شل و محظ و محراب و معارض و  
لراف صیغه معدوم و محتیا باشد و احتیاط کند که دست و کاغذ سیاه  
نگردد که عیب بود و تمام آلات و اوقات کتابت را از چیزهای که  
موجب نقصان باشد رعایت کند چو رویت و نیکویی ادوات  
و حسن طرز نشاء خاطر و این اصحاب همه صنعتها از تمام باشد  
صحت قلم و نیکو چاکر صیغیت نرم و بغایت صلب بود و اینها  
نموده احتیاط کند و خانه قلم بمقدار بند ابهام را و گیرد که پیشتر  
کتابخانه قلم را را تراشیده اند مگر کتاب عرفان که خط قلم

ع  
ملا شوق قلم درین

را از ناخن ابهام زیارت تراشیده اند و سر و شوق قلم باید  
که متساوی باشد قال بعض الکتاب لا تکنین بقلم ملتوی ولا ذی  
شق غیر مستوی و قلم با حروف قطریه که خط از آن خوشتر آید  
و بنسبت انواع خطوط که آموخته باشد قلم تراشیدن مناسب  
بر نوعی آید باید داشت بعضی سطر و بعضی باریک مرکب و مرکبان  
چیزی نویسد بقلم باریکتر باید نیست که بقواضع لایق نبرد و اگر  
نبرد و رستان نویسد قلم سطر بهتر بود و عدد قلم را باید که طاق بود  
قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله عز وجل يحب المؤمن یقر قلم  
یقط نرینه و چون قلم تراشیده عذر نرینه نگذارد که در کارها بیکی  
آرد و تجاوب قلم را خام خان کند و قلم و تراش قلم را خوار خوار  
در زیر پای نمیکند و بران خشید که فایده و فراوانی و اطمینان دارد  
و از بعضی مرکبان اثر الحیث مستحبست که در حقی که پیش آمده  
بود فرمودند و الله اعلم ان الله عز وجل لا یحب العبد الا ان یقر قلم  
على القدم و لا یحلیت علی رایت القلم فمن این لی قلم لا لم دیگر  
باید که دوات از پا و کرد و خاشاک و چیزهای که بوی و برین قوا  
لا یشیر

ملا شوق قلم درین



او را مستغیر کرده اند محافظت نماید و نگذارد که خام و واسطه  
 باشد بلکه همیشه او را پاک دارد و بعد از هر کتب براق روان میسازد  
 باید که بعد باشد و بمشکل و کلاب و بویهای خوش و عطر مطبوع و  
 معطر که بوقت کتابت موجب نشاط و ذهن گردد و طبیعت بر آن  
 سبب لطایف عبارت میساخت نماید و از آن نیز در حسن خط  
 بیافزاید و در وقت طاق نباید نهاد که عزل نتیجه دهد اما کاغذ  
 باید که همیشه از بوی و طبع عوامی که یکی عریض و یکی باریک است آماده دارد  
 و نیز دیگر بر طاق و بر طومار و بر قیاض نباید نوشت که بر برگه کاتب حلال فقه  
 و حجاب میسر شود بر کاغذ مسقط کتابت جایز نباشد و داشت که  
 غلط و حجت افزاید و اثر دایره آن در خط و عبارت اثر  
 کند و اولی آن بود که تا بعد از کاغذی را محصور نزد قلم را  
 بر آن نخند و در مکتوبی که بر بزرگان نویسد بیاض بالا بسیار نگذارد  
 و خامس و فی الجمله این مخطوط که نگذارد و چون کتابت تمام کند و  
 آخر مکتوب را از بوی جانب راست کاغذی باریک کند چنانکه شکل  
 تزیین او باطل شود و عرض طی مکتوب بمقدار بیاض بین المخطوط

در هر دو طرف

باید و اگر وقتی کاغذی باریک در زیر پای نیفتد و چون بزرگان  
 چیزی نویسد بر ضرورت بر خط نویسد و اگر ضرورت شود ابعاد  
 از آن لازم باید گرفت نظرا و نغرا و اگر بزرگستان بر خط مکتوب  
 چیزی نویسد عیب نبود اما لراق باید که از کتی و کلاب و  
 عطرها خوب آنچه دست دهد آمیخته و اما قوی لراق آماده  
 و ساخت بود بعضی از دنیا و کتاب عراق را و مستطار لراق  
 و آن مشکلف مطبوع بالراق مطلب بعد از آنکه خوب بر میان  
 بند چنانکه بوقت افتتاح آن مجلس بر آن معطر شود و در عطری  
 لراق چندان بهالغ نماند که چون مکتوب این نامه و فصح کند قوت  
 طالع بوی خوش از آن مکتوب و از مواضع اوصاف آن برود  
 و بعضی از بزرگان گفته اند ختم خطاب و کتاب همان باید که  
 عند الافتتاح چنان آید چنانکه بمشکل و در کتب و لیکن تا قبل از تفتیش  
 کشاید تمام شده افتد اما **اعلم** که در مکتوب خود را از نماز دیگر  
 نهی شغل الهی و صلی الله علیه و سلم من آن که بنیاد فلان کتب بعد از عصر  
 و در هر یک از دو جهت بدان که بویهاشان بوی میزد که کند

این کتاب  
 در کتابخانه  
 وزارت معارف  
 و اوقاف  
 تهران  
 ثبت شده است



۱۴  
که باشد محبت این دو کرم که کتابت مکن نماز و کرم  
و در حالت کرمی و تشنگی و اوقات حدوث و اغراض نفسانی چون  
غم و فزع و خوف و غی و کینه نباید کرد زیرا که اثر آن رخصت و  
عبارت بدید آید و اگر مانع شود و بیشتر شود بجهت هر ممتی از مهمات  
که کتابت بران مقصود باشد احتیاج بخوشی را چنانکه بدان غرض اختصاص  
داشته باشد التزام باید نمود علی الخصوص در کتابت مقامات کلیه اما آنکه  
کتابت جای که سرد یا و اطایا کرم یا و اطایا متر یا دای قوی یا موضع  
انومی و مشغله بسیار باشد نیکنیاید و نیز گفته اند کتابت در حضور  
بروگان ترک ادب باشد و میان کتاب مشهور باشد که در مقام  
قلعه کتاب نباید کرد و قلعه موضع یا کوبه که بخوشی بر یک مخصوص  
باشد و تمام آنکه صاعه فضا آن بر یک برسد و مقام او را بداند  
باید گذاشت و بسبب آن قوم خاوردایم متفرق و متوزع باشد و  
این اختیارات و رعایت امثال این شرایط و اعتبارات جای که  
نمی و واجب التوصل میاید نکته باشد بیشتر کرده اما در اوقات اضطرار  
بحکم قصیه الضرورات فیجوز المخطورات بر مقتضی شارت مصلحت

مقدم

تقديم بايد رسانيد و ضرورت سلطان ضرورت را انقياد بايد  
نمود **فصل ششم** در ذکر اقسام علوم که درین صنعت بکار  
آید و آنچه از آن مالا به کتابت است و ذکر ملکات و عادات است  
که کتابت با اختصاص بران محتای باید بود و شرایطی که رعایت باید  
نموده **میان** کتابت چندانکه در علوم ادبیه چون لغت و صرف و نحو و  
معانی و بیان و غرایب و بدایع و عجایب و دروایع و دروایع و دروایع  
عرب و عجم و قواعد و اخبار اتم و موارد امثال کا ملتر باشند و حکایت  
و فراسط ایشان درین صنعت بیشتر ظهور یابد و نیز در ادب که مادی  
این صنعت انواع و اقسام مذکوره است و اگر کسی با کتابت این  
اقسام بتامی دست نهد و خواهد که مالا به فضا عت نماید و نیز  
آشت که از اینیات عرب و عجم و عبارات مشرفان لایین در  
حال و مقام آنچه بیشتر شود جمع کند و اگر تواند یاد کرد و وقت سخن  
کذا در آن مقدار که لفظ را یک نویسد بدست آورد و چندان مقدار  
عاصل کند که از ترشکات و دو آوین لایین در مقامی اشغال نماید  
مراغه نمود و درین سیود چندایع میسود و قدر و وقت باشد و در



۱۵  
این مرام و مقصود کوشید باید انشاء الله و بر رسوم و عادات  
و عرف و مراتب طبقات و حقوق تمام حاصل باید کرد و کیفیت حسن  
معاشرت با اصناف خلق چنانکه در کتب اخلاق مسطور است ملاحظه باید  
کرد اندک با حق بصفت با خلق باضاف با برادران بجزمت  
با دوستان بشیفت با نفس بقر با دشمن بحلم با دوست  
بصفت با علما بتواضع با بزرگان بجاورت با جاهل بخاموشی  
بشیر باید رفت تا سلامت باشد و از دامن و وقاحت عاقبت  
این بود و در این نصیحتها از شیخ عبدالقادر انصاری قدس سره  
گفته است بلکه گفته اند بسیار علم و کتب مستفی بود و نیز باید که  
و کفایت مملکت خلایق از دوست و دشمن کاینسان کان بقدر امکان  
بکوشد که برادران و نمودار اند کاره علی الساطع انصاری قدس سره  
و گویند که کسی که بی علم را سفار خود سازد و خود را در میان مردم بداند  
و امانت سپردد کرداند و در امور او بخدمت هیچ آورده را از دست  
و قریب و خویش و بیگانه بجزم نکند و بعد از آن که خدمت مکتوب یا  
نشان کند قلم بران نهاده علی الخصوص آنجا که مال یا حقیه نازک

یا احقر بر یک تعلق داشت باشد که محمل تحت بود قال البیاضی  
الله علیه وسلم من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یفطن مراقبت  
النفس و اگر بعد از کتابه مکتوب بالحق و زیادت حاجت افتد  
اتفاق خطوط باید که بخط محموم باشد و الا استنباف کتابت  
لازم باید داشت و مکتوبات برادران که بدو یا به محموم و غیر ما  
نشد باشد البته نکه باید داشت که بجزیره معلوم گشته که فواید  
آن بسیار است و هرگاه که جایس مکتوبه از قومی جدا گردد بمکاتبت  
با ایشان افتتاح باید نمود و در مسابقت با ایشان مسابقت باید  
جست که در شریعت محبت و در مذهب محبت و در اخلاق محبت این محبت را  
واجب لازم نموده اند **نکته** اذ انما یعمل الخیر کما یومر به  
و لم یکتب لیک و در بعضی کتب استنباف مکتوبه از قلم  
و احوال صیانت باید نمود که عادت آن محموم باشد و بر تحسین  
مکتوبه که محموم او را بجزم نکرده باشد یا بتامنی احتیاج  
افتد قلم را مکتوبش نزد یک کوه اند تا زود یاد آید به دست یا بجزم  
از حضرت و مسالت مشغولست و چون کتابه مکتوب تمام شود قدری

مکتوبه محموم در دست  
بجزم مکتوبه را  
در قلم و قلم



خاک برکتوب باشد که قضا حاجت و برآمدن مراد تا شری  
 بحسب خاصیت مانورست قال النبی صلی الله علیه وسلم شربوا  
 کتابکم فانہ انما یطویرکم و بعد از فراغ کتابه یک مرتبه بتامل تمام  
 مکتوب یا من اوله ال آخره مطالعه نماید و چون بر موضع مطلع شود  
 که باصلاح حاجت افتد از آنجا اصلاح ناکرد و تخطی نماید و تجاوز نکند  
 و بیش از آن مکتوب را مکرر کند عنوان بیرون نویسد و مجدداً تا بحکم  
 احتیاج نباشد علی الخصوص در احکام و قضایا کلی که بنفس و مال تعلق  
 داشته باشد که موجب تمت گردد و نیز بسیار در حکم بسیار در خطا  
 دلالت کند و آورد اندک روزی یک کتاب بیش بزرگ دعوی کرد  
 که یک کتاب را بر یک موضع چهار بار بنویسد و حل کند و منون کا حد سورتم  
 شده باشد چون مقصود سوال و دعوی در امان و خدایت خویش  
 و حل خطور رسانند آن بزرگ فرمود **حذوقه للحکم** دلیل علی  
 انما یطویرکم کثیر لفظاً و تادونه و فادیه مستفاد من لفظ و مکتوب  
 را مکرر بنویسد و مکرر از کثر احتیاج افتد و چون مکتوب را در  
 قضا و غیره مکرر کند که با تدریج بر دل داشت مکتوب یا لیه دلالت کند قال النبی

توجه نموده

توجه نموده

توجه نموده

صلی الله علیه وسلم کرموا الکتاب ختمه و مکرر کند مکتوب را بروند  
 خواهد داد باید که بیش از هفتاد مرتبه غلط کند و بدست او نهاده که آن  
 و عرف کتاب چنین است **فصل چهارم در آداب**  
 و شروع در کلام مراعات آن واجب بود و این نیز دو قسم است  
 قسم اول که رعایت آن شروط میان همه مقامات کلام از ابتدا و انقضاء  
 و دعا و غیر آن مشترک باشد **قسم دوم** آنکه مقامی از مقامات کلام  
 مخصوص باشد اما شرایط قسم اول یک است که در همه مقامات کلام  
 سخن روشن و مفهوم باشد و از اخلاق و تعقیب چندین بار تواند احتراز  
 لازم شد چنانکه در حال مطالعه و استماع بی توقیف با بودن تا بانی و من  
 بعضی بیادست نماید و معانی بنامیه احتیاج داشته باشد فهم شود علی  
 الخصوص در عبارات احکام و امثال و انما و الا فاعلم و موصوف  
 مجرور الا استعمال عبارت و امیانت باید نمود و اگر نماند معنی مخلوق  
 شغل میزوری را برادر کرد و آنرا بر قافیه تقویر و تشبیهات دلیریه  
 تکریر باید آورد و حجاب افکار و غلبه ادب و ادب او چهره آن معنی  
 با نامیه تحریر و ایل باید کرد **مستطرد** دیگر بعضی کتاب در عبارت



طراوت و سلامت و روانی را بر اقسام دیگر اختیار کرده اند چون  
 عبارت کلیله و سرکه بران منوال قدم در دایره مقال نهاد و طایفه  
 بنیاد انشا را بر رعایت اسجاع و قوافی مبنی گردانیده اند چون  
 ترکیبات مقامات حمیدی و سرحد بران مثال استعمال یافته و بعضی  
 دیگر قدم قلم را از دایره تکلف و تصنع بیرون نهاده اند و بحسب لایزال  
 کلام را بی صنعتی از صنعتها چون ترصیع و تجنیس و مانند آن برآوردند  
 و افهام جلوه داده اند چنانچه عبارت تاج المکارم بر تمثیل آن مشعر  
 است و ازین سه قسم بیشتر متقدمان و متأخران قسم اول را بر غیر  
 آن ترجیح نهاده اند و عقول سلیم و طباع مستغنیانرا بقول نقلی  
 نموده اند و قسم دوم را فضلا و با از مرتبه فصاحت و بلاغت  
 یک سوخته اند و کلامها را به مایه از دو جمع در انشا و کلامت جایز  
 نداشته و بر اخبار و قواعد مذکور است که صاحب قفا و قاضی قم را  
 مغرور کرده و در انشا و این عبارت نوشته است **ایضا القاضی** بهتم  
 قدری که قاضی قاضی و قاضی قاضی و معجزه بود و معجزه می توان  
 چون بی و حقوق و خدمات پسندیده او با جلالت صاحب عبادت

و

و مستحکم بود از قاضی برسدند که با وجود جبین و سایر و شرف  
 استحقاق صاحب باعث براسال این حقوق بود گفت صاحب  
 بر ایراد اسجاع و قوافی حوص تمام است چون برآورد کرد قاضی افتاد  
 حکم اکثر جنگل انشی یحیی و نیم رعایت آن حقوق مهمل ماند چون این  
 معاول جمع صاحب سید قضای ولایت تجدید بمانی موقوف شد  
 و صاحب از ایراد و استعمال اسجاع توبه کرد که وقتی که ضرورت  
 افتاد **اما** قسم ثالث را موجب تکلیف و عصبه کلام و ضیق میدان  
 بیان دانسته اند و از سببین سخن اصحاب تکلف و تصنع نموده  
 و عهد این مقدمات بتجدید پیوسته گویم بگویم قضیه خبر الامور  
 اوسطها اولجهان است و سر و کلاه انشا اگر مبنی سخن بر سلاطین  
 و روانی خند و زاریان کلام هر کلمات و معنی مقتضای تکلفی  
 کند بقدر اقتضای انواع صنعتها بیارد و در بیان کلام با بدان  
 بیاراید و از التزام یک طریقه که مختص اصحاب تکلف اند اجتناب  
 نماید تا هم از تکلف و تصنع خالی بود و با انواع محاسن و لطایف  
 خلقت های برضای مشاط که اگر عروس و سیار از خط و خال



عاری که دارد حق او نگارده باشد و اگر محاسن او را بسطیات  
 بتلویثات مختلف بر نظر کیان بوسانند پیش از آنکه پیش  
 معذور باشد **شرط دیگر آنست** که سخن بر مقتضای حال باشد  
 و در مقامی که باطنی و تمثیلات احتیاج باشد از تکوین نماند باشد  
 و ایجاز را اعجاز ندانند و در مقامی که حالت متعین ایجاز و اختصار  
 باشد عنان قلم در میان پزیان کشیده دارد و کثرت بلاطایل را حضا  
 و بلاغت نشمارد **شرط دیگر** باید که اصل معنی و حکایت مکتوب  
 کتابت و ارسال بهیچ بانی است بعد از آنکه تا از جاده صواب بیرون نبرد  
 و عرض شریع و عقل و مقبول عقل بود و از آلا بشر و شواهد کراف  
 و کذب و ظلم حال دریا که اصل معنی جزو سلیست و منشی بقام  
 مشاطه چنانکه گفته اند که آنرا بطراف الفاظ کوناگون و صفتها می  
 مختلف آراست بر خطاب و طلاق با فهم و ادب آن اسباب آوازه آری  
 الباقی جلوه میدهد تا بسبب میلان طبایع مستقیم و عقول قدیم  
 نفوس معانی و تعویض مستحکم کرده و آنرا قبول بقبول آید پس هر  
 گاه که غرض از حلیه حال اعاطل باشد یا بقبول صورت و طبعیت و

و معروف آرایش مشاطه در قبول اثری ظاهر کرده و از برای رعایت  
 این شرط کاتب باید که این بیت نصب العین خاطر دارد **نقد**  
 سبقتی القیامه کل عیب **صحیفه اتی کتبت بیا**  
 فلا تکتب بخطک غیر **نقد** لیسر که القیامه ان ترا **نقد**  
**شرط دیگر** آنکه رعایت کند تا در بعد مقامات الفاظ کمتر از معانی یا برابر  
 معانی باشد و بمقدار فاحش زیادت نبود زیرا که لفظ غالب معنیست  
 یا لیسر معنی اگر بمقدار فاحش کمتر بود جامه و لباس الفاظ بر قد  
 معنی شکل آید و ایجاز محل عبارت از نیست و اگر از اندازه واجب  
 بسیار زیادت باشد اطناب بمثل لازم آید و از بیخاست که گویند  
 خیر الكلام ما قل و دل ولم یلک و بلاغت عبارت از نیست  
**شرط دیگر** آنکه هر کلمه مکتوب و در حکایه و یا بلیغ تر آید که باید که  
 نسبت میان حکایات و تقدیم و تغیر رعایت کند چنانکه در مقدم  
 و تالی علقه مقصود باشد و مرتبه واجب است تقدیم بود مقدم دار  
 و مرتبه تاخیر باید که و مؤخر گردد و آنرا در حکایت قدیم ملازم است  
 بلکه کاتب محول گردد زیرا که اصل حکایت برین صنعت رعایت است

خیر الكلام ما قل و دل ولم یلک





رسول علیه السلام تا انگاه که آیت بسم الله محمد و علیا و مریم  
 نازل نشده بود هم بران طریق مقرر میداشتند و چون  
 این آیت بیامد بران اختیار متابعت قرآن بسم الله از برای تسبیح  
 معین کردند و چون آیت قل ادعوا الله وادعوا الرحمن فود  
 آمد اسم رحمن بدان اضافه کردند و مدتی بسم الله الرحمن می  
 نوشتند انگاه چون قصه سلیمان علیه الصلوة والسلام و آیه  
 انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم بیامد اسم رحیم نیز بدان  
 اضافه کردند و بسم الله الرحمن الرحیم از برای تسبیح معین  
 شد و متاخران کتاب از برای تسبیح بکلی اسم اکتفا نموده اند  
 و برین تقدیر بران آیت که تسبیح نام کنند از اسماء الله که موافق  
 و مناسب عقاید مذکور و مقصود خطاب باشد مثلا و تسبیح و لا  
 هو الاوتاب مناسب باشد قال الله تعالی تعجب لمن یشاء انما قال  
 تعجب لمن یشاء الذکور و التثنیه شغل و عجز حکومت هو المعبر  
 لا یحی بود قال الله تعالی قل اللهم ما کفر الکفر الا به ویرثه عباد  
 هو الشافی و عباد نماید قال الله تعالی و اذا مرضت فهو یشفین

مشروط دیگر بعد از تسبیح باید که ابتدا بکلی اتفاق افتد که بقال  
 میمون و ستوده بود جناح در اول مطالعه یا استماع موجب  
 فرج و شادی گردد و زیرا که مطالعه و ادراک نقوش یا در نفوس  
 تاثیر عظیم است علی الخصوص در بادی احوال از خیر یا غیر او این  
 شرافت و اجابت این ضعیف یا سفر خراسان اتفاق افتاد و وقتی که  
 از زبان امیر مرحوم امیر ارغونشاه نزدیک امیر سرخان شیر  
 طاب ثرا جدا جواب مکتوب می نوشت و مکتوب او از عراق شتمل  
 بران بود که از برادر زاده خود شیخ حسن کوچک مسترید و حاجت  
 کشته بود و الحاق بسلطان و امراء خراسان کرده و بجهدان آمده  
 را اول جواب مکتوب او این بیت نوشته بودم که  
 حجت باذات اقدس که یک چون تو را بدو من معین و دین و دولت کشاید  
 و مولانا مرحوم استاد العلماء نظام الملک الدین الشیخ نور الله  
 فخر حکایت کرده که وقتی ملک مرحوم مکر غنم الدین کرت امان الله  
 برسانه او را بجهت و ستی برسانه است و بود و مولانا مرحوم  
 وجه الله الدین الشیخ طاب ثراه مکتوب از زبان امیر مرحوم مذکور  
 زبان در

انشا فرموده بود و در صحبت مولانا نظام الدین روانه کرده  
 و در اول آن مکتوب این بیت گفته و نوشته در مدح سلطان  
 هندوستان **شعر** قد اخرج الله سلطان السلاطين  
 من جوهر المجذلامن جوهر الطين و سواد این مکتوب هنوز در  
 میان طلبات متداولست و او حکایت مولانا نظام الدین القسری  
 طاب فرما تقدیر کرده که چون مکتوب بعضی رسید فی الحال بعد از  
 فتح یکی از مذما سلطان هندوستان تحطی که که لفظ اخرج  
 مناسب مطلع نیست اگر ابداع گفتی بهتر بودی بمان سبب روان  
 مجلس انفعال عظیم بارسولان راه یافت و هیچ عذری و جوانه  
 نتوانستیم گفت و مصداق آن حسن مطلع و فتح مطلع را بزرگان اعتبار  
 کرده اند آنست که عرب بیابان محکم را مسافران خوانند و ما خود  
 گوئیم که بنده از برای تقال و در تواریخ مذکور و مسطورست  
 که خلیفه یارون الکوشید از سیر خویش با موز در زمان طفولیت  
 و جوانی تحسین سوال کرده که کیف یخرج المسافر من موز جواب داد  
 که علی بنده حجامتکل تا از تلفظ بمسافر که گفتن احراز لازم آید  
 و فلان علی بنده قانک تا قانک

در این مکتوب

یارون فی الحال او را بی عذر خود کرده اند و از میان دیگر فرزندان  
 برگزیده و نام او را در مسکه و خطبه با نام خود جمع کرده و در افتتاح  
 العلوم آورده اند که روزی بزرگ بریدن عاریتی رفته بود و از  
 دور درختی در نظر او آمد از کاتب خویش سوال کرد که آن درخت  
 و آن درخت بید بود کاتب جواب داد که شجده اوراق تا بیخ  
 شریف آن بزرگ را از استماع لفظ خلاف صیانه کرده باشد آن  
 بزرگ نیز او را بخلعتی گرانمایه مخصوص کرده اند و نیز آورده اند  
 که چون لشکر اسلام بقصد یزد حردین شهر میاید بدیاری می آمدند  
 سعد وقاص که امیر لشکر بود مغیره ابن شعبه را با ده صحابه پیش  
 یزد حرد و متساء تا او را بصیحت و دعوت کشید و آن حال که  
 یزد حرد ایشان را دید پرسید که فلان جاس را حاضر گویند و آن  
 جاس میزد بود مغیره جواب داد که یزد حرد و جاس و کاتب  
 بر زمین و در غضب شدند و فرمود تا بزرگ و سرحانی بیکر ایشان  
 خاک بپاشند و نیز دیگر سعد وقاص و مسافر در جوف انبساط خاک  
 پیش سعد بپاشیدند سعد گفت که خاک بچم را بپاشید و این خبر

بر تخته حلاوت نموده شد  
 ذائق دیگر حسن آید



۳۲  
فال را آخر راست شد مقصود آنست که حسن وقع مطلع را  
در نفوس تاثیر عظیم است و در حد و شعرا و شاعران نیز و الله اعلم و اگر  
ایراد لفظی که بقال شود با شد میسر نشود و خاطر بداهت  
نماید محمد باید نمود که از آوردن الفاظ ناسیوه مطلع مصون  
دارد که ایراد آنرا عین عظیم است چنانچه در مکتوب شد و نشان ذکر کرده  
شد شرط دیگر بمقام القاب مخصوص است و آن آنست که رعایت  
مکتوب الیه در مقامات سخن و تخصیص در القاب دعا از امضات  
ممتاز و بین و معطیات شرایط این صنعت دارند بحدی که انخطاطی  
در رتبه محذوم و رتبه مکتوب الیه واقع نشود و القاب نامناسب  
مناسب طریقی باشد و نیز باید که کاتب و منشی بحیال اقام باشد  
و بالقاب انجلیک بحال بود و صفاتی نماید که در آن قوافر بسیار است  
قال مجاز ثلث یصح کذا داخل بتواضع باسلام اذا لغیت  
و توسع له فی المجلس و تدعو باحتیاج الیه و اگر انشای او حال  
بافسوس سیر بلبل از راه تبلیغ قیام و سلوس خوراک و نایب  
و از صحنی یا بحال محال به که مکتوب الیه بسیار و سیات

و مجامع و خطبات بسیار است و تعظیم او در خطاب و القاب موجب  
تأثیر است و وصیت لغات را که نمود لایمکن میسر است و اگر  
ذکر محاسن نصب العین خاطر گرداند و در معارضه اجتهاد او  
فلان را اعتماد از آن اجتهاد برخیزد و او با و فضلا گفته اند کتاب  
را منشی خطاب و القاب برما بجهت و عداوت نشاید بخاد  
یکدیگر کسر لایق رتبه و مقام او خطاب و القاب باید نیست که  
میرکس از آن نقوش رتبه و مقام در نفوس بر و ادایم استحکام یافته  
باشد با سالی کتاب اخلال نماید و آن السیر فی شریف جیب مکانا  
اما بدان واسطه کتابت او در بعضی ذوات آید **نظم**  
بر گذشت خوانند اسلحه خود که نام مزوگان برشتی برد  
نعلت که امیر المومنین غرضی است علیه السلام را گفت  
اقلت نقاشه ابن محسن قال نعم قال امیر المومنین والله لا یحکل  
قلبی اما قال علیه السلام امیر المومنین نقاشه جیه فان اقامت  
یقاسرون علی البصائر و قال ابو الذر داء اما نقاشه فی وجوه  
اقوام و ان قلوبنا لنلهم و ضابطه کلی در رعایت مرتبه جاب

۳۴  
مکتوب الیه و کتابت آنست که نظر کند با امثال کاتب امثال مکتوب  
الیه یا نفس مکتوب الیه را خطاب و القاب چگونه بنویسد و نیز  
دران باب بدیشان اقدانماید و اگر مشکلی افتد بحسن ارشاد  
فاسالوا اهل الذکر انکم لا تعلمون و بحکم قضیه اظهار کلام  
صانع من اربابها از اید و از سوال کند و شاید که مکتوب الیه  
را چند نوع مراتب مختلف و مناصب متفاوت حاصل باشد در مقامات  
خطاب و دعا و غیره ماحمات را رعایت باید نمود و مناصب  
مناصب و تقدیم باید رسانید مثلا اگر مکتوب الیه را امر باشد  
علما و وزرا حاصل باشد مرد و حجت را رعایت باید نمود و هر کدام که  
شهرت او در عظیم بیان بیشتر و بیش او محبوب تر باشد در امثال  
زیادت باید کرد و همچنین باید که مکتوب الیه را فی نفس الامر مرتبه  
باشد و نسبت کاتب مرتبه چنانکه در مکتوب الیه مثلا در  
باشد و بر او کلمه یا بزرگ و او را یا خرد و کاتب بود در هر صورت  
نیز به حجت را امر می باید داشت و نهایتین را از استحقاق حیانت  
باید نمود و کاتب کاتب است و مناصب را نیز باید شناخت

در همه احوال و اوقات و درین مضائق و مواضع هیچ معلم و مرشد  
حق معوق آداب صحبت و شناختن رسوم و عادات اهل روزگار  
و وقوف بر وقایع کیفیت معاشرت با اصناف خدایان نتواند بود  
مسلطه دیگر نام مکتوب الیه را در مکتوب بنسبت مرتبه او ممتاز باید  
نبشت و امتیاز چنان باشد که بر ضد خط نویسد و اگر حاجت باشد  
قدری بیاض بگذارد و اگر مرتبه بزرگتر باشد بر حاشیه جانب  
راست برگزیده طوطی بنویسد و بعضی کتاب هرگاه که بنام خدای  
مقالی رسند نام حق را بر ضد حاشیه راست بنویسد و بیاض  
بگذارد و بعضی این ارباب را رعایت نکنند مگر در اسامی احوال و حکام  
و چنان احتیاج ندارند و هرگاه که بزرگتر امیری بود که یا ملکی بزرگ  
بنسبت بایم او را نیز ممتاز باید نبشت و در کلماتین بزرگ و امرا  
بزرگ که قیام مقام ایشان باشد بر بیاض یا بالی بنویسد  
بعد از آنکه اشعار طوطی بیاض گذاشته باشند و رجعی کرده و  
از رعایت تعظیم باشد و همچنین وقتی که بزرگتر حکمی رسد مانند منشور  
و برلیغ و القفا یا واقعا یا امثال یا توقیع یا مانند آن از چیزهای که



واجب التعظیم باشد عرفا و ادبا آنرا نیز بر حاشیه چنانکه گفته اند  
مستأن باید نشست و بیاض باید گذاشت چنانکه ممتاز نماید شرط  
دیگر فزاید بر او غلام خواجه را و رعیت سلطان القاب نویسند  
و همچنین بر فزاید او محرم نوکرا و خواجه غلام را القاب نویسند  
مگر جای که مصطفی مقتدی کند شرط دیگر مقام دعا مخصوص است باید  
داشت که موضع دعا بعد از ذکر چیزی بود که آن چیز واجب التعظیم  
یا واجب التحقیر یا واجب الاستقامت باشد عرفا او عرفا اولاد  
مرکاه که بزرگترین چیزها هستند از زنده و مرده و مساجد و مدارس  
و سران و قطعه و حصار و دشمن و اعلام اولیا و اعدا و مانند آن دعا  
مناسب باید نشست و بعد از القاب و ذکر مکتوب باید دعایی بظلم  
او نیز استناب مرتبه و مقام او ایراد باید کرد و همچنین در القاب  
رعایت رتبه و لازم باید داشت را و دعیه نیز واجب باید دانست  
شاید که دعایی بطنین مخصوص شخصی یا مخصوص منصبی است باشد آنرا  
بعین باید نشست و اگر غیر آن بود باید با آن ذکر باید کرد اما اینست  
در دعا بنویسد نه از آنست که بگوید یا دیگر که در دعا فضل که بتجشیس

یا استعان مناسب نام مکتوب آید باشد آورده شود که این طریقت  
در دعا تعظیم بنویسد بود چنانکه گویند ناصر الدین لازال ناصحا  
للقین و اگر دعا تلویحی و اشارتی بمضمون و حکایت مکتوب ایراد  
کرد شود در غایت استحسان باشد و بر آن مریدی صورت نه بند  
چنانکه مکتوبی که مشتمل بر شکایت از تأخیر مکاتبات باشد مثلا  
در دعا بنویسد که لا زالت الیوم جلا لمر فوعد و روايت تفقداته  
عن الخدام لامقطوعة و لاممنوعة و مانند این و نیز مرکاه که ابتدا  
مکتوب صدر دعا باشد مثل اکل اقبال جلال فلان از اوج کمال  
تا بان باد بعد از ذکر بسم دعا بنشین جایز نباشد اندک وقتی که  
مکتوب باید را قوت امتیاز و وقوف برین دقیقه نباشد و نوم تغییر  
خاطر رخت که مباد آنرا بر استخفاف حمله یابد و همچنین بر  
گاه که مطلع مکتوب بدعا صدر بود در مقطع دعا باید نشست یک  
این مقدار کافی بود که اندک تا سبقت یا اندک تا احوال را بگذراند  
اکت و مانند این شرط دیگر بنظم ذکر کاتب قلم و ایراد همچنانکه  
در مکتوب دعا و القاب و مقامی معین است و چنانچه در القاب و دعا

۳۵  
 گفته آمد مراتب آن نیز متفاوت و مختلف است و رعایت آن  
 بر دیر واجب و لازم بدانکه مکتوب پنج موضع که ذکر گشت  
 آنجا لایق افتد بحسب اختلاف مراتب یکی بالای مکتوب و این  
 مرتبه سلاطین و احرار بزرگ و وزرا و ملوک عظیم القدر است به  
 نسبت با رعایا و نو و کسان و محکومان و مرتبه بدان نسبت  
 فرزندان همین حکم دارد چنانکه در احکام و امثال مشایره می افتد  
 بعضی به مجرد نام اکتفا نمایند و بعضی با نام بهم چیزی دیگر  
 نیز نویسند چنانکه الوهین بالله یا المتوکل علی الله یا الوانق  
 بالله یا العقیل الی الله و مانند این موضع دوم اثناء خطوط  
 چنانکه نویسد مخلص شلق فلان و این مرتبه اکتفا و امتناست  
 و اینجا زیارت از نام خود متواتر نوشت موضع سیم بیاضی که  
 سیاق و سطر است آنجا که ذکر خواست کرد چنانکه نویسد بیده  
 کمترین و بیشترین عرض می دهد از نگاه و از دیده کمترین  
 نام حرف می نویسد که فلان و این مقام در رعایت مواضع و ترتیب  
 باشد و در این مقام نیز نام صحیح نویسد موضع چهارم آخر مکتوب

و این مرتبه سیم نزدیکی است اما مرتبه سیم بمواضع و ترتیب  
 نزدیکی است و اینجا بغیر نام چیزی دیگر ننویسد و نام در آخر  
 آن ذکر کند چنانکه نویسد اقل خدمه بر تراب قدمه یا بنویسد  
 اصغر العبد یا اصغر الخدام و آنچه بدین مانند موضع پنجم حاشیه  
 مکتوب است از جانب راست که در آخر حاشیه نویسد به مرتبه  
 چهارم نزدیک بود اگر با لا تر نویسد نزدیک نام مکتوب الیه به مرتبه  
 انبیا و ائمه نزدیک باشد و درین مقام نیز لایق آن بود که غیر نام  
 چیزی دیگر ننویسد چنانکه در مقام چهارم گفته شد مثل  
 عبده المشتاق یا خادمه الخاص و مانند این سطر دیگر که بسیار  
 مقامات خطاب خلق دارد بدانکه بزبان و خواتین که غیر محارم  
 باشند ذکر استیاق و شدت و ارق و غیره صالح نیستن و مقام  
 بود و احرار آن خوب صورت نیز همین حکم دارند و اگر می گویان  
 و مکتوب الیه مسافت بعد از بنامند و اگر بود اما مکاتبات  
 متواتر اتفاق افتاده باشد در سایر مقامات تطویل و اطناف  
 بسیار مناسب بود و اگر نسبت دور تر بود یا دورتر باشد



بمخاتبات اتفاق افتاده باشد تطويل و اطباب در شرح  
اشیاء و تمی وصال بعید و بدیع تمایز و بسندیده افتد و  
مجهول در سایر مقامات نیز و الله اعلم **وصیت نامه پرویز**  
**کاتب خورا و ختم مقدمه بران است** اکتتم السیر و اصدق  
الحديث و اجتهد فی البقیة و احترس بالحدود فان لک علی ان  
لا اعمل بک حتی استانی بک و لا اقبل علیک قولاً حتی استیق  
ولا اطلع فیک احدی نعیال و اعلم انک فی غیابة و فیه فلا  
تخطئها و فی ظل مملکة فلا یستی زلته قارب الناس بحا سیر  
عن نفسک و باعد الناس ساحتی عن عدوک و اقص الی الجلیل  
از در راه لغوک و تنزه به بالانصاف صونا لمروک و تحسن عذر  
یا قدرت علی حسن و لا تسرعن الالسنه علیک و لا یفحق  
الاحدونه عنک و بین نفسک صون الذریة الصافیة و اقلعها  
اجلاس الفضة البیضاء و غایتها معالمة الخیون الشقیف و  
حصنها بحقیق المودینه المیسرة و لا بد ان یرفع الی الصغیر فایة  
یرل علی الکبر و لا تکلل الکبر فایة لیس بسا علی الصغیر

در مقامات  
و در مقامات  
و در مقامات

بدرت امورک ثم الغنی بها و احکم لسانک ثم راجعنی به و لا  
تجتر من علی فاستقص و لا تتبع من منی فاقتم و لا ترض من  
تلقانی به و لا تجرحه و اذا فکرت فلا تعجل و اذا کتبت فلا  
تعذر و لا تسعن بالفصول فانها علاق عن الکفاة و لا تقصر  
عن التحقیق فانها منجاة بالمقالة و لا تلبس کلاما بکلام و  
لا تباعد عن معنی عن معنی اگر من کتابک عن ثلاث خنوع  
بستحققة و انتشار یفحق و معانی تعقد و اجمع الکثیر ما ترید  
فی التعلیل ما تقول و لیکن بسط کلامک علی السوقة کبسط ملک  
الملوک علی الملوک لا تکن ما تکر عظیم و ما تقول صغیرا فان  
کلام الکاتب علی مقدار الملک فاجعل علیا کعلاء و فایقا  
کفواقة و انما جامع الکلام کما حصل اربعة سائل الشی و سواک  
عن الشی و ابرک بالشی و خیرک عن الشی فیه الخصال و اعلم  
المقامات ان القس الیها فامض لم یوجد و ان نقض منها  
رابع لم یتم فاذا ابرک فاحکم و اذا سالت فافهم و اذا  
طلبت فایق و اذا اخرجت فحقق فانک اذا فعلت ذلك

المقامات

بهر

۳۷  
 اخذت بجزایم القول کله فلا یشتبه علیک وارده ولا یحجز کمند  
 صار انبث فی دو وینک ما ادخلت واحسن فیها ما اخرجت  
 ویتقظه <sup>ما</sup> تعطلی ویتجدد لما تأخذ ولا یقلینک البیان علی الاضاً  
 ولا الامه عن التقدیم ولا تخرج حق وزن قیراط فی غیر حق ولا  
 تقطعن احوال کثیر فی الحق ولیکن فکل کله عن مواضع  
 وانه اعلم **مقصد اول** را انواع مناطبات و مکاتبات  
 غیر مناسبت و امثال و احکام و عهد نامه و فتح نامه و این مقصد  
 بر دو قسم است **قسم اول** در عباراتی که لایق مقامات  
 مشترک باشد چون ذکر مکتوب الیه و ذکر کاتب و ذکر امشیان  
 و منی وصال و مانند آن و ازین قسم دو مقاله است **مقاله اول**  
**اول** در عباراتی که لایق مقامات خطاب باشد و درین مقاله  
 سیزده مقام است **مقام اول** در ابتداء تعظیم جانب مکتوب الیه  
 علی اختلاف المراتب و المناصب و عباراتی که لایق این مقام باشد  
 در حضرت اعلیای و کاه معلا که قبلاً حاجیان حاجت خوا و کعبه  
 زیارتی اصحاب دولت و جلال مت و نبوت و نیز خوانند بود

شکر

فنکند قد بدعی لکل عطیة و باینک قد یطوی الیه المراحل  
 مجتهدت اسباب رفعت و بارگاه کیوان رقت که مقبل مقتبلان  
 جهان و معتقد صاحب دولتان زمان بوده است و مست **مقام**  
 میسر که فیها قد کل مصعب و یجید فیما خد کل مسیوح  
 در بارگاه جهان بناء و درگاه ستاره سباه که سواد شفا چاره  
 جهان و سجد کاه جلال اکاسره زمانست **مقام** درگاه بارگاه سلطنت  
 بناء که مقصد از باب مکتب و جلال و معهد اصحاب دولت و انتباه  
 است **مقام** مجتهدت جلال و درگاه بارگاه فلک مثال که مقصد از باب  
 مکتب و آمال و معهد اصحاب ولت و اقبال **مقام** معاد بود و تاباد اجنین الیه  
 بارگاه کعبه مثال و درگاه فلک مثال ملوک مال که محظ رجال رجال  
 اقبال و مجمع سلاطین و اقبال و مرجع انبیا امانی و آماست **مقام**  
 علی باب المیمون فی کل باب عده لابناء آمال محظ و موسوم  
 مجتهدت رفیع و بارگاه منیع که جلول بدان موجب حصول آمال  
 و اما نیست و وصول دولت **مقام** الی الی استیلائی و معارف و جهان  
 من حل و کل الباب حل بروضه و نال لاسباب السوا و استیلائی

مقام اول در عباراتی که لایق مقامات خطاب باشد



باستان جلالت آشیان که مثال روضه رضوان و مثال نعت  
 امن و امان و بیا ابرار سلام و یا نست **شعر**  
 چنانکه مثل روضات الجنان و مثل نیل غایات الامانی  
 باستان سلاطین آشیان که ملاذ ملوک نامدار و معاد سلاطین کاکامان  
 است **شعر** بیکار و مالک آفاق شوقا بپیرایه من کل القاعی  
 بارگاه کیوان رفعت مشرق معارف که قبله مقبلان و کعبه  
 مطلوبان که بیسته جای اکابر زمان و شکسته دلاست **نظم**  
 جاکشنگار آفتاب تو جلیا و ماندگار اجناس تو مقصد  
 در حضرت اعلا و بارگاه منبع معلای که مجمع اصحاب دولت باقبال و  
 مجمع اعظم ملوک و اقبال است **شعر** چنانکه مجمع الاقبال قاطبه  
 کانه الجبر و الاقبال اسرار و حضرت رفیع فکر و فرسان و بارگاه  
 منبع سما آسان که مراد ارباب مراد و معاد عباد و غیا و است  
 بهر غلبه و غلبه والا که قبله حاجات اصحاب رجا و کعبه مراد  
 صدق و عطا است **شعر** منقیایم لدوی الفضایل و مجمع  
 و عظیم لدوی الخواص مجمع اجنات معلای و جناب والا که مهابت  
 است **شعر**

و

واقفی را ارباب علم و عقل و طبقات اصحاب منور و فضل بحسن  
 تربیت و عین عاطفت و تقویت آن حضرت است **شعر** بحکم مرم کعبه  
 آمل و خطیر کرم قبله جلال و اقبال که مرفوع و آمل علما و افاضل  
 و مجمع و ماب غطا و اما نل بود و خواهر بود و در حضرت معلای  
 جناب رفیع والا که فضلا و عقلا در کثافت و اطراف آن بر مثال  
 محیط جواز مجمع و ملثم و جود عقد ثریا مؤلف و منتظم از **شعر**  
 جلالت کمال و سدره سدره نمای معارف سالک باجلالت آن ثبت ثریا  
 بهنجاب عالی و استان سدره آشیان متدی که مجمع اعظم و اعلا  
 و مجمع اکابر افاضل و موالیت **شعر** بهنجاب کریم که در شک جنان نغم  
 است **شعر** بهنجاب کریم و استان و احیای المفقین باستان قدس  
 آشیان که نمودار و روضه رضوان است **شعر** کریم که نمودار  
 لغیه و در کن عظیم است و حصول دولت و وصول و متول در اطراف  
 و الکائنات آن مفرغ فرخ و روح و روحان و جنة نهم **شعر** بهنجاب  
 شایب حیات ماب که غیا و قریب آن توستا و دید و گرام و کل الخواص  
 اصبا و اولوالالبصار انعام و انیم است **شعر**

و

۲۹  
کلی الحوائج است غبار منازنش. زان جنم بدکان بجا نش منورست  
باستان علیا و عتبه والا که مطلع دال اقبال و جمع افاض صاحب  
کالست. بخت شریف که سنج ابادی و نعم و بخت اقبال و اقبال  
و علامت. و حضرت عالی که مرتع اشراق و عالی و مرجع مقام  
و معالی و جمع علم و موالی و منبع مفاخر فضلا ایام و لیا لیت  
باستان شریف و جناب مایون منیف که سعادت و حصول بیان  
سبب حصول سعادت و شادمانی و دولت تزلزل و منزل در آن  
موجب ورود مشرب عذب نعمت و کامرانی و وفود جود است  
آمال و نبیل مانیت. باستان عالی که بحقیقت آسمان عالیت  
بحضرت مقدس رفیع و آستان سعادت آشیان منبع که تقبیل  
ترب آن منی مطلب سعادت و دولت است و اوصاف جلالت  
او چون مراتب کمال تا از آن و مجاوران و بی پایان  
لهی مولی نیست که کل استبداد و مقدر علی امر که المینا و ل  
باستان رفیع مایون و عتبه منبع مایون. باستان جلالت که کلاه  
بخت عالی و آستان ولایت آشیان معالی که مرجع طوائف ایام

و

و جمع اصحاب کشف و الهام است بخت معلق و عتبه علیا  
بخت بخت مای و آستان مایون معطر تراب. سدره سدره  
تا و عتبه و کشت. بخت بخت مای و آستان مایون  
بختی که قبله کاد حذود. ست و بوردست و نیز خوار بود  
سدره رفیع و عتبه منبع. بخت بخت مای و سدره سدره مای  
سدره شریف و عتبه منیف. بخت مایون و حرم عتبه مایون  
بخت اولیا مای سدره مناب کرامت مناب که کعبه ارباب الیاب  
و قبله اصحاب آداب است. بخت بخت حضرت و آستان آستان  
دعوت. بخت بر کوار و آستان نامدار که ملاذ امراد احیار  
و معاذ اکابر اولیا و ابرار است. بخت بخت رفیع که کعبه کرم  
آستان تر مستقر کبار. باستان رفیع که کعبه کرم  
بخت رفیع و بارگاه منبع که ملاذ طبقات امام و معاد و معاد  
طوائف کرامت ایام است. بخت بخت رفیع که کعبه کرم  
بخت بخت رفیع که کعبه کرم است. بخت بخت رفیع که کعبه کرم  
بخت بخت رفیع که کعبه کرم است. بخت بخت رفیع که کعبه کرم









سلطان ارض الله حافظ بلاد الله ناصر عباد الله معز اولياء  
 الله بذل اعداء الله حام حوزة الدين والدينيا مظهر كلمات الله  
 العليا عامر مشايخ التوحيد والايان ماحي خناقات الكفر  
 والظلمين ناصر الدين والسلام كما سمر الطواغيت والاصنام  
 ظل الله في الارضين شمس سما والمك في العالمين آفتاب  
 تابان فلك جلالت ومهتري ما در نشان سبهر خلافت و  
 سرور سايه رحمت وعنايت يزوان فرمان و ماي زمين  
 و زمان سلطان سلاطين المشرقين مولى خواقين الخافقين  
 واسطة الامن والامان نشانه فرمان ان الله يامر بالعدل  
 والاحسان سرشاه جهان تاج داران  
 كاز ملكش فتح جاودان بلاد سلطان معظم خاقان اعظم كرم  
 رقابت الاسم مولى ملوك العرب والعجم سلطان سلاطين  
 زمان متمكن متكبر ان الله يخلص بالعدل والاحسان باسط  
 اجحه الامن والامان على يار اوليائين شاه صلحان دستگاه  
 المستعدى لاختيار حراسه السلطان بطل الله في الاولين آمل العباد  
 مشير

بالله

باقائه القتل والعرض المحض بتبشريف سوادى جعلكم  
 خلائف الارض **مهم** خاقان اعظم كز شرف مستش سلاطين كرم  
 باران جود از ابرك شرفا و غزا و نجته خدا يگان جهان خسرو  
 كاهران شهنشاه زمين و زمان ماحي فرائض الانام بمن يدعنا بيه  
 الرحمن قانع اهل القتل والظلميات **مهم**  
 آفتاب دين و دولت آسمان عدل و داد  
 باد شاه ربع مسكون خسرو صاحب توان  
 سلطان السلاطين حافظ نفوس المسلمين ضابط امور الملوك  
 الدين ياكرب العالمين **مهم** خدا يگان جهان ايخان روى زمين  
 كوست برقع اورا قضا كن فيكون عون الضعفاء والمساكين  
 عيون الانام و معيت المسلمين شاه سيدان سرور اصف  
 و زير و ميرون و مواراد و كرم ماحي رقاب العالمين بمن يد  
 العون والاقصاء و ملاذ الما لحن بيدل العواطف في الاقطار  
 ملذمت بسيار دان اندك سال  
 جهان كشاي ممالك شان كيتي دار خداوند عالم باد شاه

بن آدم ماکر رقاب الانام والامم محبوس من ماکل الدنيا ومظهر کلمة  
 الله العلیا ناصر الاولیا ویدبر الاعدا المنصور من اقسام المطهر  
 بالمعز والمسوقة من الملاء الاعلى **نظم**  
 جهان داری که تیغ اسلانی بر صفت تیغش  
 کند از خون بدخواتان مشال فخر طغرا  
 خدا یگان جهان وارث ملک سلیمان اسکندر الهی و الزمان شهر یاد  
 کامیاب شمشاد گردد و جناب خورشید و کباب خسرو کامران  
 ماکر رقاب **نظم** ناصر شرع و بشرع اندر ز اقبالش نظم  
 ناخ شرک و شرک اندر ز تیغش اضطراب سلطان زمان زمین  
 حامی حوزه ملک و الدین المؤمن من التباه باله و اوله البایرة المنصور  
 علی الاعدا و العتاة و الامرة ناصر المباد و العباد مستغفر  
 الطرایف و التباه فی قیام الباقی و العباد حاکم الاقوالیم  
 و البلاء **نظم** که صفتش زنی دفع حوادث ضرر و  
 کون موقود اسلام کند دیوادی شمشاد و ستار و سحاب و خواجه  
 فخر سلیمان تختگاه افروزان و دومان سکندر دستگاه

فرمان

خورشید روشن دان جیشید ملک آری **نظم**  
 ان مردی که مرگ زمین تو بوسه داد  
 بر بام آسمان خد از اقتداد بای  
 در دوی رای او کند آفتاب تیغ  
 در پیش حکم او نهد روزگار بای  
 خدایگان جهان خورشید سهر عاطفت و احسان **نظم**  
 بر روی از رای او سرمای خورشید و ماه  
 قطره از لطف او بر آیه دریا و کان  
 اضر تا که سلطنت و شهر یاری روان قالب مرحمت و جهان  
 داری **نظم** خرمی که جت تیغ تو قاطعت بران  
 که تو بملکت خود و بر سر او دل حامی حوزه شریعت  
 داعی بیضه ملک و ملت با شهاد اسلام بیاه حکم و رحمت  
 سلیمان تختگاه المنصور و الاطهار انوار السلطان ملک الله  
 ایامی که ز ابداد حشمت برگز نیافت خاد و در ساحه ماکر  
 با خدایند دولت تو روشن از انک ز سح سینه عهد تو بر نیاید آ



شاه کوه شکوه بادشاه سمرقند خورشید آسمان سلطنت  
وسروری مهر صبر ملکوت مهر قطب کل رحمت و دین پروری **معلم**  
انگشت بیانی مادر زاد اگر حاضر شود

و چنین عالم آرای نوید صحرای **معد**  
نور اهدای و جمل کل باوی و ندا که کل لایزال نیاید  
والفین سرور بدو کل الفی ایتامها بمنایه الاعیاد کی  
نفسا و میدان دین شهنشاه و ضریب ایران و زمین رفیع  
شاه المجد و الغارب مولی سلاطین المشارق و المغرب ماکل  
نواصی الانام شرقا و غربا محرم ماکل الافان بعدا و قریبا **معلم**  
بسی بگرد عبارت کشت خاطر من

و تا جای که بر من سر کوه بیت سبزه  
حاجت سبزه از خیر و عایت عجب

من از کجا سخن سر ملک از کجا **معلم**  
اذا غنر انیضا علیک بصال فانک کان غنی و فوق الذی نشی  
وان عزت الاعاظم یا یجی لعمرك انسان فانک الذی لغنی

معلم

سلطان سلاطین الانام حافظ الاقالیم محمدی الایمانه و الحسام **معلم**  
وارث ملک سلیمان بادشاه ملک و دین

و اگر اسلام از سر شکوه او می گرد نظام  
بادشاه روی زمین و مان و نامی ملک و دین کف العالمین ملاذ  
الانام و نصیر المسلمین قاطع الکفره و المشرکین قاهر العجده و

المعتز دین دافع شرور الغیبه و المعصیتین **معلم**  
شرعت مانع ارثه از مهر دفع شر عدلت که نکرده بیوند راوشین  
بر ذوق مدایج و ذر رفیع تو و سر کانی فی رسد و خاطر بعین

کف الثقلین علی الیه فی الحافیقین عند الدوله العاصره تاج المله  
الایمانه و طهر الامم و الانام و الامنه الموقره من الشک الممنوعه و الاعدا **معلم**  
فکل کل ملک طبع مستور و طاعت و اما صلح و صبر و حیا و عطا

و قوام و خلقت و عطا و طاعت و اما صلح و صبر و حیا و عطا  
سروری که کافان دولت ملک و بر دین حاکم آدم و حوا  
نمود و در سحاب انوار باهیه و سیر و بار کال نور و اعلای

و کمال انوار و کمال و ضعفه و المجد و بحسب **معلم**  
و دین

و تا جای که بر من سر کوه بیت سبزه  
حاجت سبزه از خیر و عایت عجب

بادشاه و بن برور شهنشاه دادگستر ماکر رقاب البشر بحرام  
 کین جو زاکر **نظم** عفتل مجرده آمد در جبهه محبت  
 روح مقدس آمد در صورت بشر مایه بشر ان هذا الا ملک  
 کبریم بخدوم جهانیان امیرامیران خسرو کشور ماکر عدل و احسان  
 حافظ نفوس ماکر ایران تحت زمان **نظم**  
 زمانه فعل زمین علم آسان رفت قضا فاذ قدره شتار توان  
 محرم جهانیان خسرو صاحب قران ماکر ماکر العداد و الاحسان  
 انوشیروان عهد و زمان ختم بد قلعستان تاج بخش سلطان  
 نشان **نظم** لطیف و عقیق توین ختم بد و قلع کشتی  
 بگرد و تیغ قوی تاج بخش و ملکستان خدا یگان امرار زمین و  
 زمان خدوم و محرم را در خسروان جهان باسط سوار الامن و  
 الامان علی الاربابان ساد و محبت و عاطفت حضرت بر جان  
 تیرمان و دو مان الدین و الملک تیرمان خسرو کشور ان الله یاحی  
 بالعدل و الاحسان **نظم** زین زین لیل تو زلفه جان جهان  
 بدست حکم تو داد فلک علی جهان امیر گویان سر بر آسمان منیر

ملک

فلک بخش جهان بخش العالم العاد لا یبذل صفرا بران تحت  
 و لشکرش جهان خسرو آفاق و ارض حاکم و الدین بالاستحقاق  
 عیسی حواسم العدل بمر السیاسة و خلاوة الانفاق **نظم**  
 مجرود خیر تو در اجبار ملک و دین خاصیتی که در دم عیسی مرعیت  
 این خسرو که قصه کیروزه درم تو صد ساله کارنامه کاوش و دست  
 امیر امراء العالم سلطان ارباب الکواد و اصحاب العلم **نظم**  
 بنار و بشت امم قهرمان تیغ و قلم خسرو کامیاب صفدر ماکر  
 رقاب بانی مبان جهان بانی ماکر نواصی الافاض و الادانی  
 سلطان امراء المسترقین کشف الانام و مدار ماکر الخافین **نظم**  
 کجاست در حد آفاق خسرو و اموز که شکوه او در بطون و مانش  
 ترا در جهان و نور جهان او که در شایه تو طاعت برانش  
 امیر امراء العالمین سوسود میا دین دین کفیه داد سلیمان  
 تلمیخ المنصور علی الاعداء بالفتح المبین المظفر علی الاعداء بالمع  
 سرق الخبیین المکتک لعلو الله امانه المسلمین الملتزمین  
 مقامات علی سائر الایان المذكور لطایف نکات فی اطراف و حایل

ملک



الكفر بمن يدعيانيت الرحمن المستغنى في نعمة الدين وحماية  
 الاسلام عن اقامة الحجة والبرهان **م**  
 أي براق دولت دافوت وقد بايكا  
 شاي معاني تحت دابرج برجيس آشيان  
 خرايزه تنيف برخلایق خطبة فتح وطفه  
 داد عدلت در ممالك مرده امن وامان  
 امیر امراء الاقاف بحی قواعد رسوم الامارة بالاقاف مالک  
 رقاب الانام بالاستحقاق متمکن من کما امارت ومبتدئ متوطن  
 وشکاه سبانت وسروری المتکفل بصالح المجاہدة فی سبیل الله  
 المتصدی لمناسج الجهاد لاعلاء کلمة الله عالم مشایخ العدا والاعتدال  
 با فی مساجد التوحید وعبادة الله فی الاقاف جامع حوزة الدین  
 ومضیة الاسد مای سبابة عبادة الاصلام عن صحابف الايام  
 حکم فی دایات الحق بضرر السیف واللسان **م**  
 ولولای بعد الله مانوف الذی او لانا ذین النافعین قیام  
 ولا شکی فی شکر الخادم صادق **م** **م**  
 ولما ستر فی عزو العذو حرām **م**  
 در مملکت کربلا

۱۰۰

امیر معظم لشکر کشایران محقق جهان صدر زمان **م**  
 آن جوان بخت کهنه که از سبیت او  
 باد بر غف نیارد که کذب بود **م**  
 امیر بزرگ بادل عادل بادل خیر و جوان بخت **م** امیر معظم خلاصه  
 امراء العالم واسطة عقد الامارة والسياسة وارث مناقب  
 الولاية والرياسة اعدل امراء العالمین خلاصة الماء والطين  
**م** کمال رفعت او خود ز شرح مستغنیست  
 بما سبب حاجت شب تحلی **م** امیر اعظم نوین معظم المخلص  
 بالقواد والعلم اعدل علم زبدة خسروان عجم المظفر علی الاعداء ملک  
 ملوک الامراء ملایف الانام وکشف الورد **م**  
 اگر بدج و نامر کس سره شود تو ان کس کس او جنت بدج و شای  
 امیر ولی نظیر صاحب تبر و روشن خیر و ستره مسیر ماکر و متی  
 المجد و لعل و وارث صفات الامارة ببذل الايام والقیال **م**  
 بر که منسوب الی الله زاد بکون نام **م**  
 حجة طالع و حجة تحت و رخ فالت

مجان خود و محیط گرم که داریم ست  
 به پیش منت اوسیم و زرجوشک و سفال  
 فتون و دایره کافاب سایه کند

محرر

محسن الاتفاق و بذل النعم سلطان الوزراء في المشرفين باسط اخف  
الانسان على الخافقين **نظم** اصف مجيد قرة صاحب كرو و جيات  
عالم عالم بناء و عادل مكر و قاب **صاحب ديوان الممالك منقيد**  
الخلق عن و رطات الممالك ظل الله على الاقاصي و الاله اني محظ  
رجال رجال الامال و الالمان في كمال مصالح المكار و الدين ناظم  
اسود الجهود بالبر المئين ان هذا هو الفضل المبين **نظم**  
بنور دای توسد روی سلطنت روشن.



صاحب معظم دستور ماکر العجم منبع الاحسان والکرم مکرملوک  
الوزراء في العالم ذوا المناقب والمعالي الوالی علی الاسافل  
والاعالی صاحب آیات المجد والعلی صاحب آیات الفضل  
والتمنا وولجب الظاهر والخبی الطاهر الزاخر **مقدم**  
نشدت تو ازت کای ترمن کایه کالو شیخ انویا علی انوب **ن**  
صاحب صاحب احتشام خلافت ادوار التلیالی والایام **ع**  
مهرکویان اقتداد و ما ترجیح انتقام **جلال** الورداد والافاق  
محرز ماکر المعالی بزمید البذل والافتاق **مظم**  
مدیر ما سماهی و محاسن او صاف **ن**

**ن** هار مهر سپهری مکام اخلاص **ن**  
صاحب کویان در وقت نورشید صورت فر طلعت برجین  
سعادت مظاره بظنیت کاملات عادل صفات **مظم**  
آن سروری که درجه ارباب فضل الانج اندر فیض خیرش میرسد  
خلاصه نسل وزارت و سروری نهاده اصل صدراست و سروری  
در حدیث جلال درین فکر فضل و افضل آن سرمدی که

خروسیار کان مستفید رای همان آرای اوست و ویر فکر  
صف تدبیر محرر ذقایق فکر عقد کشای و عقل کوسر دان  
او **مظم** جوامع افروز جشم ایل بینش  
بطراذکار کاه آفرینش وزیر الماکر و الاقطار صاحب  
المناخ و الاقتدار غرض المدار و غایة الادوار القاصر  
مطیبة عن الشار بعد الاطاب والاکشاد **مظم**  
ناطقة خوش سرائی عاجز مدح تو شد **ن**

**ن** لاجرم آغاز کرد زمره اخضا **ن**  
صاحب توان نه قرین کفنا الخلائق اجمعین المعتم بحبل  
الله المبین سیار الفتاد و **ن** المساکین کفیل مصالح  
المسلمین **ن** بنا خلون جمال تحت ماسر عادل  
اروی مکر کیانت و بشت ملت و درین محذوم تها نیان  
آصف سلیمان نشان خسر و اقلیم عدل پروری جشید سر برداد  
کسری سلطان و وزراء الزکیان معالی رایت الامان لایزال  
مشا تحایب الفضل و الاحسان مدح غرایب المفاخری





چگونه شرح دهم قضا را آن فرما که هر دو وقت نوک از من بجای آورد.

**ع** شرح وقت باید نهایت بدین نیست. شرح صورت حجت و

وصف حجت وقت کار قلم و بیان ورق و بیان نمونان بود.

و این مختصر درین مدت وقت در اشکال با ناس مزه می صفت و

بدین امید در آن فویدی داد. و می گفته **مقدم**

آخر این تیره شب حجر بیا بیان آید.

در و مارا نفسی نوبت در میان آید.

آخر این بحث من از خواب در اید روزی.

روز آخر نظم در درخ جانان آید.

**مقدم** در عباراتی که لایق ستا وصال باشد

از حضرت معبود پس از او خالقند معنا جل و علا بفرج و دعا و

تخشع و رجا از آن کس که تقبیل عتبه علیا علی حسن الحال را بین

الحال مسالت و استدعا می رود بعد از اجابت مقرون باد. رجا بصفتی

و خلل و لطفه و دل آردن و انوار است که با سرع ساعات و اوقاب

اوقات آن مراد که اثرش مطالبه و آرد و تصوائی است و تصادای

بجز

و بنیت امتیازات عن قرب محصل کرده **مقدم**

بر دفن مراد دل و جان باد محصل.

در احوال و صالت که مراد دل و جانست.

لیلا و نهار چشم محنت بر مرصدا نظر است تا مگر دیده زرد دیده

بزید و انشال آن نیکو خصال کمال یابد و اطراف و اکناف این

بلاد و بقاع یز و وجود آن آفتاب فکر مسالت طرح شعاع خرد

خلافت کرده آن مراد که اسرف مرادات خدام است بی زحمت

انظار میسر باد **مقدم** لیت الختم عن راک حلول.

و الشیر عن جلب الیک رحیل. از کرم رب الارباب که مسبب

الاسباب است تسهیل آن مراد منتظر و مامول می باشد. دیده زرد

دیده را کمال عز از غبار غالی آن منبع لطف و جلال بخوار بود

ادراک آن مطلوب که عمره آمال و امانیت میسر و محتاج باد ایزد

بقالی از کرم غیب لطیف که اعانت آن سعادت در ضمن آن صندج

باشد کرامت کند. از حضرت ذوالجلال بفرج و انتهای لطیف که

متضمن حصول معاشرت آن سعادت باشد بخیر و خیر مسالت

میرود. از حضرت آوندیکار استعداد استعداد بشرف  
 ملازمت سده شب تا دیکه تفاوت و حرمانا بهیچ سعادت وصول  
 و موصلت مبدل گرداند اندام علیا بشاء قدیر از خالق ایزال  
 و رازق مدلال بفرست و اقبال بالحدود و الاصال حصول سعادت  
 وصول را که منتهی القلب و منتهی الآمال است بعزالت دعا و عبادت  
 رجا سالت میرود و مستجاب بالا. رجا بقیض فضل ازل  
 و غایت نه نهایت لم یزل و انش است که از فیض ربانی رخش  
 و از صوب عاطفت یزدانی قطره فایض گردد و شب یلدا  
 حرمان و حرمان و محنت دایم سعادت ی برید آید **نظم**  
 منور با هم دردم امید در داشت که آخری بود آخر شبان یلدارا  
 از حضرت مانع الاغلاق و فائق الاغلاق عز سلطان و غم احشا  
 دولت اخراط در سکر ملازمان سده و ملتزما چشبه مساو و ماسول  
 می باشد بهر اجابت شرف قبول موصول باد از کائنات فی طبیعت  
 ربانی که مستقیم موصلت جسمانی باشد و متشابه ارواح و اما فیاض  
 اشباح معقون و موصول گردد مساو و ماسول است حصول انیت

وصول یا قبل حلول المنیة بسبی عن قریب استدعای رود حصول  
 آن مویست یا بسبی بخیر سالت رفته آمد بهر اجابت و حلیه  
 اسجابت معقون و محلی باد. سعادت اراک دولت وصال اراک  
 حضرت ذوالجلال بسبی بخیر سالت می رود بشرف اجابت توفیق  
 باد. از حضرت عزت معاشرت سعادت طامات و دولت مصلحت  
 و موافقات و بخیر و زودی سالت نموده می شود. حصول آن مویست  
 عظیم و امنیت جسمانی تحت استظا را از حضرت کرد کار حرکت  
 می آید. حصول آن سعادت عظمی و دولت کبریا عینی موصلت حضرت  
 که منتهی المطالب المراد است نه تحت انتظار میسر باد و همگی  
 صحت بر تیسیر اسباب اجتماع که موجب اقتشاع غم افزای است  
 معروف بود. و قضا را ای امنیت بر اراک سعادت اتصال که وسیله  
 وصول امانی و حصول آمال است مقصود و موقوف داشته بودند  
 جزو شید آن امید از ماورا حجاب ناخیر و توقفت طالع باد  
 سعادت استعداد جهان مراد علیا که غایت امانی و قضا را ای امانی  
 نفس انسانیت سالت نموده می آید با اجابت متصل یلدا از حضرت



و امشب عطیات و مغیض الکالات استدعای نماید که لطبات  
نوا بر فراق نزال وصال حال روح پرور انظما بدید **مهر**  
و ما انان من ان یحی اشرقتنا باحسن ما کتایه بآیس ایراد  
نقانی هر چند بیشتر تغییر ملاقات روح پرور لطیفه بخیر  
کرامت نماید امید بغیض فضل بانی و لطف صنایع بزدانی و اشن  
است که ناگاه از محبت لطف لایا سوا من روح الله نسیم غایبی  
روزین آید و محال بزم و آمل ابر که و نوا بی در و آن  
لیالی مظلم فراق را صبح دینی بدید آید **مهر**  
بخت خوش منور این امید میدارم که صبح از شب تاریک و کفر ظاهر براید  
از حضرت رب الارباب تیسیر اسباب سعادت سعادت و صول  
سبب مسال و مامولست و انعام استخدام و منول لطیفه که استغن  
اعادت آن سعادت باشد مستطیر و مامولست **مهر**  
برایم که تو باز آیی که در بایت کشم جانی  
وزین کمتر نشاید کرد در پیش تو ترسانی  
امیدان بخت میدارم بقای عمر جدا نی

که ابر لطف باز آورد بحال کشته بارانی  
حصول اسباب بوسیدن خاک آستان آسمان آشیان بخیر و خوشی  
محصل باد حصول اسباب دولت بوسیدن تراز بارگاه اعلی  
برودی صفتا باد اراک شرف ملازمت بارگاه آسمان رفت برود  
باد اراک شرف بندگی که اعلاء مطالبه اقصی آریاست مستبر و  
سلم باد نیل سعادت بندگی که فرست ابواب شادمانی و فذل  
حساب سعادت دو جهانی است محصل و مهبیا باد سعادت مجاورت  
و ملازمت آستان شریف که مکی مست و چلکی نخت بر احرار آن مقصود  
است مهبیا و مهبیا باد سعادت التقاط مواید و فاید که سرمایه عمر  
جاودانی و نغم دو جهانیت عن و شب محصل باد ایراد نقالی سر  
کشته باد به جوان و جوان ترا بکعبه وصال آن مجمع انفال برساناد  
ایز و نقالی باز یافت مشاهده میوز که صدر جریه کاغذی و معظم  
اسباب ابواب سرت و شادمانی است بخیر و خوشی محصل کرد انا  
رجا بغض ناشناس اهل فیض است که از مکاشف غیب لطیفه صنعتی ظاهر  
کرده که اراک سعادت ملاقات و ضمن آن محصل میونزد و انعم علی ما

۴۰  
 یثاء قدیر **مستام** هم در عباراتی که مخصوص باشد به  
 مواظبت بر اخلاص در دعا و ثنا و اطاعت بحجت و آنچه درین سبک  
 مندرج و درین عقد منتظم باشد. **مکمل** اوقات خلوات بر عباد  
 دولت و دوام ملکات مایهون مستغرق میدارد و علی النقام و رؤ  
 اشارات عالیله نامت و کوش و نعت و سوش بر مراد انظار  
 می داند تا باین حکم شود و اشارت رود افتیاد و طواعیت  
 ظهور یبوند. **در اعتاب** صلوات بکفر سایر ارباب و ساعا  
 دوام دولت مایهون و نظام ملکات روز افزون آن خاندانی که  
 مظهر رسالت و وودمان سیارت و جلالت است میطلبد.  
**بسم الله** و موجبی نماید که درین مدت خلاصه خاطر و ضمیر منیر  
 ملازم حضرت آسمان رفعت می برد و دایما از او و ان آن دیار  
 استخبار و استطلاع امور دولت میرفت و مآثر اتراف آن  
 خاندان و منافع اسلاف آن دودمان را در جملة الما جنین  
 و ادام عز الاسلام بیدام الباقین و در زبان می داشته و این  
 بقاغت نفیسی از او روز معاد و ذخیره یوم التادیس داشته

نقش

نطق و تعطف با اصحاب علم و ادب با فضل آن حضرت را از  
 اسلاف و اشراف بحکم قضیه **شمر** و رث المکارم کا بر این کابر  
 کا لرح انبویا علی انبویا. موروث است. **مدام** از واردان  
 آن دیار مستحضر احوال خلد بود. و بجهت ذات کریم العفا  
 نازیده و ورود اشارات راجع به انتظام بر راه داشته تا بهی  
 به مشارالیه و محکوم علیه کرد و در اتمام آن غایت اهتمام صرف  
 نماید و به مهلت و مرادات که افراد خدم و اعداد خواش و جنب  
 را بدین دیار ساع کرد و بمنجسب مقابل افتاد. آنا و اراد  
 و صدق عقیدت خاندان بظهور رساند. **حق تعالی** بر سر کوا  
 و بر سر اکاد است که دایما از او جان ملازم حضرت بود. و صوفی  
 صافی اعتقاد که قلب ابر دارد معکف صفه صفا و صفوت  
 و شقی مقاصد فریض بران مقصود و مصروف داشته که در سبک  
 دیگر خدام انتظام یابد. **نماره** از واردان مورد شریف آن  
 حضرت تفتیم نسیم اخبار ساره و استقامت امور دولت آن  
 حضرت رفعت و از استماع جریان امور به نفع دلخواه و ارادت



شادمانی و بخت افروخته. لایلا و نهار اسرار و جهاد ادعیه  
 صالحه را در جهان و در زبان داشته می آید. عالم الاسرار کلاه  
 است که برین مدت مدید که سکان این مسکن از اشراف و  
 اعیان و خدام و موالی و مشفقان استثناء صفای و ملتی نامی شایسته  
 وفادریه و افاق و بیت الامران استثنای مقبر و منزه و کشته  
 اند. سموان در مدایج آن حضرت رکوش جان کشیده و دیوان بنی  
 فزاید محامد آن منبع مکارم گشاده و آراسته دارند. حق عز و  
علا کاست و کلاه که درین مدت مفارقت زبان بیشتر طوایمی  
 دعا و بسط مناسبت شفاء آن منبع اصناف الطاف و مرتع  
 انواع اصطناع و اعطاف که افروتن از رمل و حصی و بیرون از  
 حد حصر و احصاست مشغول و مستغرق بوده. آناه العاصم  
 و اطراف ارفاع از حضرت خالق الارواح و فائق الاسباح  
 مزید دولت و ترانید و ترادف مکت و حسنت آن حضرت  
 مسالت رفته. و هذا دعا المبریه شامل مفید  
 و هذا دعا قد تلقاه رتبنا مجلس قول قبل ان یقع الصوت

آناه الهمار و اطراف القیامی بر و طایف دعا و بر سلطنت  
 و بختیاری و دوام عظمت و شهر یاری موافقت و موافقت  
 نمود. میوسه از حضرت کردگار آناه و اللیل و اطراف الهمار  
 مزید دولت و دوام شکامی و مکت و نیک نامی حضرت مکت الاسلام  
 استدعا نمود. از حضرت باری عزید حضرت و یاری آن قر  
 صدق ریاست و بجهاد داری و واسطه عقد سیاست و شهر یاری  
 را بتصرف و داری مسالت رفته. استدعا مکت عظمت و کامرانی  
 از لوازم مفترضات می داند. عم بزرگان دین با انتظام  
 امور مصر و فست و دعاء صبری بر استقامت عزت و عظمت  
 موقوف. شک نکات را استدعا بطل و ارف اسم مطالب است  
 و ارباب استغفار و امید انتعاش بیست جا. اعظم آرب  
 نبی و موادی و رعایت آداب خدمتگاری را در بارگاه عالم  
 بنا. اباعن جد میراث یافته است و این مورد و شایسته مکتب  
 گردانیده و روزگار خود را معواره بحلیه استقام در سلک عبید و  
 خدام مزین داشته. وای همان و دارای همان کلاه است

۵۵ و از مستودعات سرای آگاه که احاطه دعا و نیکوکاری علی  
 ملائک لطراف و العوام و تجدد من الشهور و الاغوام و در زبان از  
 و محکم از باب گفتن و نهوه خدا را در بین کرامی اعنی اعتقاد  
 صافی در سواد اری و در لغوی و امی نخواهد شد و دعا حصول  
 توانست اسباب بحیث روز بروز روز بروز بدخواهر بود دعا محرکه  
 و استداد از هم نیازمندان آگاه وین محل اقامت و بدو را آن  
 برگزیده حضرت الهی ع الله جل و علا و مقیم **مطم**  
 مابین کان اگر چه جدایم از دست بیسته در دعا و شنای تو بود ایم  
 بر ما شب هراس کرد و در از مندر و انتظار صبح لقاء تو بود ایم  
 خادم دولخواه را که بیسته بر تو و ما لی الاله احمد شعیه  
 و ما لی الا شعیب الحق شعیب متعینی و مستقر تو بود و در سواد  
 دل آفرین و درت از باب سیاحت و در روز زیارت است **مطم**  
 نوحه ای آستان انسان و خواص روی رسم کش  
 مکن حاجی نخواهد رفت از دکان حلواچی  
 فتای سینه هم او و لا یبشیر و ربان بد علو شاه ایشانی

در این کتاب در وقت نوشتن آن  
 در این کتاب در وقت نوشتن آن

و طبایع **مطم** تو کرد و دست داری مرا و ندری  
 منم همچنان بر سر دوستداری اوقات ایام و لیلی را بر نیت  
 موافقت با و آرد دعا دولت محلی میدارد **مطم**  
 و من در صدا و اوقات ثنایت باشد و در من در صدا و اوقات ثنایت باشد  
 جمیع علما و ارباب فضایل این دیار را بشو منافی آن بانی ارکان  
 همان بانی طیب الغیر میدارد **مطم** ز نظم و نثر بهر چه تواند و نثریم  
 ز کوشش و کردن ایام عقد میانی **مطم** بی علم الله و سحر جیبی شاه  
 با وجود قوت بنیت و ضعف حالت و انحطاط قوی بواسطه استلا  
 امارت شیب بهر وقت قاصدان افاس ریاح و مجرایس و ان  
 مسا و صباح را از تحمل دعا و نیکوکاری آن بانی ارکان جهان بانی  
 خالی نگذاشت **مطم** از دست جرم منی و بر این بجز دعا  
 و عایه همد استال الدعاء خالقی و متراد همچنان بر سر همه و فزاد  
 و کوشش و شوق بر امتناع خبر سار و صحت ذات بزرگوار و جزید انشاء  
 و اقتدار آن استظهار سلاطین روزگار را چشم امیدوار بر روی  
 انتظار میدارد و رابطله الخاء و رعیت و حضور و استقامت بقیام



۴۶  
 اوامر و امور و مقتدر و میسر و ثابت و مستحکم است **شعر**  
 و داد کم فی القلوب داس و فاسخ و ان کان ما بین النفوس سداسخ  
 یقین داشت که دما فقا را از هست و اموش حقوق محبت و خاصوش  
 از دعای دولت برده اند **نظم** در اعتقاد ما تو فوقی کان مسبر  
 کین عرض از آن عقیقه و آن عیب طلسم است حضرت که از سر کاه و  
 بر سر کواست که **نظم** در رفیق و باز آمدن دایت مقصود  
 بس فایده خوانیم و با خلاص و میبریم بر دای منیر که از انوار نظر  
 ربانی بریزد استلزام اخلاص یافته باشد محقق نماید که این بند را  
 در کمال اخلاص با سایر ارباب ارادت نسبی نیست افق بعلم  
 انا انزلنا لیکل من رزیک الخ کمن سواعی انا یذکر اولوا الالباب **شعر**  
 عشق الوری عرض و عشق همی بر یقین دنیا و لا یغیر خدای  
 اکاست و بر سر کوا که کسب و شام نزدیک خاص و عوام بزرگ و مفاد خود  
 سکادم و شرف ضایع و منافق بر لوی و طبایع کسب و در خلوات از  
 جان و دل دعا و خیر آن جمع افاضل را گویند **شعر**  
 کارم چه بود دعا و خیرش کار بر عاملان همین است

بی یاد مکادم اخلاق و محاسن اوصاف آن کرید آفاق یک نفس  
 بر نیاید و در ام و با هیچ کس جز وصف الطاف نه نهایت و دل  
 نوازیم آن حد و غایت خدمت نکود **شعر**  
 واده ما طلع شمس و لا غریب الا و انت منی قلبی و سواس  
 و لا تنفست بحر و نا و لا فحاح الا و ذکر کر سقونا با نفاس  
 و لا جلست الی قوم احدی منهم الا و انت حدیثی من جلا س  
 و لا سمعت بنیرب الما عرشش الا و انت خیار لاسک فی الکاس  
**شعر** در ذکر تالیف مکتوب و شرح بعضی از  
 احوال کتاب از شکر یا شکایه که معناد و مالوف کتاب اصحاب آداب  
 گشته است عرض این شراعت غریبه شهر المرام ذی الحجة الحرام  
 از مدینه الرجال برید مرقوم گشت با احوال این طرف بفضل ناشانی  
 الطیروز دولت شامشانی بر پنج استقامت و موجب مهر حضرت  
 عونت و سوان رای و ارادت بندگان دولت و کردن اعادی و  
 رنجیر و شفیق و درجه طاعت و الهیه علی کل این جرات و انبساط  
 از حد و بعد از غرضه افتاد از حال و جوب و جرات و غول عواطف

نامتناهی و جریان امور دولت بروقت و لحاظ بندگان درگاه  
 و رقاب اغادی و معادی در قید خسار و ادا به دفع این ماسکت  
 و بی ادبی و ایلان مبارک رمضان از تحنیم معدلت امارت خراسان  
 است تحریر یافت احوال فضل و دلجلال و فرد دولت نه مثال من  
 شکر خوان و صحنه گرانست و جریان امور و تضارین دستور بر  
 حسب ارادت و دلخواه بندگان درگاه این بدی و زمین برسان  
 و ادا امان طوس و اسطه شعبان معروف کشت ازها اخیر و فزا  
 و صفای در صبا و سباحت و دعا و دولت مقدم میهن و وصل  
 رایت نمایان به مسالمت می نماید و مزید مکت و رفعت اولیا  
 دولت در میز امداد من قال آمین ابقی الله تعالی مصلحت این  
 شرافت و انبساط او احوال و ریح الاخر از تحنیم معدلت و ادا  
 انوار احوال آن بزم کرم و حطیم سعادت و نعمت است احوال ابرار و یار  
 بیض فضل کرده کار موجب آسایش بر ایا و آواستن خلائق و رعایا  
 و از هیچ طرف خوف و بریشانی نه احوال و شوال از دوا الملک علی  
 و اندر عرصه داشت عازم و متوجه حضرت کشت احوال ابرار و یار

دفع

و قلب استوار و شکیلا و خفا و بر خاطر معین و صغیر مبارک و یار  
 مانا پوشیده نماید این مسکت و نیاز از قبه الاسلام مرا عفت  
 بالیاس و الزمات مستعرض می یابد از حال و وجه شکرت  
 اهل و استقامت امور دولت و باد شامی و مزید مکت و امان  
 بجای و الهی و علی کل **مسلم** با برجم و رعایای که از  
 توقع تقصد و تظلم بلطف تو قد منی باشد و بر قاعد متابعت  
 و موافقت منی - فرقه انکس ترین تقصد عالی احوال سلام متوال  
 برسم مایون و قوار محمود متناع و متوال و استاید و داعی و لغزاه  
 را با و اموال و اشارات متوالیه مخاطب و مایون و افعالت و ای  
 مکارزای که شکوه الانوار عالم غیبت مبدول دارند و از سوانح  
 امور و موجدات تضارین دستور که در اطراف و اورداء المنظر طول و  
 رضا واقع شده باشد این محکم به بشرف اعلام مخصوص گردانند  
 بین کمره و ارا و ما تقدم بمقاصد و مناهات استخفاف و استرداد و این  
 تقرب نماید تا در اتمام هر یک از آثارها نصرت بطور اید  
 بن هر چه کوی تو زمان کنیم در عبارت آرا مش جان کنیم



بیوسته انفاذ قاصدان متشالی و ارسال مکاتبات متوالی را چشم  
انتظار بر راه می باشد تا بدین اقصاء اشارات باشد بقدر  
میسور و مقدر و قیام نموده آثار مصادقت و اتحاد بطور آید  
فالام مبتذل القول مقبول توقع ورجا آنت که من بعد طریق  
یکسانی و تحبب مسدود فرماید و شاه راه یکسانی و محبت و طواف  
مسئول کارند و مخاطبات و معاوضات متعین اشارات و بشارت  
متواتر فرماید و مقاصد و مطالب که افراد خدم را اتفاق افتد  
شرف اعلام درین فرمایند تا در تمام مرام غایب بجهت و انتظام صرف  
کرد آید همچنان مضایقه با دوستان نه کار صفت بوسیدن  
استدعالی بیوسته چشم انتظار چون گوش روزه داد برانه اکبر است  
مبارک و بیست بر مراد انتظار تا که برود او امر و نواهی  
مشرف کرد و در سلوک طریق ابتداء و ملازمت متانت را موجب  
تخارج دنیا و مشرف فلاح عقبی خود شمرده اند  
هر چه که گنی نافذ است و نماند چشم داشت جهان خواهد بود که  
مدام طریق مراسلات و مخاطبات مسلوک باشد و بسواغ مراد است

و تحقیق

و متعذرات احوال شیوه اعلام و استعلام کان امارات و اعلام  
مصادقت و مصافحت برقرار ماند تا بدین سبب متاع و داد  
هر روز صافی تر و مدام مروت و اتحاد وافی تر و صافی تر نماید  
و جواهرات است که گاه گاه دیده جوان دیده بندگان عطا المع  
طراف طغیان ملک آری و مشاهدات توقع و بین جهان گشای منور گردد  
و استلزام عالیه لازالت نافذ تا فی الاقطار و الامصار متعین  
بشارت اشارات اصدار افتد تا سبب مزید افتاد و مبادی  
و استظهار عاکیان گردد و در وظایف ادعیه و انبیه افزوده  
آید اگر مقتضای عادت کویه و کل عادات کویه و قنای بعد  
بشریف بیامی یا انعام سلامی مشرف فرماید شکر آن مکرمت  
علی رؤس الاشهاد فی کل مجلس و ناد عند کل حاضر و باد بادا  
رسانیده آید و مفاخرت و سیایات جسته در وظایف دعا افزوده  
شود توقع می باشد که راه مراسلات بیست متعین باشد و از  
تجددات امور و احوال اعلام ارزانی داشته آید و مراد آنی که  
افراد خدم و اعداد چاکران و چشم بدارین دیار ساخته گردد درین

آورد شود تا من جسام مقابل افتاد. در صدق اراوت و عقیده  
دو نفر این آن خاندان رسالت و دودمانی جلالت افزود آید  
طعن آنکه ایام تلفظ ارسال رسالت و ملاطعات اعلام درین  
ندارند تا در مقام با تمام آن مبارزت نمود. آید بحکم سوابق  
الطاف و لواطت اعطاف که از قدیم با آن اسلاف و اخلاف آن  
سلاله اشراف با این بقیه حقیر بود. مامور و متوقع آنست که بپایه  
با صدراعضاد و ارسال اعدای منون منت تفقد و احسان  
کرد اند و در اوقات خلوات و میقات اداء صلوات که مضاف است  
دعوات از خاطر عاطر و در مدارند. توقع و رجاء آنکه در خلوات  
که مشت بر قلم مشکبان از منبشان نباشند و با او امر و اشارات  
نافذ مشرق اختصاص باید تا در میقات و میقات بکلیت مخلصان باشد  
**نظم** مرا که آری بخاطر در مش. بخرج هم بر فواری سر مش  
و کجود بکاغذ بر نام او. خجسته کند بخت انجام او  
ستون آنکه در خاطر عاطر منقش نماید و در ایام کثبات سزید و ماسک  
و مخاطبات لطیف متواتر آردانی دارند. متوقع که ابواب رسالت

منقش

مفتوح باشد و از بحاری کلیات و جزوئیات امور تفصیل و تطویل  
اعلام بدد. امید آنست که دل مجروح را بواسطه ارسال مخاطبات  
مرسی نماید و جان مستمند را با صدراعضاد استرواح و استنباط  
بخشد و با شادی که متحقق انتقام در جسام و مرام عبید و ختام باشد  
اعلام آنکه دارند. امید آنکه در واکر بتفقدات که میانه و تلفظ  
بزرگانه مستطیر گردانند تا با حیا و رسوم حسن اشفاق قدیم خود  
دل و منجی لامل گردد. نهایت امید آنست که در او را و نماز و اوقات  
را از وسایح نیاز از گوشه دل سبک و خاطر متبرک دور دارند  
توقع که در مستقبل بر خلاف ماضی از مخلصان قدیم یاد آرند **نظم**  
**نویس** که سلام تا کی درین داری. از خستگان شیعی و ز تشنگان لالی  
در تحت دیم شیم را چشم انتظار بر راه خواهد بود و القات خاطر  
خاطر را قریب خواهد رفت. توقع که پیش از دفع مواعید ملاقات  
جسمانی دید. را بختاب نورانی روشن کرد اند  
خوش و در مشت و دل را که ساطع پرورده است هر ترا که کار دل  
توقع که جدا بوم رقم فراموشی در جریده این سوره جدید. کشند و بختانی

و





۵۱  
 جیم است **ح** برکومت بخت ام غدر کنایه خویش را **ا** اطلب  
 باطل را بخواهید پیش ازین برای ادبی اقدام نمی نماید و سلوک طریق  
 اخصار را نیاید و اختیار میکند بدین بساطت امیدست که موافق  
 نرود **ج** چون اطلب بحد املال رسید و این اندازه اعتدال بود  
 رفت سلوک بجای **ا** اخصار سر و آمد **ب** بین قدم قلم بر بساط  
 انبساط نمی دهد و قوعه اختیار بر صحیفه اخصار می افتد  
 و تطویل را ملال بخواهید و از حد اعتدال مقابله گشت **ا** اطلب  
 و تطویل از حد اعتدال گشت و مقام املال رسید **م** نظم  
 عزت را از باد و بر بر ختم شد سخن بیرون نمی نهد زره اخصار را با  
 من بعد تطویل در کلام منفی یا برام است **م** نظم  
 سخن کوه کیم کان طبع نادر **ن** خدا و طاقت جدید کرانی  
**م** نظم در عباراتی که لایق احتشام و  
 ادب و کجمن قطع و قطع کلام لایق باشد **ا** آفتاب عالم تاب  
 بسطت سلطنت و سایه مرهمت و عطف بر خلق جهان  
 تابان باد **ن** حمایت حضرت لایزال بر همه احوال برعلیت فرمان

ان الله يامر بالعدل والاحسان مع غنان باد **ز** زندگانی  
 اقشای خیرات و افقای مبرات جهان باد که ساکنان صوامع  
 املال در مقام قرب حضرت باک نشای او گویند و نفوس سالکان  
 خطه خاک در شان سلطنت الله رضای او جویند **ج** خبر دست تابا چنین باد  
 توفیق رعایت حقوق و داد و فوق اتحاد روزی باد **م** معتمد  
 رفت و معاهد جلال بشایب اصناف الطاف و رتبه الارباب  
 محفوظ باد **م** نظم بدعا ختم کنم طرز سخن را که گشت  
 جزدعی توانین بیش بحال محکم **ا** آفتاب جلال از دست زوال  
 رعین الکمال در حمایت خواجه جلال باد **م** و هژاد عالم را بر قد فائده  
 صلاح واصناف البریه شامل **م** سر دولت و اقبال که کرد زوال  
 بر دامن کمال او نشیند نشاد روزگار ساهین و تحفه اوقات  
 و ساعات معیون باد **ز** ذات شریف که صورت مکارم و مضامین  
 و سکر تعاهد و مآثر است در حفظ و حمایت ایزدی باد **م** معارف  
 آفتاب عالم تاب بر فلک نیروزه کون دوار است و حقه سمیع باد  
 بر نظم و سرباز بر نیلگون ستار **م** شهر سال تو باد افروز و دو فلک



سنین عمر تو بادا برون ز حد حساب . توفیق استیفاق  
 احوال و زیادت باد و جریان امور بروقت مراد و نفع اراقت  
 بر سعادت و اقبال که آفت زوال گردد بر این آن نگوید و هر  
 کنت و جلال که دست انتقال بدین احوال آن نزد قریب و زکاد  
 و تحفه لیل و نهار باد **نظم** تا جهان با بقا بود ممکن  
 قدر و جاه تو بر ترقی باد . از دعا و ارواح با اجتماع اشباح  
 مقرون باد . آسایش بلاد و آرامش عباد بسعول رحمت و  
 افاضت موهبت مستدام باد و مکرمت و مبرات شامل خاص  
 و عام **نظم** الله ابقا لک الدنیا و الدین  
 و لا یخلفک عن عز و تمکین . سار ب انصال از شوایر انفضال  
 مصفی باد و دست جفا از تمنای حامی کردن و فاسق را جرم  
 اتحاد بر خیزد رعایت عهد جای باد . ملک معالی بوفود دست  
 عالی منظم باد . بحقیق شادمانی بر قوم کامرانی مرقوم باد  
 جهان و جهانیان بکام و دولت و اقبال مستدام بالقی و آلاء  
 علیه الصلوة والسلام **نظم** همان بکام تو بادا که جز درین معنی

دعای من با حاجت نمی شود مقرون . معالی و مرادات حاصل  
 باد و مکاره از ساحت کم نایل . تقبیل بساط عالی و انتظام  
 در مکر خدیم و موالی میسر باد . اعداد معانی بذات عالی علی  
 التقابیل و التعلی واصل باد و مرادات و مقاصد کلی حاصل  
 امداد توفیق ذوالجلال بایام و نیالی آن بیج مکارم و معالی  
 متواصل و متعلی باد و ذات ملک صفات در حفظ و حمایت لا  
 یزالی **نظم** جهان است بکام ز فکر یار باد . جهان آفرینت نکر دار باد  
 هست بلند و درای مشرق و مغیر منیر بنظم امور و کفایت و  
 سده نفوذ کفایت مصالح جمهور مقرون باد و اسباب از دیار  
 مآثرش بحسب تجرد ادوار روز افزون . قوام سریر معالیش  
 بر فراز قله کردون و ریاض ناطق ملک و ملت بجمع ایالت  
 او از آسیب عیون موصوف علم و فساد عروس و سامون  
 حضرت معایون که سرب غلب تشنگان بادیه حومان و  
 مقصد حاجات احوال اقطار جهان است تا غایت امکان و  
 انقطاع سلاسل دوران قیله اقبال و کعبه نوح و آمال باد مرکز

۵۴  
 را بابت وفود الطاف نامتناهی آقی یعنی حضرت مایون بنفوان یکدم  
 محفوظ باد و از صفون نگار مصروف عظمت بخند و کام این توفیق  
 با حراز نواهی مانی و وجهانی مؤید باد حضرت جهان بنامه نامشروع  
 ادوار معجزه اوطار بحایج انظار باد و عرصه بسیط بین معشوق  
 معهود توفیق اعزاز نواهی ابو عظیم شاد روزگار مایون باد  
 باری تعالی ذات مکر صفاتش را کجا می چرخد مسلمان و بانی ارکان جهان  
 بانی است به تعاقب نظرات و توافقی و سایل کرام حیوانات مخصوص  
 کرد انا سایه مانی آسان تا غایت امکان بر سر طوایف عالمیان  
 مهرور باد سایه رحمت آقی که آفتاب جهان افروز است ابدان توفیق  
 کفایت و طیار مایت او تعالی تغذیس محروس محفوظ باد نقود  
 مستودعات اسرار لوح محفوظ که از خلاص اخلاص متربان ملا اعلی  
 تمام عیار میرین آرد باشد نشانایام مایون باد عرصه معهود  
 مکتب بین معدلت از بعضی لطف افرویدگان ابدال آباد باد  
 بقیت بقا و الذی یجدد کل المنی و فی کل یاتون بیاعل الحیدر  
 جهان معانی و معالی بیکان مجلس عالی مزین باد و عبودیت اعیان

کون

کبکی بمطالع جمال جهان آرای روشن و عرصه آفاق بنفحات مقام  
 اخلاص کلشن معاد در رفعت و معاقه جلال و عظمت اغنی بدار علیا  
 بشان کتب اصناف الطاف رستاخار باب بخاطر باد و بدایع صنایع  
 الهی در صید معللا که بدینست معاف و محلی است موقر حضرت علیا به  
 مقام آستانه جعفرین باد و از نگاره معهود و مصروف اغاق  
 معال مندر اطراف بحامه خداوندی باد ایام یکدم و یومین کرد و نام  
 و جویان احوال بروز غم بزم خدا یکنا نا و زنت حبیبه میمون باد  
 قرار بایه قدرت فراز کرده باد دقایق کرم از شمار یکدشت  
 نقاد در جانت زویم بیرون باد سرتیبت و تقویت کور رحمت  
 طوایف با علم و طبقات ارباب فضل فایق می شود و موجب حصول  
 انانی و وجهانی و وسیله حصول جنایات مراتب فضایل نفع انسانی به نعم  
 آفرین بر حضرت و سوره روز و روزه دایه چشم به از جاده جمالش دور باد  
 مستقر تابید آقی و مستودع در دلائی معالی و معانی نامتناهی اقی درگاه  
 کعبان مکان که مطلع صبح میخ آمانی و سحر الحجاب نظرات ربانی است  
 تا غایت امکان مغفجه الما کونایه آیات ارتقاء و فرا فلک باد



بارتقانی آفتاب دولت آن بکاه او دارا از جنت افرامی اباد  
 و سایه سعادت او را بر کافه خلایق بشمول متون گرد آید  
 لا نال عزة قطیة ثابتة ما طاف حول بناء البيت زقار  
 متعاقبا لا انقراض له حتی یفرق یخود الارض اغوار  
 قد کیوان مستقر قوام سر بر عظمی خدمت باده و عرصه ماکل افاق  
 بحسن اشفاق آن بعا و فضل خلایق ابد الی ابد اباد باد  
 و غرات و محیط کرامت و مناط نشر میرات و سنا افتخار  
 خیرات اغنی جانب مایون که متعرض لغات ربانی و متوغل قواقل  
 اسباب اگر اکتب معالی و معانی و موقف محط طلال ارباب اقبال و  
 اما نیست ثاقبات امکان محذرن عقود جواسر ارتفاع درجات و  
 مستقر نیل و سایل فضایل حاجات و مستودع سعادت فضا و نجاة  
 مطایا و نجات باد قد کیوان مستقر قوام دولت و عظمی خدمت  
 باده و عرصه آفاق جن سامی مشکو و ابد الی ابد اباد باد  
 و قارت بکمان میون خدمت تا انقراض زمان با نطق سلسله دولت  
 صلی و تزیین باد و در کاه همان بنا نش حاجات ملوک افاق را مقصد

مبین



معین . مستقر قوام سر بر عظمی خدمت مغن کیوان باد و ذات  
 عالی شایسته امان ابد ایمن و حاسد در کاه اعلی محبوس صنوع مانع  
 بقا و ذات تو بباد که جز برین معنی دعا می حاجت نمی شود مغن  
 اعانت مظلومان و اعانت مظلومان و تقویت محارجه آفاق و تربیت  
 مستحقان ماکل افسان و عراق که برای رزین و زوئیه دور بخیر  
 موجب عدلت عالم و تبیل سبب حراج نتایج آدمی گشته است مغن اراک  
 و سایل نجات و قانع اطلاق ارتفاع درجات باد  
 ز بهر ضرورتین به دعا می دانم که باد تا ابد از عروج و جود دارد  
 اطاب سر اوقات عزت حضرت مقدس بمسایر خلود و اوتاد  
 آ باد و موطد و مودت باد مستقر بجهت سه جویک جاد علی  
 بهر حسن بحسین و موسی و جعفر تا ابد بر عالم و سبب سواد شطای  
 و سبب و اقیام علی علیه السلام و اعظام حق الله ارضا از صفی بدر ثا  
 و رد الی الا و طای کل غریب جوان زمین سهریاد باد  
 همیشه برویش آ باد باد سعادت جلودانی ملازم ایام مایون  
 باد کرامات و کائنات متعاقب و متراوت باد ایرد نقالی آن

لایا افران  
 قلم آن مایون

عاطفت و غریب نواری بسبب تضاعف جلال و ترداد عز و  
اقبال گرداند - قواعد عظمت و جلال و سبانی دولت و اقبال  
بنای ارکان جوج برین موکد و چون اساس حصیر آسمان برین  
و مشید باد - اطاب سواد قات جلا و معالی جناب عالی با و تاد  
خلود موطد و رسوم ایام دولت آن حضرت جوق دولت ایام مؤید  
باد - تاجتیه زرین آفتاب عالم تاب درین سوادق نیلگون  
آبگون طیارست آفتاب دولت و سایه عدل و عاطفت جناب عالی  
از مسارق عز و اقبال تابنده باد و برینارق ملوک و اقبال تابنده  
و خود سعود ملایم رای میمون و ملازم ایام مایون باد - مطالب  
و مقاصد و جهاتی بحصل و مهیا و مشارب اما فی مصفی محتاج باد  
انتظام امور ارباب بیع دولت و انقیام اسباب احباب ملک و ملت  
بیماس عدل و احسان و محاسن فصل و استیانت مجلس عالی منوط  
و مضبوط باد - عقد آمل و اما فی در سکر مراد مستقیم و وفود سعود  
شاد و مانی بجناب جنات نشان ملازم - هماره طایر نضر و اقبال و  
جانی مایون بالیز و جلال قرین بیضه دولت و قویب حوزه سعادت

باردود

باه و وفود سعود که از سعادت کو اکث سعود موعود ابر سعادت  
کردد سعادت آن آستان دولت آشیان - و نام مصالح اکابر کجانی  
نظم مناجات ابرایان بین رای و رویه آن حضرت منوط باد و حصول  
مقام و مطالب جهان بعین عنایت او مضبوط - اطاب جناب اقبال  
و سواد قیام و جلال با و تاد خلود معقود باد - فضایل و معالی  
متضاعف و متقالی باد - ایرد نقالی آن فامان شریف و دو مان  
سیمت از طرفان حدشان و ترواق زمان رمضان امان دار باد  
سند خلافت و امامت بوجود آن مظهر انوار مجد و علا تا قبه  
کبیر حضرت اربابست عزیز و محلی باد - ایرد نقالی ذات عدل و مثال  
بار سر بر عز و جلال و تحت تخت و اقبال از انواع و احوال در  
خون و جوج بوقلون دون محروس و مامون و محفوظ و معنون  
و این دعا را بوقیون اجابت و استجابات موعود گرداند - بساطت  
رجای مایون از غبار حدشان محروس و معنون باد و بساطت آسمانی در آوا  
جاده دانی موزون - آفتاب فضالی از طالع اقبال تابنده باد -  
و این طریق منت و لسان او کند - در گردن سران جهان داد و نود





بر آرد و که در لافندجانی دولت و سعادت دو جهانی که غایت  
 آمل و امانیت و نهایت مقاصد و باب معانی ملازم ایام و مقارن  
 شهر و اعوام روزگار و ساعات باد استظهار روزگار بدات  
 بر کوه آردا انقضاء او را داشته اند اعصار و عکس باد سیکل سعادت  
 و برع تمادات سایر باد زنگانی و رد و بقی که دست زوال می ران  
 جلالت و تقاضا در سید تاد و زنگنه بایان باد و آفتاب اقبال از  
 برج کمال تابان بر در سعادت که در اصداف الطاف پرورد است  
 و بر جوهر دولت که در گمان قربیت یافته ستار حضرت  
 جنت صفت باد اعانت سعادت معاشرت و مراجعت الطیف  
 عن مکر الغیب لذ حضرت رب الارباب بتدریس ساول و مامولست  
 بعد از ادب و قرب جواد و مهمل باد **سبح** جاودان و سایه الطفا که  
 آفتاب دولت بایزه باد هر جلالت و سبهر اقبال تابان باد  
 ظل عالی بر مقارن اسافل و اعلی و افاضل و سوا لا یرا باد  
**سبح** در عباداتی که بمقامات جواب مخصوص یافته  
 این مقام بر دو مقام شملت **سبح** در وصف

کنز

کتاب و خط و عبارت و شعر بیشتر طلوع صبح امانی و بیشتر  
 اسباب حصول ثنای مانی که عبارت از آن مشرفه عالی خواهد بود  
 موج بانواع و اصناف و سطوح و مشغول بطنون عواطف و سیر  
 فلما را مستقر اند قال در این فصل در **سبح**  
 نشسته بودم و خاطر بخوبی مشغول  
**سبح** در سرای هم کرده از خروج و دخول  
 که ناکامیت آمل و بیشتر اقبال انگشت سعادت بر روزه و زیارت  
 بخت خدا و آن ربکم فی ایام و هم کم نجات بر خواند یعنی بریدن نامه  
 روح پرورد و خطاب روح کسرت که روضه زمینها الا در  
 او کینه تجری من تحتها الانهار بدخشنده مجبور نا توان سیر **سبح**  
 اتانی کتاب زاد مورد قدری کا جا و وحی الله فی الملیة العزیز  
 سرور روح افزا و ملطف روح آسای مقبول باصناف الطاف  
 و مشغول بانواع اشتیاق و اعطاف تو سیریه آمد  
 تشریف خطاب و خطا چون ترا پیچیدم و تو در دل سوخته ساخت  
 تشریف باد کرد عزیز که بدین معشک متذللان و ملتمز عشیه



دعا اصداد افتاده بود و سید بوسید و جام بالا مال اخلاص و  
 ارادت نوشید و گفت **شکر** کتاب شمس الضحی ام صورت الالوه  
 ام تحفه منقوله من عالم الملكوت **مثال** جای بون که بر مثال نسیم  
 بجاری عطر آید و مانند طره بیان تناسل دل و بر بود و سید صورت  
 را نقش بند و صورت کم فاحش صورت کم ترسین داده بود و معنی او  
 در ایوان ابرجسته الخلد بر مثالان کاشاد و کان ورود و الذین  
 یقرن بعباده الحیوة الی المقبول والمشرور به اشد فرح من او فی کتاب  
 جمیعة یوم الفشور **طهور** بناشیر صبح بشارت بود و مثال جای بون  
 الیهم مطهر بدکان صادق الاخلاص با منظر اشعه انوار شادمانی  
 و مطلع شمس لوا مع نظرات ربانی گردانند **الحقیقة** الذی ادب  
 عنا الخلدین خزانة آمد و گفت **شعر**  
 لما انانی کتاب مشک منبسم **عن** کل حسن و فضل غیر عهد بود  
 حکمت معانی فی اثناء اسطر **انبار** لایبیس من احوال السوء  
 از نجات اقلام کویا من که در شکر شهب طایر من هدیه بود از حضرت  
**۳۳** بکینه بدکان منبیرند **من** بعد کانی لیل لاصباح لای

این کتاب در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰

حبر

خطاب روح پرور و مثال و نامه نامی جوق زلف بیان  
 دلربای و جوق و حسان خرب و بیان راحت و ای رسید به عظیم  
 بوسیدم و انقل الی کتاب کریم **بر** خواندم و الحقیقة الذی انزل  
 علی عید کتاب بر لفظ و اندم **خطاب** شریف و ملاطفة لطیف  
 بریده سعادت و بحیثه مرادات بود مستحون بلطایف بسیار  
 و مقرون بعواطف شاد و سید **خطاب** و نواز و کتاب سراسر  
 الطاف و اعزاز که بحر حلال از خلال عبارات و مسطور آن می  
 ریخت و از مطالعة آن عقل و روح خوانند و راسخات آن می  
 آویخت بر مثال باد صبا بوی گل و هم جمیده و جوق فضل مبارک  
 لحن بلبلان احبار در رسم آینه **نسیم** نسیم مطهر و مصفی دار  
 السلام و نسیم طره معطر معنیه حر و مقصودات فی الختام **ان**  
 نقش ترقیع برج و صورت طغرا و دفع منام دل مستیام و مذاق  
 جان مشتاق میوت **تشریف** نقد شریف و تملط و توفد  
 لطیف و من کتاب کریم و خطاب واجب العظیم رسید و طایفه  
 اخلاص بوسید آمد **مشرقة** و کشتای و ملطفه روح افزای که

۵۹ مخرج روح و مروج دل مجروح بود بوسیده آمد و در سگسایر  
 ایادی و الطاف انتظام یافت قانون استنباط نفوس صافی  
 و فهرست ابواب معهود آسمانی و مجموع توافق اسباب حصول  
 شادمانی که آن جز انمودن کتاب مستطاب و خطاب بر او اب  
 تواند بود و روح را بلیکینه را بجدید نصارت و نما . اصفا  
 ثابت و وفای التماس شرف اختصاص داد بخزن و تنظیم و  
 مستطاب عظیم و انمودن تسلسل اصدان حورا و مصداق اشعاب  
 استقامت طایف چون که عبارت از آن توفیق شریف تواند بود بوسیده  
 گشت **ف** قیلت و هو التمام جلاله  
 و اقبلت تعظیما لم رسد الارضا حسن تذکر شریف و غیر تعقد  
 لطیف که از آن زبده دودمان رسالت و خلاصه خاندان نبوت  
 و جلالت صحت و ورود و وصف صدور یافته بود بدین حد به تجلیل  
 تعظیف کرده شد مطلقات عالی و ملاطفت علیة متوالیه  
 از انتساب لایزال من و بجهت الصفاء بکار استقامت الصفاء الذی تحلا  
 حراثة که بعد از امتداد زمان و حوران و طول و عرض بود کار و انتظار

۶۰

آمد بدام عایش مجروح مستقام . عرض را آشیانه معشوق نام نهادم  
 در حق تعالی که با این المحدث عقلش خطاب کرده که یا احسن الکلام  
 خطاب مبارک و معاوضه معین و صفات قلم معیار و در صفات  
 انام که در کمال سبب مزید سرور و بهجت و او ان و جود و غیبت  
 بی پایان گشت **ص** حقیقه لطایف و معانی و سینه زوایر و جوامع  
 روحانی بخیل جوهر کانی و عباراتی چون چشمه آب زنده که فی **م** نظم  
 بخیل جوهر مشکین مسلسل . و لیکن روان مجرب آید و روانی  
 که کینه را بدان شرف اعزاز و مقام تخصیص و امتیاز از انانی فرو  
 بودند رسید . نامه ناری که مایه نیک نامی و سرمایه مسرت و شاد  
 کامی بود از حضرت **۳۲** آراسته بدیون لطایف و صنوف عواطف  
 رسید بهایع الفاظش چون صورت جانان جان فزای و رواج **ص**  
 معالی او چون سیرت باکاف دلکشای **ص** مطلقه دلموز و مشرق  
 که کدانی که مخرج روح و مروج دل مجروح بود و حوران و منور او  
 کوش جان چون آبی منظوم و فواید و اید او در مقام چون سگ  
 ضحیم معشوق او متروک و مضطرب و وفا و وفای او مستحور و بحسن

۱۱



عقیدت و ولا رسید **مثال** جلال و طعرا که با و توفیق رفیع  
**۳۳** سر اسر عواطف شایسته و ایادی و عوارض بر کانه علی  
 بخله کل و جفت کاظم الالبین و مزین بر بود و فیها ما  
 تشتی لانفس و تلذ الاعین و و لقا و کینه را بحصول  
 دولت و وصول مخصوص گردانید **نظم**  
 نامه بر عبادت خواندم - شاد گشتم از آن خجسته خطاب  
 علی الله که من خود آمدی - گرتوانستی بجای جواب  
 خطاب گرامی **۳۴** مشتعل بر صوف فواید و متعل بر وفاید  
 بجز از صفاء عقیدت و شعر از خلوص طوالت **نظم**  
 خشن جو خط خواند و لبند و دل و لب  
 لفظش جو لفظ جانان جان بخش و جان فزانی  
 خطاب رفیع **۳۵** مولوی که دیباچه سعادت و خلاصه  
 بر داشت بود از ایاد فلانی رسید بوسیله کشت  
 قبله و تحت و در افانجا - منبسط و فی علی صفاته  
 تزیین خطاب بر کوار و نامه ناعاد که حق او اوسر و

معاول

مطاولی او جود بود بمنون منتهای نه منتها کشت و شرایط  
 تجیل و تبیل و ما بعد من هذا البقیل بتقدیم رسانید و گفت **نظم**  
 این بوی روح پروازان کوی دل بوست  
 وین آب زندگانی از آن حوض کوثر است  
 این قاصدان کرام زمین است مشک بوئی  
 وین نامه رجه داشت که عنوان مفرست  
 بوی بخت میکرد یا نسیم دوست  
 یا کاروان صبح که کیتی منور است  
 خطاب عال و کتاب متعالی که مروج روح و مفرج دل مجروح  
 بود **۳۶** کا انزل القرآن فی لیلۃ القدره - رسید **نظم**  
 از خط نوید و اگر سا کردم - و ز لفظ تو نطق و اشکر خاک کردم  
 و در نامه میهن تو بحر جی را - مانند الف میان جان جا کردم  
 مثال عالی و خطاب طالع الاعالی - کبر فی الیه طالع بطل  
 سعد و اختر مایون - و در آن طالع میهن قال و وقوع  
 آن طالع بر مشکین با لافید بخت و شادمانی و حسن عبط

و از کمال شایسته و در بیان سخن از کجاست قیام بر زبان

و نیا لای ساخت و از لفظ مسلسل و عارض مجمل آن کرم روحانی  
 عشقهای منتها بخت **نظم** وصل کتاب فرج بکتابه  
 و خدا سروری حاصل بجوید - حال علی با صفا و و بها  
 در ابیات فروع و اصول - تزیین خطاب شریف که قوت جان  
 خستگان و قوت روان شکستگان بود رسید و انواع فرح و راحت  
 بدطای حزمین و سینه تخمین رسانید **نظم**  
 سرای نسیم الدجی به المبح - فی نشر اربع و طیب روح - مقاضه  
 شریف و مطلق الطیف که از منبع افادت و جمع لطف و سعادت  
 فانض و صادر گشته بود مفرج سوزموم و مفرج غم گشت و انارید  
 بیضا و اعجاز دم سیما بظهور رسانید **نظم**  
 لا عذر للوادی اذا سولم طیب - و سزا من ارض الحبيب قریب  
 خطاب مستطاب که بحر فضا و آداب و بحر العقول و الالباب  
 و نجات کرم از غم و آن فایز و راحت و راحت را شانه شطرنج  
 آن غادی و رایج - چون روق بکرتان به منت سوا  
 از حضرت **۳۷** رسید از فرشتاتی بشارت یافت و از سر سفر

نظمی از علوم معلوم گشت و از مفضل اصالی از معانی بر سر آورد **نظم**  
 الکتاب و الوحی من آیاته - احاطکم والروح من کلماته  
 ام حکم و المسکن من رحاته - ام لفظکم و القدر من قدراته  
 خطاب مستطاب و کتاب بحر الالباب **نظم**  
 بخط مشل موشی الثیاب - و الفاظ کا یام الرشباب  
 و معنی دونه برد الشراب - سر اسر فضایل و آداب  
 و طر شایر و عمارت کینه بوال و خدام را بشرف و در و مخصوص گردانید  
 قدر حق و رفعت و کبری - به و الی لفظ الیه بجا  
 احل و لو ان علم الغیب عنده - لعلت افیتی اجملا فیجا  
 خطاب لوز و کلام گداز مشکین طراز سر اسر الطاف و اغوا که بر تمام  
 چهران مستطاب با سعادت و وفود و در و مخصوص و ممتاز گردانید **نظم**  
 که کرم حوالی به رز - و شرف حق جویت المراتب  
 و کاتب المول - با بیتی کلماته - و گفت و عبادت رفعت مکانها  
 ست در دیده من حریف تر از روز سید  
 دوی حرفی که بگو گفت گشت سیاه

مغوی







روح معالی در سکر عبارت کشید بودند و ثواب کواکب از آن  
روح منقلب و مراتب طالع شده بود و جواهر فضایل که از آن محیط  
محاسن اوصاف و شمایل مستخرج بود یعنی مواضع کریم و خطای  
شریف **۳۲** رسید **نظم** از سر زلف تو بوی سر می آید مسلا  
جان با استقبال شد کای مجد جانها تا کجا از جناب خجای طایر  
میمون عال خطاب مایون کالتر المنور فی البرق المنور و اگر شرف  
رضای الخور للعاشق المبحور بتناذی که دیوانه را مقتدر کرد  
و از طالع عبارات انبیا و اشارات دقیقه آن مثال عدیم المثال  
مثال بحر حال دیده شد و از دقایق حقایق معانی نهانی از لطف  
روحان خطاب مستطاب الهیة الذی انزل علی عبده الکتاب خزان  
آند **نظم** معالی بر تری و ولایت از حضرت **ع** بر می سید و حقیقت قبال بیان  
شایر، مواقع اقسام اعلام **۳۳** موجب از دیار نور دیده و سرور  
سین سحر و نازل طایر اند و رخت بر بست ملاطفت اقسام و محاور  
کلام اعنی خطاب آن مظهر انام **۳۴** مژگون بمقاء محبت و مشغول  
بکمال بورت رسید **نظم** دل مجروح مرا لایم راحت بخشید

در این

جان بر در درامایه در مان آورد و چون نیم آن از طالع بر ساطع رسید  
گفت **نظم** از خیال لفظ روح افزای ثواب حیات  
وی لایع کل کوی بر باد تو ز من **نظم** طریقه طوی مکر آری و غرض توفیق  
همان کنای **۳۵** بر عاکوی مشتاق روی نمود **نظم**  
طنین شهر طالع و سرستان برین شمیم طریقه عطر نیم حور العین  
از ملایط شریف احتیاس کرد شد و از طالع مشرفه  
لطیف استیاس نمود آمد **نظم**  
فالور و ینفع بالندی انوایه و الروض یحک بلحا جلیلیه  
و الهام المطول فاض بوصله و الاشیاء الموحطه عادنیابه  
و العاشق المصور یزعم لسله بدی حیثه الملیحه بابه  
اوقی واده و محبت و مستده منی اذا وافی الی کتابة  
**نظم** در عباراتی که بر اطناس مرتب شده و مان  
برود و مکتوبه لالت کند و بر اطناس تعظیم مکتوب وقت الورد  
چون سخن انواع اشارت بود برود آن روح و سرور و حرم و  
جهود روی نمود **نظم** تقاسم الناس المسترة بینهم



قما و کان اکلهم خطا انا بعد از تقدیم شرایط تعظیم مقدم  
آن وارد عالم قدسی با عز از تلقی نمود آمد و در آراء آن فنون  
کرامت و بند و نوری و وظایف و عا مزید کمالی افزود شرایط  
تجلیل و تخیل تقدیم رسانید و بسبب تقدیر که مانده و ذکر و توفیق  
محدود مانده امن افتخار بر فوق فقه کشید مورد آنرا که سبب  
تتمه آمل و تتمه رواج اقبالیست بنیان تخیل استقبال کرد  
جان بر نمود را حقیقت اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها  
حقیقت کشید و پدید را نوری و در اسروری حاصل آمد و گفت **نظم**  
مدی مومنا یزق نالک بالبحی یناخذ فارداد للبحی نور مان  
و جود فی محبت الصب محبت و تم لفضل المشتمل بر سرور مان  
انعام سلام تا شرایط تعظیم تقدیم نمود شد خداوند بیا که در طوی  
آن مستودع بود از کمال مکرم آن مقتدی اکرام مستخرج نمود  
تقدیر و نوری و یاد داشت شریف موجب انوار وجود مومنان  
غلام غوم گشت مورد آن و اندر غیبی و موهبت آن وارد قدسی را  
بخطرات تعظیم و اجلال تلقی و استقبال وقت و بر سلامتی ذات شریف

در این

وظایف و در شکر و شکر گشت چشم زبرد گرفته یعقوب بن الاخوان  
راجز بر اس یوسف روشنایان بخشید و پدید و خواند بر چشم  
نهاد آمد و بوقت مطالعه آن دلش تافت بر حریفی از راه چشم  
به صورت اشک استقبال نمود و محروم دیده و مکره را حیا کانه بر سها  
نهاد کرد بر حرد انان کتاب شریف و خط لطیف فال سعادت بر  
خواند و در سرطی اران آیات بشارت را مشاهده کرد و سواد آن  
بیاض چون زلف شاهان بادل غم دیده آویزش کرد و بیاض آن  
سواد چون صبح شب نیشابان جان شتم رسید را بشارت آفتاب  
فزع داد **نظم** فخر اسروری من ملاقات خطبه  
فکیف سروری بالبقا لقائه در سرور و نوری شایسته کرد و در سر  
روی گزنی از معانی مطالعه افتاد و در سر اسارتی بشارتی برسد  
آورد عدوت الفاظ و عبارات و سلاست کلمات و جلالت  
اشعارات آن دل دیوانه را قیام بر زنجیر اشتیاق در جیایند و  
جیان مجروح جوار از انکس و بر سر خوشی بر آگشت  
اذاعت حلمات القواف تذکر کنی مرارات الفراق



باده آمد و بوی زلف جانان آورد. **الطاف** و باده نواری از آن مجمع  
مکام و سرور عجیب نمود و اصفا آن مکام و آفاق آن  
عواطف از آن خلاصه و دو مان گرامت و دود و نعل مردم و شمع  
بعید و برین نمود **ع** القیاب. **ب** بالکلب یکتب. از آفتاب جز  
روشنایی نیاید و از جبهه حیوان جز حیوة جاودانی نزیاید و نایز **ع**  
به درت عذرا تم کشت ناز. زلفیت نام علیی به زنده. **د** ک را  
بدان مکام مکامات و جانها از آن تفکات و تطفات سرور و جود  
تمام تر و موافق سر ج کاملتر حاصل آمد **ع** اگر وی تویم که چنانچه  
بعد از دعا و شرایط و اقامت و طایف تنظیم و تحیل و مایا قی  
بنا البقیل بجهت ذات کریم الصفات شکر حضرت و ابد السعادت  
گزارد. شد و الطاف که در حق ابراج آن یافته بود عینها  
بی منتها متقابل افتاد و با صفا و آفاق آن مکام و اعطاف  
بوقاوت آن سعادت سر افراز و استظهار یافت. **ق** به سارما  
رسایند و بعد از تحیل و تقطع منتها به جنتها ورود آن با اعتناء  
سنگام معاد و ذخیر. و زاد و بوم التنا و دانسته آمد و قود آن

و از غیبی و ورود آن و افند قدسی را بظلمات اعظام و اجلال  
استقبال نمود. شد و حضرت جهان آفرین را براد و سعادت  
تضاعف کرامات آن در صد و خاندان مظهر نبوت و جلالت و زری  
سهر و دومان امانت و رسالت که اطاب سر اوق عزت و عظمی آن  
با و تا د خلود سوطه و موکد یاد باداد شکر و آفرین تخصیص لازم شمر  
بر سلامتی فاشات مثال و از یاد اسباب عفت و جلالت امداد  
و شکر مستاج میگرد و سر افتخار و برف و قدر رسایند اگر این  
مخلص حد آن ندارد که یاد او بر خاطر خطیر کائنات و الانوار عالم  
غیب مستنیر است که یاد ابراهیم عواطف و اعطاف اند کرانه  
اشفاق و الطاف و بجا و بجا آن حضرت معاد بیرون حدت مثال  
ای فضل عجیب و غریب نیست **ع** را ابراهیم و ز نور خورشید جهان و رسد  
بر صدف جهان بر تو نور خورشید. لا غرور من الشمس ان یلوح  
و من المکر ان یقع. مورد عیان و آن طایفه میمون قال الخطوط  
اعظم و اجلال استقبالی نمود. **آ** فون تود و تطف و صوف  
تفضل و تفضل که را ابراهیم آن رج کوی معانی ابراهیم و نمود. بودند

و بین الی غایب انطواء. **ع** الطاف بکدام زفان خوام  
شکر انعام و اشفاق بکدام بیان گزاردیم **ع** **ط**  
هم تازه. ویم هم خجل هم شادمان هم شکر دل **ع**  
کر محمد. بیرون آمدن نوانم این انعام را  
بیم که بعد از وفات بر صوف معانی و قادی و کشوف  
بر حقانیت و دقایق مطاوی **ع** شکسته شکل دولت بیستای امید  
عالم الاسرار اکام و بر سر کواست که از مطالع سواد خط  
مشکین و بد. نکین با نوری و از مشاهیر بیاض فیاض معانی  
دل عکس با شادی و سرور و موفور و فرود **ع** **ط**  
تا از سواد خط توام نور یافت جنت **ع**  
**ع** روشن ترین حدیث که التوفی السواد **ع**  
بر عزایب بیان و غایب عجایب بکدام بیان آن خبر و کشوف علم  
و ایمان آفرین و اوان و محامدن کرانه شد. شرایط العظیم و  
آداب تحیل و تقیم تقدیم رسایند آمد. بعلم الله که از مجموع  
زال الطاف مواد غیظت و شادمانی تضاعف و مترازد کشت **ع**

و یزال لفظ حق و خلق جان آب حیوة  
یافت از بوی سر زلف بیان کفر تق **ع**  
**ع** هم دل از بخت شفا و هم روان از غم نجاة **ع**  
**ع** شرفکان شفا و قلب العلیل. و کان ضیاء لطرف الکلیل  
الطاف که در مطاوی آن مطوی بود و قادی و بدان محتوی از کرم  
عین و عرق کریم غریب و عجیب نمود. **ط** فیم معانی و ترکیبات  
جمال صورت کلمات بر دل و دیده خاصیت بچی الموحی و نبی الا که  
دار **ع** **ط** فحات جان و آیت زینیم بوی یوسف **ع**  
بشام بیرگهان بخدا که خوشتر آمد. علم الله که از مطالع قادی  
و مشاهیر مطاوی آن دیده را نور و سینه را سرور و فرود لطفها نور  
بودند و کرمها موفور. نتیجه ذات ملک صفات آن خلاصه و دار  
و یکنایه و روکاد امثال این اتصال تواند بود **ع**  
لا عذر للمخیر ان یطابت له. انصافه ان لا یطیب حیاه  
انان منبع مکام اخلاق و محاسن اعراق امثال این اتصال بعید  
و برین بنا شد **ع** و کلنا و بالذی فیه رشفة **ع**



موجب مزید صفا و سبب تکلیف نشاء و لا کشت و چون صفون  
آن بخزن اسرار لطایف از استقامت اموره و ملت و اطراد  
رسوم رفعت آن جناب حجت صفت منی بود حضرت همان فرمایا  
فراوان شکوای فرین تقدیم افتاد و تضاعف آن کمالات و برآورد  
آن کرامات از حضرت واجب الوجود مسالت رفت . در مقابل  
آن طایر اقبال بعد از تقدیم مراسم تقییل و تعظیم عنوان حقیقه مقام  
و مطالب و طراز کسوت امانی و مآثر شکست صورت معنی نمائی و  
لفظ کورزای او راحت روح و فتح البایق فتح شد و بران فضل  
و اخرو کم متواتر نه زده گفته آمد  
در زیر خط قول الفاظ معنوی مانده بود و شب و شب نه عیان  
مورد آنرا با اقدام اعظام و شرایط استقبال و اجلال اقدام نموده  
شد و صدور امثال آنرا چشم مت بر هر احد انتظار نهاده آمد  
برورد آن طایر میبوی و ورود آن مرآة مایون حسرت فراوان و  
اجتناب بی پایان حاصل گشت و آن روز نامه اقبال داد ستور  
اقبال ساخته شد و بر سلامتی نفس نفیس فراوان شک و آفرین بر

حضرت جهان آفرین تقدیم افتاد **مورد** آراء عنوان مغفرت  
دنیاوی و موجب حصول سعادت اخروی شناخت و بودود آن انتهایی  
مرج کمالی و مستحق رجب شایسته حاصل شد و آنرا سر دفتر سعادت  
و هزست مرادات خود گردانید **مورد** آن فایده الاطلاق و بابت  
بده ناز از محرم معوم و عظم خلاص کلی ارزانی داشت و  
از برای استقامت ذات کریم المعادات و استقامت مورد دولت  
**آن** پیاکی تر بنیر آبا و امهات باوقات خلوات و اعتقاد  
صلوات و وظایف دعوات از فرد و در اوقات مرجوه و او را د  
ملکوت از برای مزید اسباب دولت و یکنو نامی دو جهان و بیج  
اسباب موجبات سعادت و دو شکامی جاودانی و ظایف  
و ایض دعا با د ارسایند سجدات شکر حضرت و اسباب السعادت  
گزارد آمد **آراء** فوج و جهور و مرج و سرور که از ورود آن  
بدل مجبور نیست محروم و رسید بکدام زمان و میان شیخ آن در حیز  
اشکان نجد **جگویم** چهاریم از شادمانی  
ان سواد خط و قریب چشم داشتند تیسرا

جان برافشانیدگان آنام جان آمد بدید **مفسر**  
شیرین قند ازلت ایامنا الا ربنا وارض روض الامان ناخیزا واربنا  
علم آمد که از خبر وصول یوگب مایون از و طلوع طلعت میمون منظر  
۳۳ بخندان بخت و سرور و فرح و وجود بدل مجود و سینه  
رنجور **مفسر** رسید **مفسر** که زبان وصف آن توان گفت  
یا قلم منوح آن تواند داد ۸ ۳ ۱۳ **مفسر**  
بنال فرح و روز بخت سوز عزت  
رسید یوگب میمون خسرو آقا و  
وصول رایت مایون و حصول یوگب میمون ۳۳ بر شکسته  
دلان ایام و خشنکان سیام نوایب زمان نازجام بکر برگاهه آنام  
وزمزه خواص و عوام خصوصاً بر ایدۀ عظم و شایخ اسلام و ارباب  
دین و تعالی و احباب شیخ و اول سوار کرد و خند باد و آثار معتد  
و نصفت آن حضرت شامل احوال کافه برابرا و عامه رعایا  
بدان بدید را ۱۵ ۱۸ می بود  
روزگاران سازگار عده این فرمان را نمی کشود و بیل این مفسر

۱۰۰



ز نظم لفظ شریفش و با عقل برآز در

از طیب خلق لطیفش منام روح برآز سم  
با قدم اگرام و اعظام بر استقبال و تعظیم اقدام نمود و از نقش  
خطوط آن نفس خطوط تمام یافت. منرب سمرت و امانی صافی  
گشت و بندگان از تاج و استرواح بقلب مجود و قالب بجزو رسید  
که بجلالت آن بر صفات و فائز خاطر مفهوم و معلوم و معهود و معروف  
کرد و در هر فصلی فضلی شاهزاده افتاد. دل مسکین از مطلق خط  
مشکین را استرازان آمد و جان نکین از مشاخره معانی هود العین طرب  
و ناز. عبارات حضرت آن چون وصال و لیلان جان نوازی و  
استعارات مستعربان جو غنای فرشتگان لبان و کفای **نعم**  
و خطه من کل قلب شهوت. حتی کان مداد. الا سواد  
**قسم دوم** از مقصد اول عبارت آن که لایق احوال بخت  
و حوائج محکمه باشد چون نصیحت و تعزیت و کنک و نکایت و غیره  
آن را در این قسم در مقام است **مستطاب اول** در انواع  
قنای که باوقات سمرت و شادمانی مخصوص است و درین مثال ده

فصل

فصل است **قسم اول** در نصیحت قدوم و الفاظ و  
عباراتی که شایسته ولایت این حال باشند **نظم**  
این خوشه لی که گویند ناکه گویان رسید  
وین خوشی ناکه گویان را یکبار رسید  
ناکه خبر شنیدیم و یارب چه خوش خبر  
کاینک رکاب خواجه سوی اصفهان رسید  
بشارت قدوم میمون **۳۳** طبقات ارباب علم و اصحاب فضل را  
باز آلی قاضی مال و احوال نوازش شادمانی نوید داد **نعم**  
تقاسم الناس المسترت بهیم. قیما فکان اجلهم خطا انا  
المهره الذی اذنب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور **نعم**  
ابا لی المستدبر نامه. عاده الی الکوفه نعمانها بنده ضعیف **نعم**  
از آن آن بود و در طواف جهان که بخت اقلست رسم نصیحت با مومنان  
مواظب طهر آن آید و با یاد صبا هم غمان کرده اما حال بصرم سوانح و  
استیلا اسباب ضعف و عدم استغلاذ قلان **۳۴** تقریر نماید از  
راه مکرمت عذریه بریند و خود را نکرند انشا الله و جدد و در این







۷۶ اذ اولد المولد فی آل یاسم فقد زاد فی الیوم المکرم واحد  
 عزیمت و دخلوا جان بود کوی توقف اعرام کعبه اقبال میزد و  
 نصیب خویش ازین شادمانی و مشافهه استیفا کرده آمد و حق  
 تنبیت کردار می شود اما علایق و عوایق روزگار مانع گشت ایرو  
 قالی آن فرزند را بنیات خیر پرورد کرد انداد و بمنتهای مت  
 و دلخواهان و قصارای امنیت مواخر امان برساناد و حیوة او را  
 حبیب بقا و آن دودمان کریم کرد انداد بمنتهای شکر و شکر  
 کس اسمع اکابر و اعیان و اولیا و موالی حضرت ۳۲ با شماع خیر  
 اعنی قدوم کوکب سعدی که از اذن سعادت طالع شد و ظهور آفتاب  
 روشن تابی که از شرق ریاست طالع گشت نصیب سیرت و  
 سرور و نصیب غبط و حور استیفا نمود **نظم**  
 زجوج بحر کرم کوسری برید آمد سراوج موج شرف خیری برید آمد  
 بناج مجد و معالی کمال و کفایت خال دولت و دریا برید آمد  
 ۳۳ از در جل و علا مقدم میون آن کوکب  
 سعادت و اقبال را بران منبع کرامت و جلال و مطلع آفتاب ریاست

کلمه

و کمال مبارک و معایون کرد انداد **نظم** هزار سال منع بکام دل داراد  
 خدای عز و جل هر دو را بیکدیگر **نظم** که تا استماع افتاد که بحر  
 مجد و معالی و حصیة ایام و لیالی برین کوسر و ج اقبال را اختر  
 سعد و ج جلال را راست شد جذبان روح و نشاط و جمع و انضباط  
 محاط ضعیف را یافت گشع و تفصیل آن با طاب و تطویر  
 غایه و نهایت بحر و مکرر نکرد ازین قالی آن مقدمه خیرات پاک  
 رجیش آیات سروری نکاشته اند و آن نیکو حسنات پاک  
 پیش رایت مهری افراشته اند بدان حضرت ارزانی داراد بجز  
 که الطاهرین ۳۴ **فصل سیم** در نسبت عمل و لایق  
 دنیا لکل الخلقه العالیه و لایق فی حاله حالیه  
 نسبت علی الدمر فی دوله عداک بیکر آنها ضار لیه  
 ۳۵ **نظم** که تا از استقامت سرور دولت و انظم بود  
 رفعت و مکت که علی الدوام روز افزون باد و راجع سر شجسته و  
 میون اشارت بشارت استماع نمود بجزدان استظهار و شادمانی  
 بظافر این دولتخواه رسید که از نزار یک و از بسیار اندکی را بیان

کلمه

۷۷ بیان و تخریر حساب حسابان در عبارت توان آورد **نظم**  
 فلا رقی الله نفسا لم تسریر ولا وقایا و غشایا و دای و دی  
 بر جند این روح و شادمانی افراد نوع انسانی را علی العوم شامل است  
 و خیر آن جمیع انجاس ایام از خواص و عوام و اصل اما این کمینه  
 بنابر حسن اعتقاد و اخلاص که داشت و دارد خور و برین آمانی خرید  
 اخفاص می شناسد **نظم** تقاسم الناس المستر بینهم  
 قسما فکان اجلم خطا انا و در اجابت دعا و تائید و تمجید  
 الامور و رائج الاعتقاد می باشد که روز بروز رواج عواطف  
 یزدانی و بلبلدانی تنم نماید و لباس می خط خطه در تنم آید  
 میر میال و تنم تسراید **نظم** باش ناصح دولت بد مد  
 کین از خرد نیکه محدست **نظم**  
 بایر فرد که اقبال احوال آن آمد که باز بر سر حاضر و جهان آمد  
 زمانه فال حیرت که شامه زاد و نماند همان کیم و و نیک که آن جهان آمد  
 عالم الاسرار آگاه و حکم قضیه و اخلاص الدل ماهون خیر منیر  
 مبارک نیز شاهر و کوا است که از استماع بشارت حصول مطالب

دلیل

و امانی و استیفاء بعضی از حقوق که بنا بر مومنت یزدانی ذات  
 کریم الهادات خدایکافی با حکم رض الله اعلم حیث یجعل رسالت  
 استحقاق اعتقاد آن بود مومنت و آنچه حالیا بطور آید از این  
 غایت تمت بندگان و کمال استحقاق آن برگزیده حضرت یزدانی  
 از نزار یکی از بسیار جز اندکی نیست سیرت و استیفاء و اوائی سکوت  
 و استظهار بیکر از حصول مومنت **نظم** ورد البشیر بما فی الاغنیاء  
 و شفی الثقیین و یقوت غایات المنی یعنی نصیب امارت و معالی بدات  
 ستوده صفات آن سرور و امراء ایام و لیالی برین گشت و لباس  
 ایالت و سرور و بکوسر جلالت و مهری مطر شدند و الله ما زانکر  
 الاماره و لکن زینتها و ما شرف کل و لکن شرفها **نظم**  
 بذات لباس امارت مطرند بحاجت بناء صدارت مبامی  
 ۳۶ **نظم** علم الله و مع جسی بنا هر که  
 در مرتب سفر مبارک و طیفه عاوشا و اعتقاد صلوات و اوقات  
 نیاز و مشاجات بر روزه و انصاف و ادب و و کمال و یکجا متعنا  
 و فقراء و دلخواه بود **نظم** در رفتن و باز آمدن رایت منصوب







و ما كنت اريد ان منك شيك . ولم يتغير المزاج . ثم جرد  
تغير مزاج . و اكثر وجود نارين آن خسر و كثر و درين ۳۳ دها  
شكست و عاكس باطل را خست و جنتها نكاح بود اما استظهار باطل  
جبل از يكاد و فضل جرد . بركه كاد ثابت و واثق بود كه بر حسب  
نفس و اندرون بالباد عن اقبال و قات از دار الشفاء . و نزل  
من القرآن ما موشفا . و رجعت للمؤمنين ذات على الصفات نبوي العالم  
بفتحت تحت محفوظ كرد و بر رقتنا . و اما ما نفع الناس فمكنت في  
الارض اربع مائة و خطر و انت على البشر محفوظا باشد **مفسر**  
وكيف نيل الدنيا ينبغي . و انت بعلم الدنيا طيب .  
۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
سنت خدا را كه بخت و پيش . جنت . جان و دولت از آن كم كشيد بود  
جند و نور بود كه تا بده بخت و نور . درين معني فكر و تامل مي نمود  
و حكمت و حكايه عقل و درين با فلكي كه كينه و كين بكوش و روشني  
شود و عقل از فلكي كه مر كره و چون جوي بصواب نمي شود از سر  
آزار و عتاب مي گشت . كافر چرا بده و كني جنت انك ملك

از سر

در سايه جانيه او آرميده بود . بعد اعال التام و استعمال التكر و  
التدريك بر دقايق جرا عتاب بين و ديت اعتذار و نمود و كشت  
از بهر دفع جنت بر خط خند و دردي كه بچشم عزيزش رسيد . بود  
بر جدم آن چشم كه از ر و جنت او . يك هفته شادي از دل منم رسيد  
و هر فصل صاب قيس و خرد خرد مناس با بين و قينه و مثال  
و قرف و اطلاق اقا دارا . اعتساف انوار نمود و در عهد و عزت  
فلكي سار و معاونت فرمود و كشت . زجوج اگر بقضا شد بهر ميد صا  
ستاد . است كوز در مقام استغفار . ابرو نقاي چند و زده . تغير  
مزاج نازين و بريشاني خواطر خدام آن خسر و كوش و درين با سبب  
رفت و رجات و سلمات آجمرت و موجب اخطا و سلمات اين فرجه  
و جهات كردا نا **مفسر** اي چشم روزگار بتو شاد شاد باش  
كان خرد زكوة . روشني مي و و يده بود . ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
والدعاء مثل الاول بل انتم توافل  
جنت نكاح و احست جان و . نيكو شده با د كوري و بخت  
مر كره و كوش و نظر كن مي نا . از بهر زكوة . ديد و روشن

۷۷  
۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
تحت و تنيت عيدين و عباراتي كه در اين مقام لايق باشد و  
تنيت آن وقت موافق بايد **مفسر** قدا قبل العيد فثرا مباحه  
و اخير فثرا بين العدا عواد . فلا اتي بعد فارة ملكا .  
ايام التمرق في الاسلام اعياد تنيت كويد ستا مزاجش نامور  
حسن با من تنيت كويد . شاد دادر . ايام مسرت و شاد ماني و  
سكام نعت و كاهاني و اوقات غبطت و حصول ماني و تمتع بعين  
و زكواني اعني ايام عيد صيام كه از صفات شعاعير شكوه است  
بر حضرت ۳ خسته و ميون و فخره و مانيون باد ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
مزار سال دكر براميد آمد نشت **مفسر**  
اي روزگار و دولت تو عید روزگار  
وي روزانه سايله تو اقباسد ا  
مقدم ايام شريف كه غزاة الايام انام و سكام اطهار شكوه است  
بر حضرت ۲ خسته و ميون و حصول ابر كمال امانتي ميگردد موزاد

از سر

عیدیت من مبارک و جنتیت من مانيون .  
بر شهر ياد كني و فخره باد و ميون **مفسر**  
زمان جديد و عيد سعيد . وقت عید فاذا شريد **مفسر**  
روز عیدیت و تنيت شربت . عید تنيت كني بشاه **مفسر**  
وانت اجل من عيد تنيت . بعد تنيت الجلال و حصول  
كوكبه عید اخي و قدوم روز عید اعدا بر حضرت ۲ فخره و مانيون باد  
و بر آرزو و عناق و خلو و كاهي و اولي كره و حال ميتر و آماد . و مانيون **مفسر**  
صل يا ذا العلي ربك واخذ . كل صدق و شاني كني استر .  
انت اعلم من ان يكون اضاحك . و و ما من الجبال و تعذر .  
بر و شروا من الملوك ذوي . السوء و شاني امانتي  
كفاخر ساجد كندا من . منتم قال سلكه الكبرياء  
۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
روز عیدیت من مبارک و عید دكر باد **مفسر**  
و تنيت نوروز و عباراتي كه شايسته آن باشد  
شاه و غزاة نوروز عام مبارک باد و ميون باد و غزاة

عیدیت







صوری و بحرانی ضروری افتاده مرکز بشری تفقدی و لطف تکرار  
 مخصوص نفع نمود و با نظام سلام و بیامی مشرب گردانید **نقد**  
 ان الذین یؤادی لیلح منکم اراکم یقفوا العذر الذی سبقکم  
 لا یرسلونا و ما نازرو و ما کنوا لعل ما کان منکم بالحق لکن توقع انک  
 یرفعه المصدور بحکم قضیه و بیقی لود ما بقی العتاب و از  
 موجبات استحکام محبت شمارنده از قبیل اختلاف اساس صورت  
 و برخلاف کثرت شکا کاه از غلمان یاد و سر باید **ع**  
 آو کم از انک کاه کامی ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ و کجولیه بعد از  
 ۳۴۱۳ ۴۵۹۴ مدی دیدست تا عشق بکر و بیسی باز و  
 مطولات مکاتبات مشتمل بر ابلاغ خدمات و ارسال شکایات می  
 بردازم و خطاب به جواب می نویسم و سلام علیک میگویم و سنوز  
 بر غرور و تقوی که شد که یعنی وقتی خدمت خداوندی را بطلان  
 نرساند و غلطی در حق و غصب و تضییع نماند بود و بخارم که همان  
 با باز و خریدار برقرار است و اما خیر را بفرمودی میسم و امید وادی  
 گردانم و بر موجب قضیه **نقد** ای لا سخی فی ذلک انتم الصبا

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
 از

ان لا اهلها الیک سلاما با انک کرات و مراتب بعض خدمات و  
 رفع دعوات ابرام کرده و یک یا بجا ب سرف نشسته چون فلا  
 ۳۲ عازم آن صوب بود این نکات و عتاب از برای بقا و استحکام  
 اسباب محبت بعض رسانید ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ و السلام بعد از  
 ۳۲۱ ۴۵۹۴ مدت است تا روضه از جان نیازمندان از نسیم  
 روح افروای تفقد مولوی نصاری حاصل گشته و شایع و رخت امید که  
 بیش ازین باصناف تربیت و تشدید مشغول بود و بجز در حصول  
 استراحت مشغول نشده و متفق بر کم شایه جان بود کاین ضعیف از  
 زمره ارباب احتیاج معدود است از ذل و عتاب کارد و او را  
 بی نصیب نبودی و موجبات انتظام امور ریح او متواتر شدی  
 اما چون بحقیقت نگاه میکنم معذرتی کنایه می بینم و میگویم **ع**  
 کنایه محبت منبت این کنایه در باب نیست **نقد**  
 و ما للجد و نب و لکنی اراکم الذین یقفوا العذر الذی سبقکم  
 ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ و السلام بعد از ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ علم که  
 بسبب آنکه ریش و رخت زمان قطاول از تشریفات انامل و بیون مجرم

بود و بغایت شکسته خاطر و بریشان احوالت و خوراک اگر چه  
 مرکب جماعت سنوز بنا بر مکالمه فیاض سخن فزون عواطف  
 میداد و تفکرات لکانه و تطلعات بادشاهانه را مترقی و منتظر  
 می باشد و می گوید بنیلم بر همتا رتبا و یغفر لنا لکنون من  
 الخاصین **نقد** اگر چه معصیتها را بجای طاعت آورد م  
 ولی امید بخشنایش می دارم که مسکینم انعام تفکرات بلا زرقام  
 انتظار است و ورود توقع حصول غایت افتخار ۱۲ و التکم **نقد**  
 خوش چون بند سبانت بلنگ روی اربابا مینا رنگ و رنگ  
 از آن تنها و برینا بودم نشسته و برسم غریبان بر یک بیان و زور بود **نقد**  
 دل ز جور سبب بر آتش و ز جوار دانه دیده بر آب ناکا  
 حکم انک طبل بچاره جری از وصل کل محروم ماند روزگاری بیاد  
 محبوب گردانید **ع** باید تو افتادم از یاد برفت آنها و  
 بحاد اشواق غریب و در نوای ارق حریف خاطر را فراموشیها  
 محرومی یاد آمد و شمع از سواد می التناق و حقوق حقوق  
 تلازمست قدیم بر خاطر که ریاضت گفتم **نقد**

نمی رسد ل سکن او بنیاد م اگر چه کوه و بیابان هدایا نیست  
 نمی رسم بکناری و وصل او بجز زنجیر و زنجیر جری نیست  
 ناکا عقل مغلوب که زوایا و جریته محروم و محجوب بود سر بر آرد  
 و نود که درینج التناق التناق بناید نمود و جنان از آن جانب  
 نقص میثاق و خلاف اتفاق ظاهر گردد و بجهان بر جاده سواد  
 و لا مستقیم باید بود **نقد** بشرطی که بگوی تو و نشد  
 که تاجان بر نیاید بر نیاید بحکم ارباب اشارت نافره که از سلطان  
 عقل بر نیاید ل رسید یرفعه المصدور و اصداد افتاد و خورا  
 بر گوشه خاطر محروم باید داد ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ و السلام  
 ۱۲ ۱۳ و السلام بعد از ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ مدت  
 مدد است که خاطر حزین و دل غمگین بخواهد که شکوه بردارد و  
 شد از حقوق حقوق خادم محرومی باید خاطر خاطر دهر  
 و بیاضت تر جاده دغار و عبا یک صبا تعبیه کند و گوید **نقد**  
 ای با نسیم نوحجاری تو نم دم زلف لکاری یا او تو بکوی پاری  
 ما از تو بعد از لکاری تو خود سر وصال اندازی مرا بخت غریب نام



تاریخ وقت که فلان ۳۲ عازم آن موب بود از عرض این  
نفسه المصدور جاره ندید امید است که این عجب را بر شکاک قواعد  
حجت جلاله براهین احوال مجرب موزع و فی الحاصلیه یقین  
۱۱ ۱۲ ۱۳ **فصل دوم در شکایه از نواب**  
زمان عداد و روزگار ناسازگار و وصف عارت عداوت او  
باطلانه اخیار و احراق طوائف ساکنان خطه خراسان و  
طبقات اهل اختیار را از راه کمال اختیار علم یقین مرتبه حق  
ایقین سید و تربیت ظن و تخمین را در میدان آن بحال انتقال  
نماند که بسبب حرکات کباب میاوی صاحب قران ۳۲ اختلال  
تمام بدل استیصال مکی بحال ممکن راه یافته است و مادی  
انتقال سنن مذهب با قطع رسید و وادعات سوافل انام  
را باین واسطه یکبارگی در اع کرم و محرومانرا مستثنی و ستم  
رسیدگانرا بسا و مشک نماند و یکینه باده که بجز تربیت  
اختصاص داشت از انواع بلا یا با و فزون اقسام متلاکشت  
فلاکیم الیه مشکلی عزنی و لا انیس الیه مشکلی جدی

دانی

دانی که تو چون کبریا به روزگار روزی که تو و ز شود روزی حضرت  
وازد و امی کجی یکی اکثر است سه ماه متعاقب تخت شاهی را بر  
مختلف بر مانه بود و از حیوة مستقار امید منقطع کرده چند  
روز بماند که اندک صحتی روی خود و اطراف مزاج را تبدیل افتاد  
و موجب تأخیر را جل محترم و محلت استیفا رقیه انفس عود  
بیرون از آن غمی اندک مگر از سعادت سعادت بنا بر آن **عظم**  
در سرش نیست بجز دیدن تو سودایی

۵۰ در دلش نیست بجز پیش تو مردن سوختی  
مطلوب ویرینه که ملازمت حضرت میایوست خواهد رسید  
و روزی بر حال آستان نهاد جان را باطل بود و بیت تسلیم کرد  
۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ **و السلام بعد از ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰**

می نماند که بسبب حرارت کرد و دون و قلب جرجخون حروق  
و اعصاب لیل و نهار و اضطراب قن روزگار و مصوب بحرق  
حدنان و بصورت تمام امواج و قیام زمان که تقدیر آن از مقدر  
تقریر بخاورست ساکنان این دیار و متوطنان این مرز از سبب

مالوف و اما که معروف و مشهور و جلا کشته اند و بدقی بدید  
در بیابان با بیان و اخوان کربت و امتحان محبت و سرگردانی  
بماند اندو بکام ناکامی و قدم نافرادی در بوادی حیران و  
مهمان حیران سر اسیر و حیران هر روز بمنزلی و مرثیه جانی  
شیر قوی با محرومی و قیوم بالیقین و یوم بالعدیب یوم بالخلایا  
اما بعد از تقاسات شداید و سخت و تجويع کرب و یاس و خجست  
بر شفا مانک بر عکس شود در جبعایت برسد بفضل الله تعالی  
معاودت با معاد اصل و رجوع به رجوع استیاس روی نمود و با  
سعادت که در ظلام غم غم فراق و انصاف صحنی مانده بود با اجتماع  
اعزای اصحاب و استقبال دولت و اقبال نصال اجل احیاء  
طالع کشت جماعتی که چون بنات النش منور بود در چون عقد  
تربا و نظم بر روی جمع شدند کذاک الیائی و اخلاصها  
بجز در لیر و حال لالا ۱۱ **و السلام بعد از ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰**  
درین وقت که حدود باده ۳۱ بدان حضرت توجه  
نمود بر عرض این ابرام اقدام رفت و فراموشی و سیلت بر

خالی

خاطر عاقل که ایند ریت مدت غیبت از آن حضرت که واقع شده  
بجای امواج فن در اطراف خراسان متلاطم بود و سفایر این  
وسلالت را امید و مول بساحل منقطع اختلال بود تمام متر  
باحوال بده **م** راه یافته است و اسباب عیان متواصل  
کشته و دست تقاول را باب تقدی بجز که اقدام مرادات را از  
شده **عظم** اگر نه لطف خداوند دست یار بود  
چگونه قافله مستی اوفد بکنار و توقع بلطف شایر و عطف  
بی ریح آنکه احیاء رسوم تربیت قدیم هیچ دقیقه مهمل نماند  
و با بانه بحسن اشفاق و استظهار تمام تلعطف و تعطف نماند  
نظر بحال من که غلیم در دندم تو ز حال مزج دانی که چگونه بتمدن  
۱۱ ۱۲ **مقتضا** در عبادانی که از شو  
و آزادی ایادی منی باشد سرچند کینه و اجدان است که یاد او  
بر خاطر خطیر که مشکوه الانوار عالم غیبی نهاده است بلکه در اما  
الطاف و دعا کو بر روی از کلام اخلاق آن عظیم باحققان  
غریب عجب نیست **م** را که از تو خود نشود بجهانی و ورسد



برین خلق جهان بر تو نور خورشید بعد از ۳۱۵۴۴۲  
 ریب مدت که از سر ملاقات احباب و احباب عیال روی نمود  
 است که لکه کلمات خات و لغت حاصلت و امداد عنایت بر خد  
 باصال واصل و متواصل اگر چه رحمت را در شفقت سوزناک دیده  
 شد اما چون بجدایت سعادت و اقبال بحضرت سلطان اسلام سید  
 آمد عنایت و عاطفت بادشاه چندان مشابه افتاد که از غایت  
 فرح و مستی مانی **مطلع** کستم از روزگار بدخشنود  
 که جزا تو بکرد و نیکن نمود سر متقی عیان بگو مواسی و مضر بکم  
 بعد از امتیاز که انی خاطر و نکو از حقیر معاینه دیده شد و باضعاف  
 اندیشه الطاف و عاطفت بخور و مار ادا م الله ایام صا شد **مطلع**  
 ما را از غیبت خود چنین بود که در بزم **الحمد لله** بمحققود رسیدیم  
 و الخ و سلطان جهان احباب و عیال و الذین شغلوا هم مرض و  
 فساد و اکاذیب مؤتمه بر نور دای جهان آرای بادشاه که حاکم جهان  
 نمای عبارت از وقت روز شنبه و غلط ظلم از خیل خروار از این  
 سینه روشن بکلی زایل گشت و بروفت را از چنانکه در دست ضایع

و در حق کار احکام ارزانی نمود. و اعزاء اصحاب و اجلاء اعیان  
از صورت حال خویش اعلام کردن واجب نمود تا ازین ستر و شادمانی  
نصیب و از آن بخت کما هو فی ضای احوال کنند و سر و آخرین بخت  
آفرین را بقدیم رسانند و آیت: الحمد لله الذی جتانا من العذاب العظیم  
را در دوازده روز و طایف دعا افزود و خاطر نکران نداشت تا یک  
بعد از ۳۱۳ ۳۴۵ ۹۴۵ بدو ضعیف ۴ از سر احاطت علم  
و در معرفت انعامی گذارید مدت غیبت موبک همچون صفاء  
ایر خطه بواسطه حسن ایالت ۲۴ روز کار در وفاسیت و  
آسایش گردانیدند و از سر فراغت خاطر بعارف و در اوقات کتاب  
اسباب معاش اشتغال نمودند و اگر بدین بر صایب و حیاست  
بوقع او بودی ازین عالم بقاقب کثرت ظلل ملل پیش نماندی  
و کمال جفا نمائید و سلاطین و اشراف علی الناس امیدواران  
تقویت و تربیت و تهتیت و سلاطین اقامت بر حکم عادل هیچ  
دقیقه نماند غیبت او منقضی بشمرده فقر او امانی خواهد بود  
۱۳ و الدعا و مثل سابقین بعد از ۲۲ ۴۵۴ ۸۹۴ عرب

این بند که مقصودست بر عدد زحمت و تمهید معاذیر الطاف و  
کرامات و شکر احسان و مبرات که در حجت این مکتبه مبدول نموده اند  
ح جز اسم الله بالا حسان احسان این ضعیف بقوت داده واجب  
شکر آن الطاف نیست و بحکم قضیه البادى بالخیر لا یحقی بجائز  
جزوای اجزاء آن رحمت و قدرت و بر وجهی که گفته اند **مهم**  
اندین راه اگر چه آن کفایت دست و بایستی بزین زبان نغنی امید  
جناست که توفیق شکر طریقی از اطراف آن الطاف رفیع احراز گردد  
و بدعوات حاصلات حق بعضی گزارش آید و وظیفه مرفضه الخد  
بالنعم شکر که کمتر مراتب حق گزار نیست با در اسامی **۱۳۱۲۱۱**  
و السلام بعد از **۶۳۲۱۵** پوشید نیست که برین مرت  
میرود و مطلوب که از ان جناب مقدس بوده خادم را بمحصول بقیه  
است و هر حاجتی که بود هر وقت مراد دست داده **۱۳۱۲۱۱**  
و لوان این کمال نیست شعر و لساننا المستوفیت و این شکر  
که برین من زبان مؤدیه میوی یکس که قرار میرا و توأم کرده و آن  
معانی و مضامین از اوصاف الطاف و استقامت و اعطاف

آن در حدیث اشرف و زبد آل عبد مناف نبوده و علت تائید  
آن لطیفه در بیع و رعایت بی غایت و صدق و رعایت آن حضرت  
بود و دایما محبت و نهایت خیر و برادران مصروف و موقوف  
بود که بعضی از آن عواطف بزرگوار را که در ما تقدم تقدیم نموده  
اند و تمام نصب العین خدام است بصفاء نیت و خلوص طریقت  
و صدق و لا اوطاف شما مقابل کرده آید ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳  
**مقدمه چهارم** در عبارات و الفاظی که با تأت  
شرایط تعزیت و رعایت اسلوب و شیوه تسلیم مخصوص باشد  
اگر چه مطلع مکاتبات و مبادی مخاطبات با القاب لایق و دعوات  
موافق مطابق رای اهل سنه و آداب و مناسب شرایط ارباب  
البیست اما **نظم** در سرگامی دل بیاید ز نخست  
ناید ز دل نکت تدبیر دست بنا برین معنی حضرت ۳۲۱  
الحارر کلف بیان و عبارت و تعریف و اعلاوب استقامت و توفیق  
نموده شد و بر مجرد تبلیغ و دعوات صلحیات و تصدیق <sup>طریق</sup> نجات فایده  
اختصار اختیار کرده آمد و شد از تقدیر شما بدایم و مکمل شود و اتمام







بزرگوار و معصوم سازد و هر کجا عقد موافق چون جبل متین  
 مستحکم شود و عقد موافق چون نظم برین مستحکم گردد آنرا چون  
 بنات البش مشرق و چون عقد عهد ایام متفق گردد و نیز  
 تربیتی که صبار صفا نسیم روضه و فاسوب نماید اقبال آن قبول را  
 بدو را د بار مکر کرده اند و متفق سازد و هر که از مشرب سرت  
 و اما فی کام جان او درین دوزجعه راجع است و شادمانی نوید  
 بر این بر آن از کاس با شریت موم موم بجشد **نظم**  
 دین شیر بگوید که در هر بار دوزجعه که در باره بخون در بر و در اندیش  
 این اول کلیت که بخار جفا خست است و نه نخستین عهدی که در  
 هر و وفا شکست **وای عجم لایکبره الدنور** **نظم**  
 این دو دمان مژنس فیروزه قل زاسیب باد قهر یک دودمان نماند  
 جتان کرد چون مجاری امور و جریان احوال و دوزجعه موافق تقدیر  
 است مطابق تقدیر در احوال رضا بقضاء و دل الحلال و تسلیم  
 او امر بادشاه لایزال از محاسن حفظ و رعایت من خللا لایکبره  
 اقبال است **نظم** که بیکر نماند دست ز دست فکر مدان

ان

کان حکم از دست فکر لایکبره نیست و با این همه بر اصناف احم  
 علی العوم و مخلصان خالص این جانب علی الخصوص شکوای او بر حضرت  
 باک جهان آفرین واجب الانه است که صدق آن در جرح شرف و کان  
 آن کو بر غین لطف اعی **۳۲** بر جایست و قابل مکر و سیکر جلالت  
 جان فرای دول ربای و مراتب مکر و عظمت و مرام جا و دولت  
 بحر وجود و فر وجود شاه و شاه **۳۳** که فوید عقد منافر و  
 شاه بیت قصیده ما تراوست مستظم و ملتزم است و جید وجود  
 سرورانی آفاق با طواف خدمت آن شاه با استحقاق مطروق و  
 خط مشهور و مثال حکم و امضاء او در نسخ آیات اعدای دولت  
 محقق و زمام نظام مهمات و انتظام اسباب ارباب حاجات  
 بهین دای و رویت و حسن نظر و فرعنایت او منوط و مربوط و  
 حل و عقد و قبض و بسط امور جهان بعین عون و عنایت او باز  
 بست و مضبوط و سعود اعدای آن حضرت بر حقیقت بخیر منوط  
 و زبان جان اهل ایمان بیشتر خاندان آن زنده امهات و آبا  
 ناطق و کویاست و عرضد جهان بیخاست طیب اخلاق و عرفان

در هر

اعراق او معطر و انظار بیک با نوازیست او منور **نظم**  
 فانه بدیم من منصف لا و یفیک من جزل الخطر و تخمین  
**نظم** گرفت آن شکوفه دولت زباغ ملک انور  
 با داجی سرویان نهال وجود این اگر چه مقرر خاطر آن بود که جنان  
 در غیبت شرایط غرا ندیم نمود و در حضور نیز مرام دو ستاد  
 اطوار کرده آید اما بکمال سپاه انبوه اندوه و احزان بر عرصه  
 جنان جنان مستولی گشته بود که در تن توان و در نفس نماند امکان  
 و در وجود قوت حرکت و تدبیر نماند نبود آن عزیمت بدین صورت  
 و حجاب توقف مانده و جهان و تعالی این مصیبت را که بحقیقت  
 مصیبت مجدد و معالینت ران خاندان شریف و دودمان منیع  
 که اطباء خیم آن با و نادر تا بدید و تجلید موکد و موطن باد آفرین  
 مصایب گرداناد و صبر بیکر که مستحیل ثواب اخرویست که امت کند  
 و بر عاتق عدا اهل آیین **نظم** و درین مجرای و لبیند جمیع  
 علی الجود و لبیند سلام **نظم** و در وقت خبر انتقال **۳۳** اند  
 خاکان غور و بطرب مرای سرور و زینت کاه با حور و قصور رسانیدند

بخندان عرفت و المتهاب و فحور و الکشیاب روی نمود که بتقدیر  
 بیان و تحریر بیان راست آید و وجود شریف ایشان را با سلام با  
 رکن بود مهند و آرزوی موبد و علی الخصوص بار بار شدت و رخا و سزا  
 و غیر آن مقصد افضی و عرو و غنی وجود مبارک ایشان بود و در جود  
 و لازم جنان بود که بی توقف عازم مراد بر گویان بهشت سرشت  
 افاضه علی المسلمین بیامنه و بر کاهنانشی و بخدمت **۳۴** شرف  
 و مستعد کشتی و در پی غم و اندوه که اید اسلام علی العوم را ان  
 مشارکت و در تحمید اید این مصیبت صعب و مفاسد غم و ایل  
 این روزیت شگرت عامه بر یا و کافه انام و رعایا مسامت با  
 سایر و زندان موافقت نمودی اما بسبب اضطرار که از هر طرف متواتر  
 می رسید جنان دای مبارک را معلومت حصول آن مراد در حجاب توقف  
 و نقاب تاخیر ماندند الله العز و المنة که اسلاف بر گویان آخاندان نادر  
 قدس الله ارواحهم اید اسلام دار نگاه داشت شیوه مصارت بر  
 صوم و احزان این جهان و زمین گران مقدار و پیشوای عصر بوده اند  
 اید عالم در جمیع مرادات معایسه رضا بقضاء و حسن مصارت در محرم

عزیز



افواج امواج محنت و غنا و بلا اقدار و اقتضای ایشان نمودند  
 و حضرت آن مخلوق مدظلّه امروز وارث موارث اسلاف عظام  
 و قائم مقام اولیا کرام است سرانجام درین مصیبت عظمی و رزیت  
 کبری تمسک بعبودت و تقی و طریقه مشایخ و اجداد علیهم السلام  
 ماست الصبا نماید و محسن حصین نصیر و شکایای الحقا  
 فرماید و احراز ثواب جزیر و جزای جید را بر مقتضی وعدّه  
 انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب نعم البدل این متوفی  
 و مضارب دارند و الاخره خیر و باقی و مخلوق را در کان طول الله  
 فی الخیرات اعمارهم اقدار تفصیل نیست ستوده و سیرت  
 بسندیده ایشان فرماید ایزد تعالی این مصیبت را در خاندان  
 خاتمه المصائب و آخره التوایب گرداناد و مردمان خاندان  
 ملازمان و معتقدان آن غیبه دو دمان از ثواب صابران  
 حقل وافر و نصیبی او فرود می کند بحد و کرمه **شعر**  
 عظیم لایزال ان یکلم عظیم بالعلی و الانام سلیم رب  
 وقت کجبران ریاخ شمال و جنوب و مقدران مسا و صباح

قبل

قبل طلوع الشمس و بعد الغروب نای عظیم و خبری الیم مقتر  
 بنی خداوند داد . امیر المومنین و امام المسلمین **۳۳** القا  
 کردند و در محفل و ناد عند کل حاجی و باد علی رؤس الاشهاد  
 این نای نایله داد **شعر** او ذی بلیت الحاد ثاب کفایت  
 مال المسیف و غیر المسافین . رغبت الی عود و بکثره واجب  
 جیل سوی من الی صد مناب اطراف بدو و حضرت و انکاف  
 مدرو و بر از فطانت این خبر و استقامت این شهر در اضطرار  
 و التهاب آمد **شعر** رنج برج کرامت رنج و کن امامت  
 رنج قطب معارف رنج اصل سیادت و عوم و خصوص اهل  
 ایمان بیکر جاسیر مکر و مشایخ و ابابادمان از متقین عمرانات  
 و امصار و نزیلان برادر و قفا و منوطان جزایر بر ریاباد  
 با اشکها و زار محافل غم و محاسن نام عقد کردند و سلام و کلام  
 مقام و شراب و طعام با بر خرد خرام ساخت نعره و اولیا و در  
 و نبره و المیرا المؤمنین و واسطه رسول الله بر آوردند **شعر**  
 نبوت ذاتش این حادثه جان عالم

کگو. را بمنزل دستگاه سایه نماند .  
 کدام طفل قنی بر دکنون بلوغ  
 جوهر بیاض و سواد زمانه دایه نماند .  
 عقل دور اندیش و خرد خرد . بین درین مهم مدغم و درین  
 حادث کارش حیران و سرگردان شده و درین فکر مانده که اگر این  
 خبر صدقت و این واقعه حادث گشته و ایرجاده واقع شده چرا  
 جنگ جرج یعنی قامت ابریشم شعاع آفتاب بر تاب از خود و  
 نکشاد . است و جملا روز بر نور در اختیار لون سواد و ملا بست  
 لباس جدا و با شب و بچود موافقت نمود . **شعر**  
 قتل للذی را انت اصبت فالیس . بر عمل و نیتا نول جدا **۱۵**  
 ساکنان عالم بالا و مسجیان ملا اعلای بواسطه حلول اجل بخل  
 اجل سطر رسول افکار محیه و مجبای از خلیت سیم و تقدیر خود  
 باز نایستاده اند این چنین واقعه حادث و منور چون گردان  
 و قمر روشن و خورشید تابان بهنگام مقام اسما این اموال و معانی  
 این احوال دعاگوی نصیب و فقر و حظه کابل انداختن

و انما

و انجان این داسیه دسیا و عافیه هم استیفا کرد و خواست  
 که بمات اطفال بر خود آسان گیرد و علایق اقامت بجز اساف  
 طحله تا کدشته بخت اقامت رسم عز و رعایت شیوه شیون  
 بسده سدره نای و جناب جنات آسای خداوند **۳۳** متوجه کرد  
 و در سکر سیرانی دولت و انشال نفت آن خاندان خرویشی را  
 مخطوط و مرتبط گرداند و بدایع مفقود و مسیور اما انخلما  
 باشد خفیه منیر و خاطر مبارک را که مشکوه الانوار عالم غیب  
 است تسلی دهد و انها نماید که مقارن و وصول خبر انقراض  
 و وفات **۳۳** عمار بیت الله الحرام و زوار دزیم و مقام از  
 فضای مناسک از سفر حجاز انصراف نمود و خبر وفات سلطان  
 ام القوی و فرمان . و من جوهلا **۳۲** بحر آسان آوردند اهل  
 اسلام از نوادر این و خبر و تطایر این دوشهر و احوال این  
 ستاره و بقول آن رؤسایان و ذیول این دوشهر و سقوط اقلون  
 این دوشهر و انهدام این دو دکن و انقراض این دو عنصر از میان  
 و تاشها و تلها نمود **شعر** جوی ارباب علی محبت دیا ربم



فکانتهم کافراً علی معصیاد و چون معادرت وصول بحضرت ۳۲  
 و دولت منول ران موافقت مقدسه و توقف اقتاد بر عرض این  
 اخلاص اقدام نمود بمشراط دعا گوئی بتقدیم رسانید و بر تقدیر  
 فصلی و در بیان فضل ملوک طریق اصطلاح اقتضای کرد  
 اولاً اگر اسکندر بن فیلقوس ملوک دنیا ران وقت که در قمرین  
 بمرض آفرین مبتلا شد و بشهر یزد نزول کرد و چون از انفس  
 نومید گشت و پیر را بنمود تا با و اورق بخت **اعلی** با اتم  
 ان ابکم برض نفسه باخلاق صفای ملوک فلا ترض لنفسک  
 باخلاق الصفار من امهات الملوک ولیکن عظیم اصطبارک لعظیم  
 رزیک فان لحازم من کان حرمه فی مصیبه کعظمها فی نفسها  
 و دیگر آنکه چون عباس رضی الله عنه بمحاربت حق پیوست بسو  
 او عبدالله رضی الله عنه تمام بخت ایشان بجهاد و کبالتا بعین  
 رصوان اینه علیهم اجمعین فوجایه فوج و و اعلی از یوم می آید  
 و شیوه تعزیت و طریقه تسلیت بجای می آید و ناکامی و ناکامی و ناکامی  
 و اندر برین نشان بارت سخن را بختیال بنال د

اصبر تلک بر صابرین فائزاً صبراً لرحمة بعد صبراً لراحمین  
 خیر من العباس اهل کعبه و الله خیر منک للعباس  
 عبدالله رضی الله عنه بدان مسئلی شد و فرمود ما غزائی اخذ مثل ما غزائی  
 هذا الرجل فقه لک و المنة و الحیوة فانی جمائی ۳۲ بانها رسید  
 حیوة باقی روحانی که بواسطه شهادت و ثواب جزای برتر کرد و اندر  
 او را حایل است **عبد** و ادا الکریم معنی و ولی غنمه  
 کفالت الشفاء لک بفر نائی و افرید که سحانه و تقالی این مصیبت  
 و رزیت شکوفه ران خاندان مبارک و در دمان سیرک خاتمه  
 الرزایا و آخره المصایب که انا و وارث اعاد که شکران و حاکم  
 ادوار ایدر کان و اراد و در دین و دنیا با علای رحمت و از غنم مقام  
 اسلاف اشرف خاندان برساناد و ولله عجل کل حال و العلو  
 والسلام علی خیر خلقه و آخیر آل سبحان من یختر بالعدرة  
 و المعاد و قهر العباد بالموت و المعاد صانع کل فیلون می آید و  
 قهر جلّت قدره و علت کلمه حضرت بر کواکب ابدان و ابدان  
 او و او و نسا و روزگار و اوقات زمان در امان دارد که یقین

مخلصان از دل مجبور رسیده بخود ۸۹ اگر در شرح تفخیر و  
 تلفیق و تحترق و تاسف این طریق ارباب تکلف و شیوه اصحاب  
 تعلقت بین کبر **عظم** نه زبان قوت بیان دارد  
 نه قلم طاقت و توان آرد و اگر برسم ابناء زمان بشکایه نکایه  
 روزگار و لا دار و قضا غصه زمانه اعداد جفا کار و شرح نماید عظم  
 آتش اندر در و سینه و دل شعله تاراه گلشن آرد و لا اعم  
 و در این موضع زبانی تری و فو و استانت با نواز و محلا و تحریک شکت  
 کتم که زلفه مشک بنویسم و زینت و ریح حاصل بنویسم  
 گوید که بیان شرح غی و صف کم یادست کران و ردی بنویسم  
 هر چند بر بصیرت اهل اعتبار پوشیده نیست لباس باس کل من  
 علیها فان مدی با بخشید نیست و شربت مراد فراق کل نفس  
 ذائقة الموت و معنی با نوشیدنی و اما طایفه که بکام دل ساحت  
 راحت را بکام محسوس پیوسته باشند و طبع رفیع و عسل مانی را  
 دست براد بکشود و در حق و ان طراوت جوانی و زمان نصارت  
 نشاط و کامرانی بایران محسوس و درستان هم دم را بدو کردن

و آیت به اوراق بیق و بیگل و براخوان و اوان ملوک با اعضا و  
 اجزاء خود طمانن جمیع تر و موم تر باشد جانج غنوم زاد ۳۲  
 که سوز سبزه نو بهار عذارش بود میر بود و طلیعه چشم جهان  
 بینش فضای عالم و دنیا را بزر و و لال جاکال اقبالش بحالت  
 بدی نارسید و محاق و اوق بدی رفت و آفتاب جهان تاب صبح و غروب  
 هم در وقت طلوع با قول مغرب زوال مبتلا گشت و آصف خیر میراث  
 بدی بر ملک اشتغال کرد و بیلان و ادب و صای اهل یک کرد و  
 سکندر جهان گیر مشا ز چشمه حیوة شربن با جسد خضر صفت بخشد  
 حیوان و ان اذکار الاخرة لیل حیوان و تدار کوفت **عبد**  
 آری من سحره بغير آیات آ من حسره علی الانیاب **عظم**  
 اریه اشک بار که در لوار ارضیت و در لیقان را که جز ناکام است  
 رخسار کرامت از جور روزگار از خون دل و کار جودت نکارت  
 غنی از کلمات از چشم آفتاب و در شکل مجاز و غیر این بر حاکم است  
 ای صبر خوش که درین بارگاه غنم با آنرا که دینه خون باز با و نیست  
 لاستیا کسی آن شایسته و از و و حرکات طبع و کشتا و شکت

جهان با آیات  
 رسم علی  
 در این اوقات  
 در این اوقات











خبر انتقال و ارتحال ۳۲ از جهت آباد نمودن دنیا بر استقامت  
 سرور و عقی علم است که جایها خوب و سیدها کباب گشت **معراج**  
 کات علی قطع الالباب و مسموم و احزان و غم و اوجان از  
 کرانه کران روی بجانده دل و کلیه آب و گل آورد **شعر**  
 ایها النفس ارجی جردعا ان الی تخلدین قد وقفا مر جرد  
 ایشانرا حکم و الاخره خیر و ابق ان همان ازین همان خوشتر است  
 اما شربت نواقیر المذاق و تحمل مقاساة شداید و مشاق آن به  
 نسبت مریدان و معتقدان کار عظیم و عذابا لیم است و اگر استقامت  
 بجان بنیاد خلف صدق که وارث مائت اسلاف است و از  
 گذشتگان اشرف خیر الاخلاق نبودی تسلی بحد طریق صورت  
 بسنی و از سموم این مسموم و غم و بکدام مفرج و مروج بدار و بستی  
 ایزد تعالی آن ذات کریم الصفت و وارث اعمار اسلاف اخیار  
 گرداناد و درین فراق دید و محضات و مریدان را بقاء نعمت جوده  
 ایشان مشر و در مقرر و در دایره و در ذات مظهر و قابل تعظیم آن  
 بنیوان و بین و مقیدای سنت سید المرسلین قنادر بود

شعر

شاعیل سرور و شادی و جود متواتر گرداناد **شعر**  
 سلام علی قبر تفتن جمعه و جارت علی المرحیات اطعم  
 قاحکانه فینا بدو و دروا بی و اناده فینا نجوم سوا طبع  
 ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰  
 حکم المیتة فی البیة جاری ما به الدنیا بدار و قتراد  
 و مطلق الا یام صدر طبا عجا مطلق فی الماء جرد و نادر  
 فالعیش نوم و المیتة بیطة و المهر و جهنم جبال سار  
 و النفس ان رصیت بدلا و انبساط لایمة الا قدرا  
 و رب وقت خبری متقن سرور و خطای مصفون او شدت و  
 عذابا سیر یعنی روح نازنین و جان ستوده آیین خسر و کشتود  
 مکر و دین ۳۲ خطای قدس را بر محاسن اختیار و ایشان  
 و نود و اندر و اندر و اوجی لی بکر و اضیة مرضیة را لیکل اجابة  
 رده و از سخت آباد دنیا به شرفیات فراوان اعل و مسکن  
 طیبة تحت المادى و عقیدت صادق عند ملک مقرب و نزل فی قمر  
 و داغ حرمان و دره بحر ان بر جایشما خسته سوا حرا بان و دوطا و کشته

دعا کو بان نهاد و سگان ریاض جنان و قطان روضه رضوان با  
 بقدر و خوشنما دما که دایره **شعر** لکن بکتا الدنیا علیه تحدا  
 فقد هکت احبا به و یقود ما مر جرد جای آن بود که **معراج**  
 یسیر حبیب و لم یفتر بالایده بحکم قضیت **شعر**  
 طال ما اتمح الحزین حوی الحزن الی غیر لایق بالستاد  
 این دایره دنیا و عاصیه صمادا استقبالی نماید و کوبد این چنین  
 حادثه واقع و بدین سان واقعه حادث و مع هذا سوز و غم گردان و  
 خوشید روشن و قریبان **شعر** اما انقطرت هذا السماء بجمعه  
 اما انشرفت کمال النجوم الزواهر اما جود عقل و شعاع و اشتغال  
 این اسوال و احوال جز مصارت و احتمال رخصت نمی دهر و  
 در جزع و اضطراب و فرغ و اکتیاب غیر از کتاب معصیت رب  
 الا رباب و احسان و حرمان از احراز فضیلت ثواب که بحکم  
 انما یغیة القابرون اجرم بغیر خشیات موعود و مامولست فایده  
 صورت نمی دزد بجز حصن بقبر و شکایات تخص جستم و باخ و کفتم **شعر**  
 کوجه این حال معصیت افق است جوانی که کرد کار اینست **شعر**

و در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

احمر

احسن بالواجب من وجده صبر یعدا لنادی زنده  
 و من الی فی الزمره الا الاسی کان یکا مشقی جسد  
 غرض از عرض این فضول و مقصود از ذکر این فضول و اصول  
 بر این مقصود است که ۳۲ بحمد الله تعالی عقل زمان و یکانه جهان  
 اندر رب مقدمات تا قدر فرماید و در رب مغالات تفکر نماید و  
 از حجاب عقل و شعاع اعتساف و انحراف بجزیند ۱۳ و الحیر و لولیه  
 و الصلوة علی نبیه **مفت** ۱۴ در عباراتی که بر  
 سفارش دوستان و وصیت بر رعایت شرایط لطف و احسان  
 مخصوص باشد ۳۲ ۳۳ می نماید که جناح رای عوده کشای  
 محقق گشته است مولانا ۳۴ را استماع انواع علوم از افراد  
 زمانه است و مواره و رطل استقام ۲ روزگار مقرون بر فاسیت  
 که رایده اکنون با وجود انحطاط مراتب رتبت کبر و کثرت  
 عیال و قلت مال و منال جمیع آن نادرادی شد و او در برادران  
 او سرگردان اقسام علوم عقل و نقل فایق الاوان اند ضایع و جلیع  
 مازده اند نظری بحالی ایشان فرمودن و بر تقیین وجه معاش

شعر



آن عزیز الموجود و برادران و اقارب او سعی نمودن موجب  
خرید دولت خواهد بود و حاره توقیف رعایت جانب محتفلان مذکور  
حریق بوده است ۱۳۱۲ هـ ۳۲۱ ۴۲۱ ۵۴۱ ۶۸۶ ۱۰۹۱ از زنداغر ۳۲  
بزمینت ملازمه عتبه علیا و بحار و کعبه معلّا احرام بستند و قدم  
بر راه حاجیان نجات خواهد نهاد و عوطف بزرگانه و الطاف  
کریمانه را در لیل خود ساخت **ع** و در اینجا و بحد داوود سردم  
۱۳۱۳ و استلام ۳۲۱ ۴۲۱ ۵۴۱ ۶۸۶ ۱۰۹۱ عوده می آید که چون  
در کاهجهان بنام بعثت کریم بن علیت و واسطه شصت و معطی  
بی شبهت موقوف طلبیات این عالم و مقصد حراج نتایج آدم کنه  
و با تان کله نصیت آمار عدل مستفیض آن صاحب نظر  
در نظیر هجیات مفت اقلیم و اطمینان گردانیده **ش**  
فروسی از اعداء التوال و لم کین لا الخراج و التواب مذموب  
کانه و اولی کل بله و اولی کل بله و اولی کل بله  
مولا نام که در اجتماع انواع علوم کانی از این و ذریع مستفیض  
مستجاب حاجت شب تجلی یا یا باران از تعدی ضرر و خاس

وایلی آورد. بودی اگر بخار استحق فنا نفسی شید و یا نت اورا  
مکرت تواند کرد و ایند مبالغی زبان مالی و جایی بدور رسیده بود  
متوجه گشت **نظم** او نیارد و نخت بر تو کس جگند **م**  
غریب و امان سر جز تو کس که دارد. بوقت توجه و یا یقینی گشت  
معهم ازین ضعیف الفاعل برض این حال کرد **نظم**  
بین که چون بود اندر محل آغوشش. کسی از عالم بمن تو متل کرد  
امیدانگ اورا و دوتر متقی لوط و میمون المود و القدر باز کرد  
و سینه های خسته بریشان بزرگان بدین وسیلت اشراخ تمام یابد  
۱۳۱۳ و التلام ۳۳۱ ۵۵۵ ۸۶۹ ۱۰۹ ۱۲۱ ۱۳۱ حاکم  
خدمت ۳۲ کشرح فضایل و کمالات او از وصف مستغنی است  
با این مجلس معارف و مفا و قدوم و فاراد است و مبالغی احتاد  
بین الخلیلین محمد و موکب بوده درین وقت سبب معنی بحسن  
رعایت و عین عنایت محذومی معلق است و مرا عذر را تمام آن  
مرا م رجع و بخدمت جازه کرد متوجه گشت ترقی از میان اعراف  
و محاسن اخلاق آنست که سر کس خدام آن دولت اورا جای و سند

[illegible]

نهایت آشتی نظر عنایت و رعایت بی دریغ کاسلین مبدول  
فرماید ۱۲۳۱۳ **مسئله هشتم** در عباراتی که بمعلم  
ابتدا بر اسرار است لاین باشد و قبل الملاقات آن نوع مخاطبات  
و مکاتبات بدان صواب نماید ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ **دایره**  
اگر چه معارف خدمت رکاء جهان بنا به دولت ملاقات روح  
بهر جان فرای محدود میسر و مسلم نهد است لکن حکم قضیه ؟  
**ج** والا فن تقف قبل العین احیاناً . بان و دل ملازم صف  
خدمت بود . است و صوفی صفا و اعتقاد معتکف صفا صفوت  
گشته و یکی سمت بران معروف بود . و موقوفه داشته که عمّا  
قریب با عز از آن دولت و استعداد بدان سعادت مشرف و  
مخصوص گردد ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ **بعد از** ۲۱۵  
۸۴۳ اگر چه فائحه این اخلاص بطریق مسابقت در مصداق  
و معالجت در مکاتبات اصداری افتاد اما بجهت آنکه تفحات بشیم  
از یاد کلمات و قوحت بشیم عرا را فضل یاورن فضائی ارواح  
ارباب قلوب را معطر گردانید . و دقایق شتابنا را صبر مساویان و اولاد







عزیزت باغم تو رساخته ام . بهای ز تو با تو عسفتا باخته ام .  
 زان با تو گفتم ام که کو خوراه . شایسته خدمت تو نشاخته ام  
 تا درین وقت فلانرا ۳۲۱ عادم و متوجه گردانیدم . ادعوی آید  
 که عرض این صراحت از کار و در خبر ۱۱۰ ۱۲۱ ۱۳۱ و السلام  
 بدی دید می شود تا بر مقتضای اسلاف ارواح با وجود تباین و  
 اختلاف اشباح مقام مقام جان جهان مستقام ۳۲۱ باسنته  
 ربا عبت ووداد تنم نسیم موت و اتحاد با جناب ۳۲۱  
 روح و استوای می باید و نادر اطیاد اسرار **نظم**  
 قاشق روحی روح قبل خلقنا . و من بعد کنا طاقا و فی المصدا  
 و زاد کارد نا فایده تا میاید . و لیسنا اذ استی تمیض الحی  
 و بنا برین تشبیه تشبیه این که با بدی عبت ووداد آن خلاص اولیا  
 و فتا و اصفا از قدیم باز مستحکم می بود **نظم**  
 سوز روی تو نادیده آشنا بودم تو جز در حال ما بود و روزی ازل  
 جو عشق با زائل بود و تا ابد باشد . اگر من تو نباشم عشق با چهل  
 ۱۳۱ ۱۲۱ ۱۱۰ ۸۷۶۵ و السلام اگر در عالم صورت با اختیار

بافرین

بافرین خلص . بحضرت جنت حضرت ۳۲۱ رسید . و جنم  
 جسم آن روح مجسم را ندیده اما از عالم معنی از روحیه غیب نرود  
 و ریب صورت سیرت آن گردیده و دیده و عیشام اخلاص ووداد  
 بری صبا صفا آن یکانه اعلام شفیقه . انی لاجدر رج یوسف لولا  
 ان تقدر . و با خدمت او در عینیت بتالیف حضرت عزت  
 عشق باز میا کرد . **نظم** بین و یلیک فی المودة فی شیه  
 مستوره عن علم هذا العالم . نحن اللذان تعارف ارواحنا  
 بن قبل خلقنا طینه آدم ۸۷۶۵ ۱۱۰ ۱۲۱ ۱۳۱ و السلام  
 ۳۲۱ که دیده و نادیده جرن فرودیده است **نظم**  
 الطلس بجای دیده باشد ما را . نادیده بجای دیده باشد ما را  
 ۸۷۶۵ ۱۱۰ ۱۲۱ ۱۳۱ و السلام اگر اقبال روحانی و ایستاد  
 و مشاهد ارواح در عالم معانی جانگر می شود وانی که سخن بعین  
 اغلب ملتقیان اصل معتبر و فاعله معتد و مستور است **نظم**  
 ولیکن للعیان لطیف معنی . لذا سأل المشاهیرة الکیم  
 در عالم صورت بهی و معنی بدون صورت ضرورت طاهر را

کفایت می کند **نظم** بکل ما بنا وینا علم یشت ما بنا .  
 سوی آن و تب الدار خیر من البعد . و جرن حصول دولت وصول  
 و سعادت مقول و حیز تقدیر و مقام تقدر ممنوع و محجوب گردد  
 و فتح الباب مراسلات و مخاطبات موجب استظهار و تمیض خاطر  
 هر برینان روزگار باشد . فکل فی صبرة یرتاح بالخیر . لا یجزم  
 بحکم این معنی ۳۲۱ تقریب باب مقدم و ابرام را التزام می نماید  
 ۱۳۱ ۱۲۱ ۱۱۰ ۸۷۶۵ و السلام **نظم**  
 کمی برده سبوی آن نگارنا دیده . دعا و خدمت ایرعاش جفا و دیر  
 اگر دیده مشرف شد برادر . و لیکن نیست از سوخ و فو نادیده  
 هر چند اتفاق محاوره و محاوره و استسعا دبعارت مشافه  
 و مباصره و افتتاح مفاد و مخاطبه و مرسله و مباسطه و مکاتبه  
 با جناب ۳۲۱ نیتاده اما بسبب تواضع و تواضع و تقاضا و آوار  
 اختراع مکانه اخلاق و میامین و محاسن اعراق آن ستود و آقا  
 و کزیده ملک غسان عیان حکم قضیه . و الا ان تعشق قبل العین احسانا  
 بصفت عاشق جمال توام . جبریت خد خلیل توام . و بسبب آنکه

بافرین

از حرات و مباسطت اجتناب می نموده و اشتغال امر واداحت  
 احکم اخا . فلیعلم بافتاح محاده و کلام و مخاطبه و بیغام بر  
 بساط انبساط اقدام نموده و آثار و طیفه خطرات اقدام و زمینه  
 اوقات احرام دانسته و مع بداعرن آن جزم است **نظم**  
 اگر بود وصل ترا جاره کنم . عشق تو مباد کز دل آوار کنم تا در  
 وقت غلبات اشواق و دواعی اسباب فراق سلاسل استیانی با  
 در جنباید و عیان اختیار از دست اصطبار یکسلا بند قدم بر  
 بساط انبساط نهاد و بار سال مخاطبات و افتتاح مکاتبات  
 ابرام داد ۸۷۶۵ ۱۱۰ ۱۲۱ ۱۳۱ **مقتله**  
**نظم** در عباراتی که لایق و مناسبه فانیات افق و می تواند بود  
 شوقی ایکن عودنی بزمام . و بخول جسمی من در بغلام علم اسود  
 خضی شایه که از آن ساعت میاورن که بشارت قدم بیرون عینام  
 فلان سیر بحکم قضیه **نظم** و اغلب ما یکنون الشون یوما  
 از ادات الخیام من الخیام . تو از تو بر اشواق را الهیاست و  
 مرغ روح در نفس من باضطراب تا می جدر و و تو در دیده جبران دیده



حرمان کشیده را که از آسیب تنه باد فراق خبره و تیر کشنده به  
 مشاهده حال جهان آرای و مطالعه غزاه و دلگشای روشن گرداند  
 و دل حزین بخیرین اگر محاسن ظلمات و اشجان مشوش و مکرر بوده  
 با استعداد سعادت وصول دولت موصول آید و زبده فروع  
 و اصول احباب اقبال و قبول خرم و کشتن سازد **مقدم**  
 اذا ختنی یوما وایک مجلس **مفقوده** للتأیبات ذنوبها  
 مدتهاست تا دیده بر راه انتظار و کوشش بر گردگاه استخار و در آو  
 و ملازمت نمود **ع** تا که کسی گویدم خیر که جانان **رسید** **شعر**  
 الله یعلم انی لو استعطف لعداؤی منک امّا و احدا قاه  
 امر از آن دولت بچشم امیدوار **ع** چون کوشش روزه دار بر الله اکبر است  
**۱۳۱۳** و السلام **ع** تا سعادت استماع حصول دولت و وصول و دخول  
 موافق میون و موافق میانین باطن و فواید این دیار و کثافت  
 ضوای این بلاد و انتظار ساعده **مقدم** **ع** کشتن بزرگ کوشش است جان و شرف  
 تا پیش بشارت مقدم شوی **ع** بقوادی و مملکت و روحی مساعدت  
 نموده ممنونست گشته **آید** **مقدم** بشکوه جان را بر افشام آن دم

در نیاید از جان ندادم نشان **ع** ایامولای دعوت مستغنی  
 قدر التبت جواحه بسیار **ع** اغناها بالمدخل غدا فانت  
 من الشوق المبرج فی ضرار **ع** وارج ما یكون الشوق یومانا  
 اذا دنت الذیاد من الدیاد **ع** و السلام **ع** بحکم قضیه **ع**  
 اذا دنت المنازل طال شوقی **ع** بعد که مدت مدید و مقاساة  
 نداید بحران و معاناه مکاید حرمان و تحمل وقت و تحمل  
 صبر بر ضربت حجت **مقدم** **ع** تا مدید روزی که روی تو بنم  
 بر من بر من **ع** در انتظار **ع** و ناکاه **ع** پیش بشارت مقدم شوی  
 نداء **ع** بشراک ان الیوم یوم لقاء **ع** بکوشش جان و نوبد  
 بشارت و لغوا و اشارت نکند از **ع** تا بعد بوقت بالا بر قین حمامه  
 تختی را ان اللقاء و تیب **ع** بکوشش و شوق **مقدم** **ع**  
 دیدار ترا چشم من **ع** در چشم **ع** کشتن بزرگ کوشش **ع** **مقدم**  
 اری فی یقظتی اونی من استی **ع** و تو خیم صحن من خیامی **ع** مدینه  
 سکندر و محمد و مطاول و بیاون محوم حرم فراق و در هم روح و روح  
 احراق تو از تو را بر استوائ منی ایام وصال و تا مایل حال آن بود

احرام جنب کعبه تاب بند اما ضعف مزاج و فتور قوت و  
 اتمام ارکان خلقت مانع آن مراد کشت **مقدم**  
 بران بودم که احرام تو کیم **ع** ولی در آن بودم اندک است **مقدم**  
 لوان الیج تحلی الیکم **ع** غلفت بعض اذیال الیج **ع**  
 و کدت اطیر من شوق الیکم **ع** و کیف یطیر مقصود الجناح **ع**  
**مقدم** **ع** در عباراتی که مناسب مقام  
 استدعاء حضور باشد **ع** **۴۳۲۱** **ع** در وقت حضرت **ع**  
 مقام فلان یا مطلع انوار سعادت و مطرح شعاع کالات کرد ایند  
 ریت اقامت آن مشرق کمال علوم و حکم و خورشید سهر سز و کرم آینه  
 مستور کشت قصار نیست بران مقصود بود و جوامع نیت و نیت  
 بران موجود که بنا بر قاعده **ع** الحرق نزع **ع** سلاسل محبت و واداد  
 جنبانید و مخلصان را جانب بشارت حضور مشرق گردانید و حسب  
 موافقت ادوای معارفت اشتیاق مبتدیه و حقیقت کرد و در وقت جهان  
 استماع افاد که بلده فلان نیست آباد جهانست محط رحال افعال و عمل  
 انوار حال با کمال مولود کشت با خود گفت **ع** ای کار دولت کنون تا اگر رسد







۱۳۱۲ والسلام ۳۳۱ ۸۹۶۵ مدبریت تا خلاصان  
 این اطراف و میدان این کثرت لیل و نهار در قنار و سعادت  
 معاشرت شرف و مستوی که منتفی مطالب احباب و ولت و  
 اقبال است طایر علی که با مید وصال آن فقیدالتظیر و عدم  
 الحذر بودیم و منتهی تا اذین ولایت عزم ارتحال و انتقال  
 مصمم فرموده اند و سواد ازان و مریدان را براغ حوران و حوران  
 موسوم گردانیده و یک از افراد اشرف و ثنوی و اصاغر و  
 اعالی در قنار معاشرت آن سعادت منتظر و متوقف بنشد  
 قدوم شریف بوده اند و بعضی اعت و استکانت از حضرت  
 و اسباب رغایب حصول آن امنیت را مسالت نموده **نموده**  
 و کم بلد فارقتی متلفه علیک غداة الیمن قلب معامه  
 یکا و نسیم جاء من بخوارضه تخیر ناعن وجده و غرامه  
 اگر روزی بد با هم زیارت طوقی و نماید و حکم انکشاف الطلیل  
 نقاد الحلیل جگر آه غلیل بر لال وصال تسکینی و مسند و  
 بشرف حضرت برود که سرمایہ راحت و سرور و سرمایہ غبط

نموده

و جود است ارزانی دارند از مکارم اخلاق بعید و بدیع  
 نماید **نظم** باز که در فراق تو چشم میدواند  
 چون کویش روزه داد بر الله اکبر است ۱۰۳۱۲ والکم  
**معد** در انواع عبارات و استعاراتی  
 که بر لطف اعتذار و تمجید اعداد و دلالت کند ۳۳۱ ۸۹۶۵  
 اگر چه معماره ذاعیه صفاء عقیدت و جاذبه سواء  
 طبیعت بدان باعث بوده که طریق مکاتبات بین الحاضریین  
 کشاده باشد و بنیاء محبت و ولایت را بتجدید رسوم معاشرت  
 استحکامی داد شود اما بسبب استمداد راهها و مخالفت  
 خوافین عهد و تباین دارین درین مابین آن دولت دست  
 نمی داد تا درین وقت که بقیضان فضل نامتناهی الهی اوزار آفتاب  
 امان از مطلع امانی ایران طالع گشت و اشعه انوار عدل  
 و احسان بپوش دولت و سعادت با و شادان از وادی طلمات  
 ظلم جماعت متغلبان طلوع کرد و راسی بانفوس و روحی با براف  
 و روحی با شایع معاشرت نمود بعد از ایوم مبتغای وقت و قضای

امنیت بر تبیین اسباب مواصلات و تحصیل وصول مراسلات  
 مصروف خواهد بود ۱۱ ۱۳۱۲۱۰ والسلام ۳۳۱ ۸۹۶۵  
 اگر چه معماره جاذبه صفاء اعتقاد و داعیه سواء مخالفت  
 و وواد باعث و داعی بران می بود که اقامت حقوق محبت و  
 موقت با دامت صدور معاوضات اظهار کرده آید و از شرح  
 برقع فراق و شکایت نکایت اشتیاق طوایر محقق و اشواق  
 بتوان و متوالی و متعاقب و متوالی اصدا و افتد و لیکن حکم اگر  
 خدمت مولوی ۳ در حد الطواف سابق از مفاصل مکاتبات  
 چشمیت بر مرصد انتظار و ایحان و عذر ارسال لطافت با  
 امیروار می بود و چون تا غایت وقت حصر آن امید در نقاب  
 حجاب و غره آن خورشید در حجاب احجاب نماند قدم مساعدت و  
 مساعدت در معرض عرض این سرفیضه نیاز نهاده اند و خور و بر  
 خاطر عاطر گرداده شد و مرجز و مامول است که بعد از ایوم خلاصان را  
 در جریه نسیان ثبت فرمایند ۱۱ والسلام بعد از ۸۹۶۵  
 علم الله و کفی بغلیا که درین مدت مدیدی پنج خطاط ضمیمه است از حضرت

نموده

خداوندی دنیای فارغ و غایب نبوده و دمام از آیدگان آن اطراف  
 استعمار محبت ذات می رفته و با نظام امور بروقت ارادت مستغفر  
 می گشته و اگر در محاطات و مراسلات تقصیر و تقویر را به یافته  
 بسبب بریشانی روزگار و عواین و حواش و شغلی و نهار و  
 و آن ارادت از قیام قوت محبت فعلی ظهور نمی آید امید است  
 بر تقصیرات اختیاری عمل فرمایند ۱۱ ۱۳۱۲۱۰ والسلام بعد از  
 ۸۹۶۵ ۳۳۱ ۸۹۶۵ هر چند واجب لازم آن بود که محبت اقامت  
 مراسم تهیت ملک بجای علی الوجه او مشای علی الرأس بجناب  
 عالی مساعدت نمودی و در ضمن این پنج رهنم و زند ۱۳۲۱  
 تقویت و غایت و تربیت و رعایت و اعطام و اجلال و اکرام  
 و افضل و انواع مبرات و کمالات مبدول و نموده اند و مشافه  
 عند آن بعد از امکان خواسته آمدی اما بسبب توازن اخبار و انتظار  
 و اداجیف انقلاب در خیر توقفت مانده ۱۱ ۱۳۱۲۱۰ والکم بعد از  
 ۸۹۶۵ ۳۳۱ ۸۹۶۵ چند گشت خواست تا بر مقتضای قضیه  
 مرضیه **نظم** و جالس التوبیوما صالحی غفلت







۱۱۵  
 کور اسیر گشته و جوان کردی بود بعد از روانی شرایط تعظیم و  
 اجلال و تحجیل و استقبال سر اعزاز و استرازا بقدر قبه سماء  
 سماوی رساند و طایف جرد و شکر و حضرت مقدسه همان آفرین  
 تحت آلاؤه مرتب می کرد از طهارت اصل و نراست غسل و کفایت  
 عرق و صفا و طینت و طیب جلیت و مزینه مقتضی این انواع منافق  
 بی غیرانه و ما زیاد شایانند تواند بود لاجرم صغیر و کبیر و شریف  
 و وضع را مقدار همان میخواستند که بر بساط جلال و جلال خود را در  
 خیار آن صاحب دولت میمون طلعت معصومه گردانند و بر فراز  
 سعادت آن حضرت سیرت میزدند **و احسن الی الاخوان عکرم** **و احسن**  
**خیر تجارات الرجال کتبائهم** عرض از عرض مقدسات و  
 تسبیح نسبتها این کلمات **۳۲** مذهب است تا حلقه اراده  
 و مواد ادبی آن حضرت و کوشش دارد و میسر است خواسته که این  
 سریره را بدان حضرت بحکایت یا کتابت بنظر و دست میزدند و محقق  
 منور عن عظمه و الطاف و اکرام آن یکانه ایام و انام بود .  
 خواست که این حال را در آن حضرت بعرض رساند و خور را بدین بجهان

کلمه

بر کوشه خاطر اشرف گرداند و ضاعت مرغانه دعا گوئی که غایت  
 مجود نیکو گاه است بر طبق **رضی الله عنهم** حکم دست من آید بر عالمی نرسد  
**۱۳۱۲۱۱۱۰۸۹۶۳۳۲۱۵۱** و السلام بعد از  
**۴۵۳۲۱** بحکم قضیه موته رضیه توالوا بالکتاب و  
 ان شطت القاد و بعد المزار و تجاسر نموده می آید و بر سبیل  
 قنای بنوای و تو از حضرت **۳۲** را بار سال مکاتبات شوش  
 و خط و عبارات ناخوش ابرام میدید و جناب عالی را بتزیات  
 محومه و طامات مشهوره تصدیق می نماید **۱۱۱۰۴۸۹۵۱۱۰۴۸۹۵**  
**۱۳۱۲** و السلام لطایف عوارف که واجب السعادات و مقبض  
 الکمالات بی مقدرات استنباط از ادانی نموده و روابط دارد که شواهد  
 آنرا جز بدان روابط بر رابط دوام مربوط نتوان است و او باید  
 عواطف که بعد از قارینه سیرت و سبب علت فایض گشته  
 است روابط دارد که اصناف آن جز بدان وسیلت مضبوط نشود  
 و اگر مع علیه و ضبط و ربط آن توالت طریق اعمال و اغفال سیرد  
 حال حال آن عواید بحال زوال چشم زخم بدید و بر موجب دلن

مع ملاقات

۱۱۶  
 کز تم بر یور استقامت و استقامت موعظ نمود و نهال نهاد آن  
 فواید برجیاد اداست موعظ نگردد پس بر مقتضی نص لیس  
 شکرت لا یدرکم استیفا و استراوت آن عطایا و موابیعا  
 مع ضابطه مبرم ترا زاد او شکرت نعمت نعمت نیست **بشر**  
**لا شکرتک ما تحت مطرقة** **و ان عجزت عن الحق لکن عجزا**  
**فما اتقت الی نعا سابقه** **الا رأیتک فیما الاصل والتبایا**  
 اما چون قضیه صادره که **نظم** گوین من زبان شود و موی  
 یک شکر تو از سراد توام کرد نظر میکنم و قوت و طاقت خود را  
 در ادا از مزاد یکی و از بسیار اندک قاصر و عاجز می شناسم **ع**  
**اذا لم تستطع انرا مدع** **میش آن عجزت حایل میکرد** **و**  
**را** اقامت بر وظایف ادا آن مسدود می گرداند **بشر**  
**فان کن ساکتا عن شکر نعمته** **فان ذاک لعجزی لا اغفالی**  
 باز عقل دور بین رحمت اهل آن نمی دید و میگوید **لا یدرکم**  
**کما لا یدرکم کلمه** **بشر** **انجیز یا اگر جان لکن**  
 دست و پای برن زیان کنی و اثبات این معنی با بعض تنزیل

عزیزه و اما بنفرد یک بحث و بحکم حدیث صحیح که **الحق**  
**بالنعم شکرتک** **تمک می جوید و معجز می حقون** **ع** و اضغاثه الشکر کماله  
 الشکات می نماید و این تعلیل را بدلیل **ع** **و یدرکم اجاب الشکر و الکرم**  
 مستقل الکثیر و یستکثر القلیل درود میگردد و از لاجرم کمینه  
 بزرگ حکم آنکه العلم خلیل المؤمن و العقل لیله امتثال اشارت  
 عقلیه را بوجود ظهور و ظهور واجب می داند و دقیقه حقیقت **ع**  
 العجز عن کل الا را که اراک **طریقه** خود میگرداند و در دعا  
 خوانی و شاکستوانی و مداومت و مواظبت شکر خدا یکی در این معنی  
 تواند نصیر جایز می دارد **ع** **و لما بلو ناکم تلونا بکرم**  
**فیا طیب ما بلو و یا صدق ما شکر و** **و چون عبارات تسبیح**  
**بزرگ شکر و کرم** که مستحلب بر دست است رسید و مصراع  
 ثانی در حیت مقض طیب و صدق بود ختم مقصد بران صواب  
 نمود و الحمد لله و الصلوة علی نبیه **ع**  
 در عبارات متناثر و احکام و امثال و عهد نامه و فتح نامه و این  
 مقصد مشتمل بر دو قسم **قسم اول** در عبارات



مناشیرواحکامواشکله و این قسم مشتمل بر مقدمات و معیت  
باب **انما مقدمات** در بیان اصطلاح متقدمان و متاخران در  
انواع احکام و بنام هر نوع باید دانست که منشور در زمان قدیم  
احکامی نامی گفته اند که بطور خاص خلیفه و سلطان موخ بود  
است و در زمان حکومت معول آنرا برلیغ می خوانند و احکام امرا  
و وزراء و ملوک را در قدیم مثال گفتندی و در زمان دولت معول  
بعضی ازین که بال موخ می گفته القضا می گفتند و آنچه بزنگار  
موخ می شد که گفتا نام کرده اند و مرجع بسیاری موخ بود  
فراغت نام نهاد و مرجع نمائنداشته باشد و بر مجرد توقع و  
نام اختصار کرده باشد آنرا مثال می اند و بنود این عرف  
و اصطلاح مشتملست و در روزگار پیشین رسم کتاب جهان بود  
که بعد از تشبیه الله تعالی و طغرا خطبه مشتمل بر تحمید و صلوات  
می نوشته اند انکاء در کتاب حکم و معنوی منشور شروع می نمود  
و چون آن نوع حالا محجور بر بد تخفیف آن صواب نمود  
**باب اول** در منشور امارت برینک و عباراتی

لا

لایق آن باشد و شرایطی که رعایت آن واجب معتبر باشد  
جول میکی نیست و چنانکه نیست مابین مصروف و موقوفست که  
بغیر وقت بشریت ردا و فایض سنگ تمام می فتوری نرود و  
تقصیر و قصوری ظاهر نگردد و هیچ دقیقه از وقایع شفقت  
بر رعیت که در این حضرت عزت اند حمل نمایند و در شرح حال  
معدلت و تفتیح ابواب رافت و مرحمت و آسایش عباد و آراش  
بلاد و دفع ظلم و فساد و دفع بقی عباد غایت محمود بذل کرده  
آید حکم این مقدمات رای ما جان افتضاح نمود که در این احوال  
و اقامت که بختی و سکا ما قریب است بهر طریقی یکی از امرا بزرگ  
فرستاد آید که خلایق و برابرا و آفریدگان و رعایا را در کفایت  
رعایت و حمایت خود پیوراند و طلال معدلت و مرحمت و رعایت  
و شفقت بر مفارق ایشان یکسر اند و رعایت حوزه اسلام  
و اقامت فایض بجا یرت و جهاد در اعلا کلمه الله و دفع و فساد  
انواع غایت اجتهاد و بدو دل دارد و ساعی مشکور زبان باب بطور  
رساند بعد از رعایت شرایط استشارت و استخارت امیر فلان را

مشور

بجانب خراسان فرستاد و مند و چنانکه ولایت و نواحی آن را از  
مبادی ری تا ساحل آبجهون با چنانکه مضافات و توابع و لشکریان  
و عامه رعایا و اصناف طبقات مردمان از اعزاج و ترک و بلوچ و  
خلج و سحرانستان از ابرید و حضی و انشاء و درو و بر غویا بکلف  
کفایت و حمایت و تقوی می کرده شد تا جانج از طهارت نفس و  
ذکا و عرف و کمال عقل و فطرت شهادت و وفور خرد و دانش و محاسن  
اخلاق و سوابق اخلاص و اختصاص او بهواداری و دودمان  
سر در رعیت اسباب معدلت و نیک نامی و نیا و تشدید میان محبت  
و رستگاری و عقبی تقصیر جایز ندارد و در انما لوقایق دیانت و  
سلامتی و رعایت شرایط عمارت و آبادانی خود را معذور ندارند  
و در ضبط امور و رعایت شعور و نظم مصالح جمیع و رونق امور  
و عمارت رتاج خیر از ساجد و مدارس و عابد و جوان و مراد  
و اقامت حدود الله و تقویت احکام شرعی و نصب احبنا و کفایت  
را اعمال و اشغال ولایات و عزل جله خانیان و نظامیان و امثال  
تفاضل تعلیم و احوال سادات و علما و احتشام شیخ و زکات

ثبت

و عباد هیچ دقیقه مهمل نگردد و در رعیت این معانی و تشدید این  
مبانی رضای مولی از عبادی اند و در احکام از موجب  
فتاوی ای اسلام تجا و ذج این ندارند و من لم حکم بما انزل الله  
فاللک سم الظالمون و در استماع قضایا و اصفا و مجاور رعایا  
و برابرا از سیاست و ملالت محترز و بختی باشد بکف رعیت  
حرض خویش را در باب تکلف ظاهر گرداند و هر روز یکبار  
اگر تواند و کثرت بار علم دادن عمارت سازه تا مملکت خلایق  
مختل و مهمل نماند و نواب و عامل از شکایت مطلوبان بر حذر  
باشند و سخن مطلوبان و تطلم داد خواهان را بر رعیت تمام رکوش  
موش جان دهد و هیچ قبول اشتغال که تا ابر طلم و فساد دست  
از خود و نقدی کشیده دارند و بان در این سلامت کشند و مطلوبان  
از غنا اصفاف و راحت مرحمت و اعلی القیاس نماند و اصناف  
مردمان اعلی تفاوت مرا تهم و اختلاف مناصبهم علامت خویش  
مخصوص دارد و مقاصد میر و اعلی جده الامکان بحصول قزونی  
گرداند و از دقیقه از اولوا الناس منازاهم در هیچ طرفه العیفی



غافل نباشد. سادات عظام که غرض بخت نبوت اند موقوف و محترم  
 دارد و بحسن اشفاق در رسانیدن معاش و ارباد و ارباق  
 و اعداد اسباب معاش و امداد و جود انتهای ایشان از عظام  
 و مطاعی که این احتیاج ایشان نباشد مستغنی گرداند و رزاق  
 از تذبذب و توفیق اجتناب لازم نمرد. اینها و علمای که ورثه انبیا  
 و خلفه احکام دینی اند از موقوف انعام و فیض کرام بحفظ اوقاف  
 محظوظ گرداند و تقطیع و ریای ایشان همیشه بتقدیم رسانند  
 و رجوع و اوقات امور و مهمات از مقتضای اقوال و  
 فتاوی ایشان تجاوز ننمایند و قصایه و حکام اسلام را بعد  
 از آن که عدالت و صیانت ایشان معلوم گردد. باشند و اولویت ایشان  
 از غیر محقق میگردد و بر امانت و وفایت و وفود و وفای تمام  
 حاصل اند. تحصیل حقوق ضعیفانست قوی دارد و قطعاً و اصلاً  
 ببقایان رونق و ادا القضا رسانند. و اگر کسی بجزد نفوذ جوید  
 بکس باشد بر تادیب و تنبیح و آنکه مقتضی صلاح بسیار است  
 تسایل نمود که حقوق ضعیفانست بملک شود و در حضرت که کاد

عربی

رضعی و بنزدیکان و دنیا گرفتار و غرض سار کدود. اینها صلاح و  
 مستوفی و با نظر رعایت و حسن رعایت خویش مخصوص گرداند  
 اکابر و صدور و رعایا را که ماده امتداد روزگار اند برید شفقت  
 و رعایت مستظرف دارد. مزارعان و دایقیر را که سبب عمارت  
 و آبادان جهان اند بعد از رعایت ریح منبج گرداند و تصرف بخند  
 و تغلب متغلبه و متجذبه را از ایشان بکلی باز دارد تا باطلیان  
 در استغفار و معدلت عمارت و زراعت بردارند و الا آن  
 خلایق و دی مضبوط و نظام مملکت سرایت کند. محرقة و ایل اسوا  
 را از تحرش و شاق و تکلیفات مالا یطاق و قوانین نه اتفاق محفوظ  
 دارد تا اسباب رفاهیت عموم خلایق مستقیم و ملتئم ماند طوایف  
 حشم و متجذبه را که حافظان حریم دولت و نگار دارند کما جوزه  
 ملک و ملت اند با اندازه ایشان در شایسته قدم بکلی و حق قدرت  
 خدمت رعایت و مراعات و نواخت بواجب لازم و اند و احکام  
 دیوان را بر مایند تا بر سایندن اقطاعات و واجبات معاش و انعامات  
 ایشان را از ظلم کردن مستغنی گرداند. و در اوقات انبیا و ائمه

واعطا و امانت و استعاض و استک و استک و استک و استک و استک  
 شمار و تقض صدقات و سراجات بنفس خود قیام نماید و هر کس را  
 که در یکو خدمتی آنا و مرضیه بقدر رسانیده باشند با تمامی لایق و  
 تربیتی مناسب از تحب و تامل و زیادت و موابج اقطاع مخصوص  
 گرداند. و همچنین اگر کسی در امانت مراهم طاعت داری تقصیری می  
 ورزید. باشد بعد از تحقیق خیانت و اقامت الزام حجت و  
 وضوح بینه و نوبه ای از ایناس و شد از برای رعایت شرایط  
 سیاست حکم آن بر وی بر انداختن سبب از جاد انکس و اعتبار  
 دیگران گردد. اما اگر از گروه حشم بجز خایف در بنا. توبه کرد  
 و دست در امان اعتدال زدند او را از لذت عفو و عفت مرحمت می  
 نصیب نگرداند و جناح امن و امان بر وی بکسند و هر کار که  
 باطن و رفتن میسر شود بر خورند و عیناً اقدام جابر بشود و در  
 اقامت سیاست از دوطرف تربیت و افراط بحاجت اعتبار گرداند  
 تا مزاج اعمال از قانون همت مغفون نشود و اسباب خلل دست در  
 یکدیگر نزنند و اعراض ناگامی لازم نیاید و غزاة و مجاهدان با حکم

نصی

نص. فضل الله الجاهلین علی القاعدین اجرا عظیمه بمرید نعم و  
 فیض کرم مخصوص گرداند. تغور و سرحد تا را بگردان معتقد گردید  
 و دیوان عاقل کار دید. شیون و مغرور دارد و در حفظ و حمایت  
 راسها که در ممانعت سلطانین محمد و رض عین و عین و رضت  
 انعام تمام بتقدیم رسانند. و در وفاء محمود و موافق که با عاقل  
 و موافقان اتفاق افتاد. باشد هیچ دقیقه از وقایع رعایت  
 مهمل نگردد. و از مصالح احوال دیوان و اعمال و کارکنان و کارکنان  
 ولایت خارج شرط آنست با خبر باشد. و از حال اعمال بیرون  
 متحصص با خبر بود و کسانی نصب کنند که بدیانت و امانت و  
 صیانت موصوف باشند و بکفایت و رایت معروف. و از احکام  
 اطلاق جز بر قانون سیمین و مثال معین زیادت خواهد نمود و رحم  
 بر قوانین محدثه که موجب بدنامی و فحش اجز و نه باشند و اگر  
 افتاد. باشند بی توقف بر اندازد و کسانی که او را بر امثال این افعال  
 دلالت کنند و تحریص نمایند بیش خود ندارد و بخود را. ندر و ازین  
 اوضاع آنچه زیارت باشد با بقا آن رضاند. و اگر افعال ناگاه



بر کسی جنبانی یا خیانتی ظاهر شود گمان بر آن که لظا او را  
معزول کند و دیگری بهتر از او بجای او نصب کند و اگر یکی بید  
آید که بدان مهم اولی باشد جنبانی که از اول در وجود آمده باشد  
انگس را بجای دیگری تعیین کند و اولی را بجای او نصب کند تا ظن بر او  
را عال و اشغال لازم نیاید و در نصب و عزل حال حکم حدیث مصطفی  
را بنویسند و مقتدی سازد **قال علیه الصلوة والسلام** من قتل انسانا  
علما و فیا لایته من موالی منه فقد خان الله و رسوله و جماعت  
المسلمین - **سبیل** امر او را بزرگ و بزرگ و حشم و خدم و لشکران  
و ائمه و سادات و قضاة و مشاییر و منظران و سایر رعایا بویا  
و اطراف حراسان آنست که امیر بزرگ فلان را امیر الامرا در اسان  
و اند و رعایات و جمعیات معات مالیات و غیر مالیات قائم مقام  
نفس باشند و شرایط اشغال و طاعت داران بواجبی  
رعایت کنند **امر** لشکر و لشکران برانج نماید بر موجب فرمان  
او بروند و رعایت نمایند و هر جا که نامزد شوند عذر ی  
نکشند و متابعت و انقیاد او را متابعت و انقیاد مدام اند و ل

نم

نواب و کما شکان او را با انقیاد پیش آیند و با مثال تلقی کنند  
و چون بوقوع رفیع و طراز جهان آرای منوخ و مزین کرده اعتقاد  
نمایند کتب بالا امر عالی اعلاء الله تعالی و رساله الامیر العادل  
فلان دست معالیه بتاریخ **کذا** **الشیب** **مجلسه** دیگر مراقبت  
درود ملک داری و رعایت شرایط سلطنت و شهر داری و محافظت  
نظور دین و نظم امور جمیع مؤمنات و مؤمنین و اطهار و آثا  
دین بروری و مواظبت و مداومت بر حاد و داد گستری و رعایت  
جانب رعایا و رعایت رخصت خفایا و رخصت باو شایان دین  
و شهر یاران نیکوکار و واجب و لازمست و اما لوالعقال و قیقت  
اراز و قایق در شریعت حقیقت و نیک نامی و سیاست و جهان بینی  
مخطور و ممنوع و بجهاد الله تعالی و منه که بر ستمت بران مقبول  
بود و رعایت ماران موفور که اسباب دانش و آدامش اصناف  
برایا و علمه خلایق و رعایا را آباد و مبتدا باشد و اولی قیامت  
و آسایش بر کافه انام ایام مفتوح کرد و بساط سعادت بر بسط  
زین مبسوط و مصالح رعایا بواسطه امر تحت مضبوط شود و از

برای اتمام این مهم کیس و استقام بدین خیر کثیر رای روشن و فکر  
سایب مابعد از تقدیم شرایط استشارت و استخبارت جنبان  
اقتضا نمود که هر طریقی از اطراف ممالک یکی از امر بزرگ را تعیین  
کرد و شود محل و عقد این مهمات که از معظات امور ملک و دین است  
باستقام و کفایت و کار دانی و رعایت او تفویض کرده آید بنابرین  
معانی و مقدمات امیر بزرگ فلان را که در محامات حوزه ملک ما  
رکنی قوی گشته است و در رعایت شرایط سواداری دودمانی و  
خاندانی محل اعتماد و امانت تمام یافته و آثار معدلت و دین  
دار و بصفت و جان سپاری در نصرت اولیا و دین بر محاسن  
نمایل و مشاییر افتاد و بیعت مارت ماکر فلانی و نواحی آن تعیین  
کرده خدای آفریده **باب** **دوم** در عبارات  
منشور وزارت بزرگ و در کفر است و آن و الفاظی که بدان مقام لایق  
بود **استقام** قواعد ملک و استقام امور سلطنت و اشمار دست  
و اسباب و اجازت احوال رعیت و سایر حکم و لا ملک الا  
بالرجال و لا رجال الا بالمال فی استقامت و جوه اموال دیوانی

و استقام

و استقامت بضبط و تربیت ربوع و محصولات قانونی میسر  
و متشکی گردد و حصول این مقصود و وصول بدین مطلوب بی  
نصب و زیری خردمندگانی کار دان و صاحب تربیتی مشفق دانا  
روشن روان که با انواع عقل و بصارت مجتدی و بر بود کفایت  
و دیانت مرتبی باشد صورت نه بدهد لایعین الامور الا باولی  
الالباب و الارحاء لایة و الاعلی الاقطاب تا ابواب مستر  
و احسان بر عالمیان مفتوح باشد و اسباب معدلت و نصفت  
بر جهانیان ممنوع و جو خطا طر ما بدین دقایق عارف و برین  
معانی و حقایق واقف بود است یکتا برید فکر و باید ضعیف  
مستغیر رسیدان خواست جولا نه داد ایم و راز او خدمت و اعیان  
ملکت و اشخاص حشم و ارکان دولت بنظر تو سم و تفرس دید و بر  
دلایل و تحلیل هر یک با انواع استدلال گرفته تا کسی که استقامت این  
امر عظیم و کفایت استقام بدین نخل خطیر داشته باشد از میان  
اقران و کفای او را بتقلید این مرتبه عظمی و مشقته کیس تخصیص  
امتیاز و تشریف و اعزاز و نمود آید و بدین مرتبه و مقام که مشق  
مستقام

چون با تمام این مقصود  
در تمام این مقصود  
در تمام این مقصود







در بیان تمام مملکت و احکام و عوطف کرام

کند و مشرفان امین و راست قلم و کاشکان کافی نصب کند و کد و کد  
ناگاه نادانند عاقبتی کوه نظری کند و از منبع معدلت عدول و جوی  
و بخیا نئی اقدام نماید بعد از الزام حجت و اقامت بینه عزل او را  
و ضب و یکی لایق تر و مناسب تر واجب شود و مالش و نادیب  
او را جانی زجر او و عبرت دیگران باشد هم شناسد و شفاعت و  
التماس هیچ آفرید و ران باب سمع ندارد و با اصحاب اهلک جزد  
بقانون معین و مثال مبتین حواله کند و مطالبه نماید و دیگران را  
نیز راه ندید که بر امثال این افعال اقدام نمایند و رسوم محدود و  
قوانین متعارفه وضع نکند و آنچه نهاده باشد بر اندازد و موسمی که  
بجست اخراجات خاصه او معین کرده ایم مرسل از استقبال کند  
از هر موضع که رایج تر باشد تصرف نماید و در عهد و کلا و خورشید  
تا در مصالح اخراجات و مصارف مهمات او صرف کند سیر فرزندان  
و برادران و امراء و دوله و ملوک و ممالیک و لایات و ایت و مساوات  
و شایع و قضا و عمامه بر یا و کاف رعایا که در انکاف و اطراف مملکت  
متوطن اند است که صاحب یوان اخراج فلان را وزیر بر مرکب و صاحب

در بیان تمام مملکت و احکام و عوطف کرام

در بیان تمام مملکت و احکام و عوطف کرام

دیوان تمام مملکت و احکام و عوطف کرام و عوطف کرام  
عوطف کرام و عوطف کرام و عوطف کرام و عوطف کرام  
و در هر احوال و امور و نوامی او را با مثال تلقی نماید و گفته و فرمود  
او را گفته و فرمود و دادند و در هر جمیع مهمات و مصالح دیوانی رجوع  
باید و نوآباد و گفته و نوآباد و نوآباد و نوآباد و نوآباد  
تعظیم و احترام و خدمت و بر نشینند و در اوقات سفر و حضر و موا  
او را اند و در محنت و خیل خانه او بر ای که داشته باشد و بود آید و  
در این نماید و گوید و رساند انقیاد و امثال نماید تا بجهت و احاد  
مقرون گردد و در هر خلاف فرمود و او کند و از هر بار خواست بلیغ  
ماده کتب و بیع الاول و رساله مکتب الامر و الحجاب زید و فولت  
**تشیب و تکیه** مراقبت حدود صلاح و رشاد و محافظت  
شرایط اعانت رعایا بر عدالت و سداد و استکفاء مهمات مملکت  
و ملت و استیفا و مناظرمین و دولت و تمهید بساط شفقت و  
مرحمت و توفیق اساس رافت و عاطفت که سبب امتش و آراش  
جهمانی و مستلزم رضا حضرت یزدانست و دمه محنت باستان

در بیان تمام مملکت و احکام و عوطف کرام



وین داد و سلاطین کامکاران و ایض جهان داری و لوان نام نوس  
شهریاریست و نیز تبیین معانی و تمهید این قواعد و بیان و نیز  
کافی که بنظر بصیرت و کفایت عهدهات مملکت شایسته تقدیم رساند و یادانی  
شفیق کامکاران که بتدبیر صواب و دای روشنی از آریاب رجحان  
طلقات حوادث جاده و معطلت و وقایع مفسد را باز یابند صورت  
بندد و چه بادشاهان از اصلاح کلیات و جزئیات مصلح عالمیان هر  
بتعیین کفایت و نصب عامل و ولایت دایه و وزیران موثر و مستیران  
دور اندیش مقدور و مستیر گردد و ولی و مستیری شمشیر امر و انامداد  
کامکار و بای مردی و زرا و دین دار سیکوکار ابواب معدلت و  
اکرام بر خواص و عوام گشاده توان داشت و بساط عدل و  
نصفت بر بسطط حکمک منبسط نتوان گردانید و بحکم این معانی  
و مقدمات بوده است که انبیا و کرام علیم نجات نسیم دار السلام  
باستقلال تأیید و حی آسمانی و استمداد توفیق برفقانی و اهام  
عقل فعال در تضاریف اعمال و افعال طلبکار و زرا و عاقل و  
امرا و اساء فاضل و کامل بوده اند و در اختیار و اختیار ایشان  
بهرت شایع حکم بپایان

دقایق فراست و شرایط یکایست بتقدیم رسانیده و بنا بر وقوف  
و اطلاع دای ما بدین دقایق و استقامت و الفت غایب ما برین معانی  
و حقایق اندیشه‌ها وافی و فکر آنها شافی بتقدیم یافته و بعد از  
رعایت شرایط استشارت و استخارت رقم اختصار وقوعه اختیار  
نمود این امانت بزرگ بر صفحه احوال فلان افتاد و خاطر ما برود  
فرا در گرفته و او را نمودار این خلال و نتیجه این حضار کمال یافته  
لاجرم باستغواب سادات کرام که خلف صدق بیغیر علی الصلوة  
و السلام اند و ایمه اجله عظام و اتفاق امراء دولت کرام که  
ارکان و دعایم سلطنت ما اند و هیایه دیوان عالی و وزارت کبوی  
و زمام حل و عقد مصالح دیوانی و عزل و تفویض عال ممالک شرقا و  
غربا بعد از قریب و دور نمود شد و عهد این منصب خطیر و شغل  
بزرگ را برای و رعیت و فکر و بصیرت او کرده گشتی مهمات  
حرا کرده آمد و غان مصالح و مهمات کافه انام و رعایا و ممالک  
و رفیقه اعتماد و امانت او نهاد شد تا بغایت حضرت و فیکار  
و استعلاها و شفقت و عاطفت با شرایط این مهم خطیر و شغل

چون سزوست نخست ناله دل  
 آن کز فراق کبریا زده زان  
 چون لاله جاکشت دل شایسته  
 گران کشتن زاندهای درد و غم  
 دل  
 غمگین شست و دلم چراغی کز آن  
 چشمه یابی آشفته ز پیمانهای  
 ای که در کوبش سال مرده در میان  
 این شمع کاسه باغ باغ باز داشت  
 سوز زلفش از برای صید و نهاده  
 آن کشته رفته را چون من کز آن  
 ساهل دل چون صفا و زلف را  
 در نظاره کلمه ی گزافه ی  
 شایسته زان فراق و نهاده  
 زانکه بر کسرم دل کشتن از آن  
 دل  
 خط زلف از مشک برین  
 بخت بر کمان و همین  
 صبا که دل برده زان  
 عود و عود را در کسرت  
 بشری برود زیا کشته  
 کجاست خون عشق از کس  
 غم



خارش گشته باشد بتدارک و تلافی آن بقدر امکان قیام نماید و از  
اصول وقوع معاملات دیوانی و قیوم تمام حاصل گرداند و در توفیر و  
تکلیف اموال سعی بجای میبرد و در ملازمت دیوان تعاضل و  
تکامل کند چنانکه هرگاه که ما بوقوع حاجت افتد فی الحال اوضاع داند  
و اگر چیزی برسد شود جواب آن از هر تحقیق آماده داشته باشد سبیل  
احباب دیوان مالک و نایبان و کاشنکان ایشان آشت که او را در  
تمهید قواعد و قوانین دخل و خرج مملکت دارند و او را و نواب و ارجح  
امراف و ولایات مملکت و چکلی مهمات از کلیات و جزئیات دخل و خرج  
و تمامی احوال دیوان و مصالح آن بر و نواب و اقطاع مالک مکتوف  
دارند و او را مشرف دیوان اعلیٰ شناسند و حرمت و منزلت او را  
بزرگ ماسوفه دارند و بی نصرت و صواب و در تمامی ممالک  
عده و اجناس و غیر و آنکه در محوی و محسوب نمایند و جواب بکند و برات  
نویسند و در وجه دخل و خرج را از و نواب و بوشیده ندارند  
و موسوی که برای آن شغل مقرر شده در دیوان اعلیٰ و در سایر ولایات  
بر و نواب و اقطاع مالک مقرر و مسلم دارند و آنچه در ولایات

بیش ازین بجهت مشرفی معین کرده اند بکاشنکان او رسانند و رعایت  
و تربیت دارند احوال او دارند هر که مخالفت نموده او کند بسیار  
خواست بلوغ مخاطب و معایت کرد و کتب بالامر اعلیٰ اعلاء الله  
قاعی و رساله ملکه الامراء و لطايف فلان بیاچ کذا و اگر بجهت مشرفان  
خالصات نویسد بدو که تسبیح حاجت نبود لیکن این شرایط که در خوا  
رفت بنویسد باید که رعایت اسباب خالصات بنام و کمال در قلم آورد  
چنانچه چیزی از قلیل و کثیر آن از قلم او ساقط نشود و محاط نظر و  
معرفت او باشد و از دخل و خرج ارتفاعات و مستطعات بنامی  
با خبر باشد و از جمیع ابواب دخل و خرج مطیع و اضطرر و سایر احوال  
بدر امکان و قیوم حاصل کند و از هر یک آنچه منفع روشن نگارد  
و ضبط این مجموع بعد از امانت خود داند و بوقت از آن ارتفاعات  
حکم در نظر آورد و هر موضعی امینی از قیوم خود نصب کند تا از قیوم  
و قیوم آن موضع او را با خبر و صاحب قیوم گردانند عال دیوان خالصات  
او را مشرف خالصات نماید و مشرفات محاسبات بمعرفت حضور  
او مقرر گردانند و کلا و کارکنان ولایات هیچ چیز از قلیل و کثیر و غیر

و قیوم مصالح خالصات از و کاشنکان و امینان او بنیان ندارند  
و بی معرفت او یکی عده و یکدیگر را برات بکند او نیز باید که برین آفت  
و دیانت و راستی و کفایت بجای آورد تا بجهت مقوم گردد و موجب  
مزید رعایت و شفقت باشد برین جمله بروند کتب تا بیاچ کذا  
**در رعایت دیوان** در مشرف و مستوفی و شرایط استیفاء  
چون استقام قیوم دولت و انتظام دعایم امور مملکت بر ضبط اموال  
دیوانی و توفیر و جود ارتفاعات و محمولات قانونی موقوف و مقصود  
است و رعایت شرایط همان دای و شیوه سلطنت و مشرفیاری بی  
انفاق خراب و بدیل اموال و در فای صورت نه ببرد و ضبط امور و سده  
نفوذ و ترتیب عساکری و رواتب انعامات و جرایم متخذه مستوف  
نمی شود پس رایش بر دهنده مست سلاطین اسلام واجب لازم باشد  
که از برای ضبط اموال دیوان و جمع و جزئیات و محمولات آن بقدر  
امکان رعایت محمود مبدول نمایند و اموال و اغفال در رعایت شرایط  
آن جایز ندارند و از برای اتمام این مرام بیکسره خاطر با اختیار کفایت  
و اختیار دای که بجز بدشعادت و کفایت مخصوص باشد ملققت و

نگران و متحقق و جوان دارند و چون این ذقایق همیشه نصب  
العین خیر مایود و رسوم و تقوس اهل استقدا از استحقاق بیست  
استقفا تمام رفته و چون صاحب معظ فلان را بر تیر و دیانت و آفت  
و راستی و صیانت آراسته و بجایه مضایف رعایت مطلق یافته ایم و  
انوار کفایت و کاروانی در ناصیه او مشایره نموده باستصواب امر  
دولت و مشورت صاحب دیوان مملکت مضیفا استیفاء دیوان  
بر در آن بدو تفویض نموده شد و زمام حال عقد و صلاح و فساد آن  
مضیفا خطیری بایمانت و دیانت و مضایف رعایت او جود نموده آمد تا از  
سرفوت و تمکین و استظهار رضایت و تربیت با شرایط آنرا اجتناب از  
ضمین و کاروانی و مضایف روش روانی او سر در بواجبی رعایت نماید  
و با شغال و اعمال آن قیام واجب اند و هر چکلی قرائین معاملات  
و ابواب المال و قیوم حاصل کند و هیچ چیز از علم و قلم خود خارج  
نگردد و با احتیاط و استقفا و ضبط و حفظ اموال دیوانی و ارتفاعات  
و محمولات قانونی آنرا کفایت و رعایت ظاهر گردانند و مضایف غبطه  
دیوان و رعایت جانب رعیت حکم عدل و سطلی مصنف باشد و ابواب

نگار



قلم را بکلی بسته دارد. و محاسبات را بر قاعده دیانت وصیت  
 بر دارد. نه بر حسب ارادت و عنایت. و نواب امین راست قلم  
 و کوتاه دست نصب کند. و هر ولایتی بایستی کافی نصب کند تا دخل و  
 خرج ولایات منع گردد. و محاسبات بر داخه او را بر کیفیت ملکیت  
 احوال اموال و معاملات دیوان آن نواحی سال بسال و قوف و  
 اطلاع تواند داد. و در مواظبت و طایف و ملازمت دیوان بقاقل  
 و نکاح استقاید. و عنایت و عاطفت با شامل احوال خود شناسد. و این  
 تفویض را میران احسان و معیاد اختیار خویش اند. مرسوم که بجهت  
 قیام بدین شغل دیوان معین شده سال بسال تصرف نماید. امر او و زرا  
 و علم دیوان علما و ملوک و ارباب ولایات باید که فلان را مستوفی دیوان  
 اعلیٰ نصب و نموده مادامه و براتی که خط او تا میان او نباشد از  
 قلم و کتبی و غیره و نظیر هیچ آفریده و چیزی ندانند. و هر که در دیوان ملک  
 و اطراف حکم بدین شغل اشتغال نماید باید که با جازت و نیابت او باشد  
 عالیا که کارکنان حساب خویش با نواب او روشن گردانند و محاسبات او را  
 و از نواب محسوب کنند. فلان و نواب او نیز باید که در توفیر غنیمت

دیوان بقدر امکان بگویند و آنا و ملکات بطور رسالت و رعایت  
 رعیت هیچ دقیقه سهل نگذارند. و از میل و بدادست بختی و بخت  
 باشند. هر که خلاف و نمود یا کند در معرض بازخواست و عناب بلیغ  
 ماند از جانب برین جمله روند یا **پنجم** در مستوف  
 ناظر دیوان و شرایط و عبارات آن. بدایع صنایع و ربانی و لطایف  
 عوالم و رفای ریح و طبعان و جند است که سرحد و عدد و احصا و آن  
 بتخیلات او نام و تصورات افهام نتوان نمود. و این عقدا و نفع الله  
 مخصوصه و از نادر یکی و از بسیار اندکی با بشک آن قیام نتوان نمود. و مع  
 هر که بجهت و فضل آن مملکت از احوال خویش شایسته می افتد که معارف  
 محنت با بران معروف و مقصود بود. که بقدر معیور و مقصور در رعیت تواند  
 معدلت و احسان و رسوم و رعیت و نصف بر او داد انحصار انسان که  
 و دایم حضرت آن کار اند غایت محمود مبدل باشد. و چون عال دیوان  
 در حقیقت از برای غنیمت و توفیر جهات حصول اموال دیوان مستحب  
 گشته اند و قیام مقام و یکی از جانب دیوان شده. و عارت و کلا در دعاوی  
 جنات که دایم این جزو غنیمت جانب موکل گویند و رضای جانب

ختم بگویند معارف خاطر یا بجهت حال دعا یا ملتفت نمی شود که مبادا که از  
 عال دیوان بریشان چیزی و طلی رود و از مبالغه اصحاب دیوان در جانب  
 توفیر کرد تعصیر در رعایت رعیت پروری برداشتن معدلت و رافت ما  
 نشیند. بر چنان صواب نموده که از امتیاء نجات یابد که دانم بجهت  
 و رعیت او بطرف میل و بدادست آورد. نباشد و جانب هیچ آفریده یا  
 بر جانب حق ایشان نماید در دیوان نصب کرد. شود و عهد این امر کردی  
 و خیر کثیر بدو مفوض بود تا میان اصحاب دیوان و رعایا باضاف  
 به مجور و اعتساف ناظری متساوی المیل باشد و نگذارد که اصحاب  
 دیوان بر رعایا بتقلب و تسلط چیزی چرا که کنند و نا و اجحاطا به  
 نمایند. و اگر رعایا را بخوبی و غزری و تظلمی باشد یا تخاصی با او بگویند  
 تا او را نفعی که تخاصی و تاملی وانی بقدیم رساند. و اگر رعایا  
 حق باشند ایشان را معافیت نماید و اصحاب دیوان یا این چنین  
 تعذری مانع آید و در مستحقا معدلت ماقری دارد تا بر ضعفه چیزی  
 نرود. و اصحاب حقوق مظلوم محروم نباشند. بعد از استعمال  
 تا ملات و تفکرات و تدبیرات خاطر ما بران سراد و آرام یافت. فلان را

که بر و ایام و کرد و شهروا عوام مزاج او را در جمیع امور و قضایا به  
 ترجیح جانب حق و اعمال طرف باطل و ترک میل و محابا و بدادست و  
 مدارا میل و دید ایم نصب کرده اندیم. و جانب ضعفا و رعایا را بکلی  
 و مکنات او تقویت و رعایت نمایم تا از اصحاب دیوان بریشان  
 معاملات و مطالبات دیوانی چیزی و تقدی نرود و بحال نظم و رعیت  
 مراعت باقی بود و باب مدافع و مانع آن همه انواع مفتوح باشد  
 بعد از استحضار از حضرت عزت او را بدین امر گیر که مستحق صلاح  
 عامه و خیر کثیر است نصب کرده اندیم تا هم دیوانی بکمالی و استظهار  
 باشد و هم رعیت با وجود او استظهار و دیوان نظر بر او و حواله  
 و نمود و بر و نورندین او اعتقاد نمود تا از سر قوت و استظهار  
 بشرایط این شغل قیام نماید و بر قلم و کتبی و غیره و نظیر و جرم و ملامت  
 صاحب قوف گردد و هیچ خط و برات و شروع و حساب نه باشد  
 خویش نگذارد. و هر ولایتی از ولایات مملکت نایب برین دار بیکو کار  
 نصب گردانند تا نگذارد که از قری بر ضعیف چیزی رود. و در رفیه و  
 تخفیف رعیت که شود و طریق راستی و امانت خبرد. و قطعا حجت



ندارد که در اموال و لایات از دستورات قدیم و قوانین متعارف عدول  
 افتد و رسوم بدو قوانین جدید بر صفات ایام بلند که از آن بغير قبح  
 احدی و سوء دگر و بوال آخرت فایده صورت نگیرد و در اوراق  
 و معایش و ادارات سادات و علما و تنویضات و نظایر طوائف  
 شرط احتیاط بجای آورد و بواسطه این تأمل نماید تا مگر مستحق باشد آنچه  
 باسم و رسم او بود بحقی و محض دارند و مگر که مستحق باشد نام  
 او را از جرایم محکومند و چنان سازند که احتمال و احتمال بحقوق و  
 اموال دیوانی راه نیابد و چون آنا کفایت و دیانت او از حیث  
 قوت بمقام صورت و فعل منتقل شود لاشک نیست عطف با دشایان  
 مخصوص کرده و رسوم این شغل چنانچه در دیوان مقرر شده از انباده  
 شهر گذشته کذا سال بسال باید که بدو رسانند بسیار امر و وزیر  
 و از کان دولت ما آنست که فلان را ناطق دیوان اعلی دانند و رسوم  
 صاحب دیوان نظر بتمام و کمال در همه و نایات بدو و نواب او رسانند  
 و حق و دراز حضرت مامول و معتبر باشند و مگر خلاف فرموده  
 نکند بخواهد که قنار آید برین جمله بروند و اعتقاد نمایند بتایید کذا

**باب ششم** در منشور حکومت و لایات و ولایات  
 و ناحیاتی از نواح و ولایت لطایف صنع ربانی و عواطف فصل  
 بزدانی در حق مازیارت از آنست که قوت تحریر بر آن وفا نماید  
 و قدرت زبان شکری از هزار و اندکی از بسیار آنرا استیفا کند  
 و اعداد امداد آن با نواع استغفار و چیز حصی و احصا آید و آن  
 مقدرا نعم الله لا تحصوها و بیوسه مت بران اشتیاق و نعمت  
 بران کاشته که در اوراق و افاض شکر نمایان و آلائی نامتناهی محفل  
 بتقدیم رسانیده آید و صفات ایام و لایات و نجات آنرا معدت  
 معطر باشد و وجبات آفاق و اقطار کفایت بعدل شایسته و احسان  
 کامل از آنست و عزیز نماید و بحکم نص و اتباع فیما تیکر الله الذار  
 الاخره ثواب آن معدت و جزای آن رحمت در فرزند و اسباب  
 آسایش و رفاهیت رعایا که و دایع حضرت آفریدگار انداماده  
 باشد و ابواب معدت و احسان بر اصناف آدمیان گشاده و  
 بساط رحمت و رافت مابین اوراق اهل اسلام مبسوط بود و  
 مصالح ایشان بحسن استقام مامضی و تیسیر این مراد و مطلق

جز بدان طریق صورت نمی پذیرد که هر طریقی از اطراف ولایات و نواح  
 ناحیاتی از نواح ماکثر ابوالی که بجهت معدت و نیکوکاری و جانی باشد  
 و از ریت و تحت ظلم و برکردار و خیالی سرده آید بنا بر مقتضای این  
 حالت و ولایت این مقامات را می دارد که مقتضی مصالح وین و ملک است  
 چنان نمود و خاطر ما چنان اقتضا کرد که ایالت و حکومت ولایت  
 فلان را که نظر بر رحمت و عنایت ما شامل احوال از باب و نایات آنست  
 بلکه معقم فلان که آثار اخلاص و موداری و وودمان ما اربابا و کتایبا  
 بر صفات احوال او بیدارست و دلایل رعیت پروری و محال و دستور  
 در نامید و جبین و روشن و سودا و ایالت و لایات ملتزمین تقوی  
 نماید و جل و عقد و صلاح و فساد آن ولایت را بحسب کفایت و بین  
 کفایت و سیاست او باز گذاریم - بعد از تقدیم شرایط استنارت و  
 استخبارات او را بدین مهم بریزد و شغل خطیر نایل نصب فرمودیم و صلاح  
 و مفاسد آنرا بکلی در عهد ایالت و عدالت او گردانیدیم و فرموده شد  
 تا مگر احوال از حد و اوام و نواهی او تجاوز نماید و من بقرارد  
 الله فاولیکم الظالمون و بساط معدت و نیکوکاری برقرار است

بکسر اند و رعایا را بحسن عنایت و شفقت محفوف گردانند و بسط  
 رحمت و رافت خویش بشنون و بوقت اجراء احکام احتیاط تمام  
 بجای آورد و میان بیگانه و خویش و توانا و درویش و غنی و فقیر و تارک  
 و ترک اجراء احکام و استیفاء حقوق تفاوت و مزیت جایز ندارد  
 و نص نیز بر عزیزان و اذ احکم بین الناس ان یحکوا بالعدل  
 بشنوا و مقتدا سازد و در رعایت قوانین اضاف از ظلم و اعتساف  
 اخراج جوید و و قضا تا بعلیکم علی انفسکم را بدین خاطر دارد و در  
 اعانت اهل صلاح و شهادت و امانت اصحاب ظلم و عتاد و بغی و فساد  
 مبالغت نماید چنانکه از چهار ایشان و اعتبار دیگران لازم آید و  
 چون آن ولایت عزیزی از غور سلامت باید که بیوسه بحکم احتیاط  
 باشد و از قصادات مومنون قتل و قتل باستعداد اسباب دفع آن  
 و اعداد موجبات تلفی و تداکی آن قیام نماید و بیوسه متهمین و  
 جاسوسان با قاضی آن بلاد روان گرداند و از صلاح و فساد با خبر  
 و بصارت باشد و بدام قاضیان و نوکران حضرت ماستوار دارد و  
 از احوال آن اطراف اعلام و اخبار و احوال الله و در استعانت رعیت



و آبادانی ولایت و تخصیص مردم بر عمارت و زراعت اجتهاد تمام  
بجای آورد و در توفیر و احترام سادات عظام و علماء اسلام و شیخ  
کرام و اصلاح مقامات و انجراح مرادات اسلام صلاح بیخ و بن  
نگه دارد و حقیقتی بر ضعیف روان دارد و در روشن دار القضاء  
استقرار حقوق در اکناف غایت امکان بکوشد و در اقامت حدود  
بر قانون شریعت و تقوی ائمه اسلام برود قضاء و عدالت بر مدد و  
معاونت واجب اند و دست ایشان در باب قوی دارد و در  
احیای رسوم عدل بیخ و بن دقیقه مملکت دارد و در رفع و دفع اضرار ظلم و  
ظلم قوانین محدوده که موجب فساد است بحد غایت اجتهاد و تدبیر  
دارد و همیشه اوقات باید که راه داد خواه گشاید باشد و مراعات ظلم  
مظلومان را حاجی و مانع نیست سبیل امر او کبر و وزرا و مناسبت شیخ  
و دایمین و ارباب و امانی و متوطنان آن ولایت را از اضرار و برب  
اعراب و ترکه و صرافین و غیرهم آنست که فلا نرا حاکم و والی  
خویش اندر وسالت و امان و مظلومت و امان او شناسند و  
تخصیص امر او را کسی که در نواحی متوطن اند او را و اساقبت نمایند

ن

و مل و متوجهات دیوانی و نشان نواب او بکارند و از مقتضای  
فرمان او و تجاوز جایز نشاند که بکار خواست بلیغ رواند کتب  
بالا و عالی مقامات و جایز بشاید که **اعمال دیگر از این حکومت**  
بجای هر یک از این و حکم سادات و رعیت در خدمت حکام اسلام  
و متقدمان او امر و احکام و متعلکان نواحی انام واجب و لازمست  
که هر یک تحت استقام خویش بر تفرقه رعایا گوید و دایم حضرت آفریدگار  
جلت قدرته اندم صرف دارند و در این باب از ترتیب بسیار بعد است  
و تقسیم ابواب رعایت و درایت بیخ و بن دقیقه و نگه دارد و در زیر ناحی  
از نواحی و شهری از شهر که در عهد رعایت و استقام تحت ایشان باشد  
حاکم خدا ترس و والی رعیت برورد که با نوا عدالت و معدلت محکم  
بود و در رسوم عدل و احسان با و امر و نواحی اعلی مقصدی نصب گرداند  
و تمام مصالح و مناسج ارباب و امانی آن ناحیه و ولایت را بکمال استقام  
و عین کفایت او تفویض نمایند تا امانی و متوطنان آن بقدر کفایت  
حمایت و حفاظت او آسود و عمره ابدال روزگار که میاند و نواحی  
آن بایام دولت سلطان اسلام ظل الله علی منارک و اهل الاسلام و اصل

و متواصل گردد و او را بر جزیره و ثواب و جلیل ارکان دولت آن حضرت با  
مدخر ماند بکمال این معانی و مقدمات مکرر عظیم فلان که با کمال شرف  
حسب و نسب بجمال ستود و موصوف و بجلال کزیده معروف  
بود و آثار شهادت و کفایت بر حمایت افعال و احوال و کسوف  
لایات و حکومت ولایت فلان با تمامت مضامین آن کفایت  
و قبضه درایت او مقوض گشت و صلاح و فساد این شغل خطیر بدو  
و نهاده شد تا از سر استظهار کفایت و کار دانی خویش و مزید  
عنایت و تربیت مباشر این شغل گردد و وجای از محاسن خلق  
و طیبای عراق او سر و مساعی جید و مراسم رضیه گردید ظاهر  
گرداند و اسباب سکون و آرامش و فراخ و آسایش آن ولایت مرتب  
دارد و در همه احوال و اوقات تحت و نعمت خویش بر رعایت شرایط  
حق و استقامت امور و دیوانی و رفاسیت رعیت مقصود دارد  
و غایت بخود میداند و حقیقتی بر ضعیف روان دارد و بر  
جاده عدل و راستی ثابت قدم باشد و در استیفاء حقوق اموال  
دیوانی اجتهاد بلیغ نماید و در زراعت و عمارت اسباب ملک

م

و بیت المال بیخ و بن دقیقه از سعی جلیل نگه دارد و اگر خطی راه یافته  
باشد بقدر امکان مدارک و ثبوت آن نماید و در میان رعیت از قاعد  
سویت و جاد عدالت انحراف بخوید و جانب سادات عظام و  
ائمه اسلام و شیخ و صلحا با همه انواع مری دارد و قبح اهل  
ظلم و فساد در عهد خویش و اجتناب سادات و قواد خیرات و مری  
محمّد گرداند و در تمشیت امور دینی و رونق گیری شریعت و  
ترتیب مساجد و عمارت مدارس و خانات و سایر برتقاء خیر و موافقت  
مردم بر جمعه و جماعات استقام تمام بجای آورد و جهان سازد که هر چند  
رود تا آثار این معانی از حسن کفایت او بظهور آید و در نقض اعف  
و ترانید باشد تا حسن خلقی که مارا بکفایت اوست زیارت گردد و  
سبب مرید تربیت و عاطفت شود و بایام دولت روز افزون را  
دعا و خیر و ثواب عاجل و بکونانی دنیا و ثواب آجل بدو فریاد انشاء  
الله جلیل امر و سادات و قضات و ائمه و علماء و شیخ و جمعی صدر  
و اکابر و کافه ارباب امانی و متوطنان از دایمین و محترقه و غیرهم  
آنست که مکرر معظم را نایب و حاکم و مکرر خویش اند و او امر و احکام



اورا با مثال تلقی نماید و احوال و حقوق و بیوانی بر منبر راستی  
از استقبال سینه کلاه با جواب گویند و در کل امور و مسائل صحیح  
بنا بر این و کاشکان او نماید و این باید که بر جاده صواب با مردم  
از نیکانی گذشت و حق و حجت هر کس را بواجبی بجا آورد و از بیوایی  
ظلم دست خویش و از انحال خود کوتا دارد و الا موجب خاست عاقبت  
او گردد و وردی و عقی قوم و مواخذ باشد ازین جمله اول بخونید که  
باز خواست بلند مواخذ کرد و نیز برینچه بودند **باب**  
در مشورت شیخ الاسلامی و ذکر شرایط و عباداتی که لایق آن خواهند بود  
از انا رطایف و عواطف الهی و بدایع صنایع و عوارف نامتناهی  
حق بی آدم یکی است که از دعای فیض فضل و عنایت نهایت  
کمال خورش آنا و محاسن احوال و ماسن احوال و اعمال اسلام را سب  
غایت و رافت اخلاق و روایت و صدق نبوت و اعتقاد آباء کرام و  
احد اعظم یاد زینت از عیانت جانب اولاد و عیال نام ساخته  
قال الله تعالی و کان ابو نعیم صالحا فادار ذکر ازین صلحا شد و  
بیشتر خاکن و مازنه من ریک بس حکم اقتضا و نفس برین صلاح

الکامل

آیا و اجراء مظنه و موجب نجاح اعتبار اولاد باشد و سلاطین  
ناضیه روح ایته ارواحهم و اسکن به نجاح الحان اشباحهم زینت معنی  
بیوتنه اقتدا بسنت الهی نموده اند و اقتفاء این نبوده و امام حسن  
و سلوک این طریق را بر ذمه حجت خود لازم ساخته و هر کس را که بر جاده  
شمار داد و صواب استقیم بود و غرات صدق موالات با او از انواع  
اصطناع مادام حیا و بعد الموت احقبا بدو و اتباع او و بولوا  
و اتباع او رسیده و خلفه او را بحسن تربیت و عیال طاعت برتر  
آیا و کرام و مناصب مناقب اجداد عظام رسانیده و نهال ضعیف  
او را از جو سبار عاقل و اصناف احسان تربیت فرمود و بسطال  
نوال و مباح و حیا و اعمال و محاب و ماسن افضال بر و مندر و سابع  
کسر کرد و ایمن و در اعمال شان و احیاء و بیوتات قدیم مسایح حیل  
مشکوار ایشان بر محاب ایاام و دمو و سطور گذشته و حجت و حجت  
ما نیز بر مباحث سنی سنی سنی و مشایخت سیر سیر مرصیه  
سلاطین و کوا و مصر و موقوفه از ان امور و عیال است الشرح  
غرض ازین تشبیه مقصود ازین تشبیه است که هر حرم طراز احوال

سعی نماید و در تشریح مواضع و قف تقصیر ننماید و در تشریح و توفیق  
آن اعمال نورزند **سید** حجابیرا می و مشایخ سادات عالم است  
که این منصب بدو مفوض اند و متا زعت نمایند و لوازم و توابع  
آرا بدو مقدر و مسلم دارند و حکم با مثال تلقی نمایند و از منبر  
انقیاد عدو بخونید و برین جمله بروند و اعتقاد نمایند بتاریخ کلام  
**باب** در عبارت مشورت و فضا و ماکلف  
ذکر شرایط منصب قاضی القضاة و عمده قواعد اعمال دینی و تاکید  
قوانین اشغال شرعی از اتمات معات دین و دولت و مقترضا  
مصلح مکر و ملت است و کلی مصلح اهل علم و انستظام احوال اطراف  
بنی آدم میان متعلق و منوط چه منافع احوال انبیام و منافع آمال  
خاص و عام بقطع حضرات و فصل حکومت بر قانون شریعت سید  
کامیات علی افضل الصلوات باز نیست است و ملاست این منصب  
خیز و عمارت این شکل کثیر و تحت این امانت و تقلید این منزلت  
لایح حال و موافق روزگار کسی تواند بود که از اقسام علوم دینی  
صاحب نصیب رضای کامل باشد و از انواع فضایل عظمی شامل و قضا

بر مقرر با خلاص و اختصاص خاندان مامشوب و معروف بوده  
و مواداری این دود ما نراطر از کسوت مغاخر خویش داشته و منصب  
شیخ الاسلامی و لایات که از جلال امور دینی و معظیات اشغال  
و اعمال شرعی است از قدیم الایام بنام ایشان بوده و چنانکه مشایخ  
اشهد بذكر آن ناطقت **بنابرین** موافق جویش شیخ الاسلام زاده  
فلان که صدق موالات و مواداری ما توانا بعد قون ابا عن جلدی  
یافته بود آمد و شرط ابط دعا کوی و مواجوبی تقدیم رسانید منصب  
خطیر شیخ الاسلامی که در جمیع ماکلف مفوض بدو بر و کوار او بود و بدو  
تفویض کرده شد و حکم متا بر و محاریب و تدریس امامت و خطبه  
و تصرف و تولیت اوقاف و مومنین که عادت او عفا از توابع این  
منصب بود و دست در جمیع اقطار ماکلف بدو تفویض کردیم و او را  
وصیت فرمودیم تا وصیت تحسین فوت نکند و بر وظایف درس و تحصیل  
و تکرار و تدکیر مواظبت نماید و ایام و لیالی با جزر اکتساب علوم و  
معالی مصروف گردانید و نداد و ثواب او باید که در نظم انور و  
مضامین ایزد و رونق اموره دینی و ترتیب منابر و مساجد و محاریب



۱۵۸  
و اگر میره مند و بجلیه زهر و عفاف و ولع و اضافه متعلق و از  
وصیت جو و اعساف متعلق تواند بود و چون مولانا فلان انواع  
این فضایل را جامع بود و بدین چنان و شمایل موصوف و معروف بعد از  
استخارات و استقارات قضاء اطراف ممالک از مبادی اشراق تا  
افق عراق و عز از تخلص و ولایت نصب و صیبا و قوام و محافظت  
اموال ایشان و تولیت اوقاف و امور شرعی یا سرما چون قضا و خطه  
و امانت و احتساب و قطع دعاوی و فصل خصومات و نصب قضات  
و ولایت در جمیع اطراف ممالک بدو تفویض کرده شد و بام آن قضا  
در عهد امانت و دیانت و تقوی و صیانت او کرده شد تا بدلی  
منشرح و امالی منفعه و استغناء تمام روی بدین مهم خطیر آورد و  
مستوفی این عقل بزرگ و منصب نازل کرده و در قطع خصومات و فصل  
حکومات از میر و ملا و ملت کاشنکان و نواب و با احترام از اشارت  
تو باید و بتقدیر نمود و بزرگیه کواثران الی غایه الامکان بکوشش و ستیبه  
نماید و در عمارت مساجد و مدارس و معابد و خانقاهات و عزارات  
سج و قیقا از دقایق اهتمام و تدبیر مهمل نگار دارد و محصولات اوقاف

مصارف

مصارف استحقاق رساند و مدارس مدر و سربحال عمارت باز آرد  
و ثمرات بلا وارث و اموال بیت المال را بدانش و کفایت خویش  
مضبوط گرداند و در وقت تنفیذ احکام و استماع دعاوی و فصل  
خصومات و قطع حکومات شرایط اجتهاد بتقدیم رساند و بی تقوی  
مشتیان بر اجرا و امضاء احکام اقدام نماید و بر مقتضای روایت  
شاذه غریبه قطعا حکم نکند و راه باز ندهد که نواب و کاشنکان او  
نیز حکم کنند و اگر سهو یا غیر سهو اتفاق افتد بتدارک آن مشغول گردد  
و اوقاف را از دست مستاکله استخراج نماید و بر موجب شرط واقف  
مصارف استحقاق رساند و در اقطار ولایات قضات متدین  
بر سیر کای و رکاز کند و اگر کسی لایق نباشد و نصب کرده باشند  
عزل او واجب اند و لایق تعیین گرداند و در اختیار قضات و عمال  
اشغال غایت محمود مبدول دارد و سبیل امر او و دنیا و ارکان دولت  
و سایر بزرگان مملکت از ساد استقامت و ملوک و صدور و رعایا  
با اطراف و کائنات تمامی ممالک آشت که مولانا معظ فلان المصلحین  
را تا غنی القضاة ممالک و حاکم احکام شرعیة مملکت داد اند و دست



فواب و کاشکان و رولایان قوی دارند و بر بخیله بروند و مخالفت  
نموده را موجب خوازد بلیغ دانند **عبارت دیگر قضاء و لای**  
قال الله تعالی ومن لم یحکم بما انزلنا فاولئک هم الکافرون از اینها  
مهمات دینی و معظمت اشغال و اعمال شرعی که بر دست تحت ولایت اسلام  
و حکام ایام مزید اجتهاد و اعتماد در آن واجب لازم باید است  
تسبیب احکام اسلام و تقویت قضا و رونق ساری شریعت و قطع  
خسومات و فصل دعاوی و حکومت و تمیز حلال از حرام رعایت  
و محافظت جانب ضعیف و ارباب و استقامت است و نظم عقود و احکام  
بدایین مملکت و حل مشکلات مهمات مؤمنین و مؤمنات از آن متحقق  
و محافظت دما و فروع اموال خاص و عوام بدان موقوف و مربوط  
و لایق این منصب خطیر و مباشر این شغل بزرگ آنکه توانا بود که  
در فنون قضایی و فقه در علوم دینی رکنی باشد و لایق و قطعی مدار علیت  
باشد و کسوت و جود او بطراز علم و تقوی و ورع و تقوی و و بابت  
و مدار و سیاست و رشاد مظهر و مزیّن شرع و چون مولانا فلان  
باین قضای و کالات متعلق بود و احوال و احوال و احوال و احوال

حجاب شبهه و ارباب متجلی منصب قضا و حکومت و احتساب و  
خطابت و امانت و تولیت اوقاف و جمیع اشغال و اعمال شرعی و  
شأنی دینی بولایت فلان و نواحی و مصافات آن بدو تفویض کرد  
شد و در عهده علم و دیانت و عفاف و صیانت او کرده آمد تا به  
نیت صافی و عقیدت خالص و غریبت صادق ملائیس آن شغل خطیر  
و متحمل این امانت بزرگ گردد و ورع و تقوی و احوال و احوال  
را نشاء این شغل بیکو ترین را دی و فاضلترین عبادی شناسد قال الله  
تعالی و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و در سر و علانیة اعظام  
بجیل متین کند و نشاء را حکومت شریف طر خطرات معدلت سلوک  
نماید قال الله تعالی و اذا حکم بین الناس ان حکم بالعدل  
و از متابعت موافق رعایت دوستان و اقربا و عداوت اعدا و  
مطاوعت دواعی دنیا بکلی اعراض نماید قال الله تعالی ولا تتبع  
الھوی فیضک علی جمیع الله و بحکم نفس کل نفس ما کسبت رسیبت  
خود را در دنیا و عیشی و سیر کرد و گرفتار و در حمایت افعال و اقوال  
خویش اند و در تعدیل و ترمیم شود شرایط احتیاط عمومی دارد



و در حفاظت اموال ایستام اجتهاد تمام نماید و در حفظ نصیب  
 غایبان اموال رواندارد و مخیر از کسی مساجد و معابد و عمارت  
 مدارس و خانقاه و سایر جماعات خیریه و زواید و اعیان خود را ند  
 و در قیام اوقاف مضبوط گردانند و محصولات آنرا بموجب وقف  
 بمصیبت احتیاج رساند و از ارباب استیصال امتناع نماید و اگر  
 ببرد و معاوضت محتاج گردد با مال محموده آنرا در مساعی بطور مستقیم  
 و در قطع خصومات و فصل حکومت و اجرا و امضاء احکام قوی باشد  
 و در رد و اعطاء مستحقین مقتدا و دستور سازد و بر وایا و خاندان  
 که مفتی به نباشند قطعاً حکم نکند و اگر بهر اتفاق افتد بعد از  
 اطلاع جری در آن ماذون و مؤلفیت و آن حکم مجری و محض خواهد  
 بود و تدارک و تلفاتی نماید و ظاهر و باطل بزرگ تعقیب آراست  
 دارد و از سر معنی بعلیه خاندان الاعین و مانع از صدور و از حقیقت  
 حق و حدیث صحیح فان لم یکن ترا فانه یواک و هیچ حال غافل و  
 فایده نماند و چون قضیه پیش او بیعت رسد بجز در علم خود قضا  
 نکند و تا باقر این فقهی موازنه نکند و قوی مفتیان دین را در موکد

از

آن نشود حکم نکند و بقدر بجل اجازت قضا نماید و تأیید و وکیل و  
 کاتب دادیانت نصب گردانند و کسی که باوصاف ذمیه و کذب و  
 خیانت موسوم باشد در بیستم رخصت مداخلت ند و بوقت استماع  
 دعا و بی بین المختصین هر چند بمرتبه متفاوت باشد شوی در نظر  
 و قول و فعل نگاه دارد و بر بعضی احکام حکام قضات تا دلائل متین  
 بر وجوب تقضی لالت نکند اقدام نماید فی الجمله در مباشرت این طفل و  
 ملاست تحت این امانت جان معامله کند که بوم لایق مال اولاد بون  
 الامن اقی الله بقلبکم از تحریک بیرون تواند آمد و سید ام او ملوک  
 و سادات و ائمه و مشایخ و نوایس و صدوق و عجم و ارباب و امانی آن  
 ولایت است که فلان از امانی و حکم شریعت و نصب کرده اند و در جمیع  
 مهمات شرعیة رجوع با او و ثواب او کنند و احکام او را انقیاد نمایند  
 و قضای و محبتان و خطبا و امانان و مشورتان و منویان اوقاف  
 عزال و فوض او را امتثال نمایند و بی اجازت او را و انکس در مداخلت نکنند  
 و استقلال او استبداد بخوبید و بینه بر وند کسب بالامر اعلی و رسالت  
 صاحب المظنم فلان ام عظمای بنایان **بسم الله الرحمن الرحیم**



و مستورا را در دیوان و عباداتی که لایق آن تواند بود . آنرا در  
 اصطلاح و آثار اجتهاد و سوابق مناصب و لواحق ملازمت و تاکید  
 خلوص باطن و تجدید مصنوع بدی نایب نیکو و صاحب تیوانی گزیده ما  
 طایف الدین و زیور در حضرت سلطان سعید ماضی انوار الله بر تان و  
 قتل بالحسنات مبرانه و در حضرت مابود . و مست جون آفتاب  
 غایت ملوود داشته تارست و از شرح و بیان مستغنی و نیز دیک  
 روشن و معلوم و معتبر و مفهوم که تا او در ماکر بسط مادتان  
 استین تدبیر و نهامت و نفاذ امر و صیر امت بیرون کرده و مصالح  
 امور محمود را که بیک نایب در ایستاد سکت تربیت و عقد نظم  
 انتظام داده اقامتی و ادانی که مطاوعت بر میارند و انار کفایت  
 در نظام امور و سر نفوذ و استقامت و مصالح محمود تا انراض اعوام و  
 بر صیحات ایام و دور نکر و وسط و خواهر بود و لاجرم روز بروز  
 مشغول نظر عاطفت و عنایت می کرد و با انواع اصطلاح و موافقت  
 باد شایان مشرف و مخصوص می شود و دست و ورد دست و زارت  
 سید و عذارت با مروتی و حل و عقد و ورد و فخر و ابرام و نقص و بسط  
 نام

و فقر

و قبض و دفع و قبض و اجلال اولیا و اذلال اعدا و صیانت مخلوقات  
 و ایانت معاندان مطلق کینه و نیت و عزیت با آنست که آن طافت  
 روز افزون و بدوام و موقوف جزا پر بود درین وقت فراستیم تا اول  
 بزید عاطفت و عوارف بخیر و مخصوص کرد ایندیم و از صدقات  
 و مکار که برسم ابرار چیزی تعیین کنیم که در حق او و اولاد و اعتقاد  
 ما تناسلوا و تولدوا عارف مجری و صدقه محض باشد مقرر داشته  
 و یقین کرده آمد که رسال از استقبال سنه کذا از محصولات خالصا  
 که مکار طایر و مال اند و بالاست مبلغ ده هزار دینار رایج بلده فلان  
 و هزار جز و از غلظت و فایده و باخراجات و مصالح اخراجی مصرف  
 دارد . مقرر کان املا کمال صلاحت معلان موضع رسال این مقدار است  
 قصود و احتیاجات تسلیم و کلا او نمایند و بر و اناجد و مرآت نو  
 نطلبند و قبض و کلا او علی الداس گفتا نمایند و این عارف در حق  
 او و اولاد و اعتقاد ما تولدوا و تناسلوا الی ان یرث الله الارض  
 و من علیها و یوخیر الخاریین بالغام تمام و از اراکلام دانند که  
 بتدبیر و تقییر و تنقیص و تبغیض بدین صدفه و عارف را ده فصلیه



لغت الله والملائكة والناس اجمعين فمن بعد ما سمع فانما اعتد  
 على الذين يبدلونهم ملكان برین جلد بروند و عدل بخوبی بتایخ  
 کذا باب **دوم** در پیشور مثال تدریس و شرایط  
 عبارات آن تربیت علماء دین که ایشان شمع خدایا هستند اند از  
 لوازم دین داری و مراسم حق کز اوست و تمثیل امور ارباب معنی  
 و فضایل که صادق و موافق اصل اند از موجبات رستگاری و وسایل  
 نیکوکاری عرض ازین تشبیه مقصود ازین تشبیه است که محبت  
 مولانا فلان بر یزید و ریح و عفاف مغفلی است و درت عمر عزیز را قضا  
 اقسام علوم دینی و عبارت خالق یقینی و استقامت انواع حقایق و  
 انوار و ابرشاد خلائق گردانید و صاحب نصیب و نصیب او گرفته و  
 طلاب علم که از اطراف میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند  
 ایشان بهره مند و محظوظ می گردند و شرف و تحقیق مولانا حاصل  
 برکت و مایه حکما را محقق و معلومست و از شرع و احکام استغنی  
 بنابرین مقدمات تدریس هر سه فلان عمر ما الله تعالی و تولیت او  
 آن چند متا ایشان تفویض کرده شد و بعد از امانت و دیانت او

کهنه

که داشته اند تا چنانکه انکسار علم و فضل و دیانت ایشان نزد بدان  
 شغل دینی و واجبی قیام نمایند و از صلاح و فساد آن با خبر باشند  
 و در عادت و زراعت اوقاف آن مدرس و تعلیم طلاب علم با خبر گشته  
 سعی جلیل بذل و نمایند و اوقاف آنرا به حال کار داران کافی بدارند و  
 بریم و محصولات آنرا تمام و کامل مضبوط کرده بخدمت روشن معرفت  
 مشرفان اوقاف نگاه دارند و بر موجب شرط و اوقاف بر ساکنان و  
 طلاب آن بقیه توفیق نمایند چنانکه شخصه دخل و خرج سال بسال  
 روشن باشد و گرد تهمتی برداشتن و صیانت ایشان نمایند و در  
 اوقات طاعات و ساعات احیاء اجابت دعوات در وظائف دعاء  
 دولت حضرت بادشاه اسلام خلد الله ملکه و زمانه و نعم جنود و  
 اعز سلطان موطن دارد و هر سال از حاصل این اوقات اوقاف  
 آن بقیه این مقدار که بازمی گردد و شرط و اوقاف با آن موافقت  
 معین کرده شد که بجهت معاش خود تصرف می نماید و بمصلح عام  
 و زراعت اوقاف و عمرت مدرس و وظایف طلاب علم بر موجب  
 شرط و اوقاف قیام می نمایند و چنان سازند که مدرس و اوقاف معهود



۱۵۵ و مزروع باشد و مساعی حیدر مولوی در احیاء آن خیر کثیر شکور  
 شود سبیل قضاة و ایامه و علماء و کلا و مزراعان اوقاف آن بقعه و  
 متولیان اوقاف و لا بابت آنست که مولانا شارا لید را مدرس و  
 متولی اوقاف آن مدرس دانند و موقوفات آنرا بقعه و کاشکان  
 مولانا کدرا ند تا محصولات و ارتفاعات آنرا بموجب شرط واقف  
 و معرفه مشرف بمصارف استحقاق و مصالح آن بقعه خیر معروف  
 میگردانند و در توقیر و احترام مولانا تقی بنمایند و مدد کار و  
 باشند جماعت طلبه علم و ساکنان مدرس از جواب دین ایشان  
 تجاوز نمایند تا سقف مرید عاطفت گردند برین جمله برون بتایج  
 که از تربیت و ترقیب حال ادب علم از باب مساعی شکورست  
 و تربیت طوایف جمیع احکام شرعی از جمله قضایا مذکور و اعز انباء  
 فضل و انشاء مکارم سلطین کما کما معدود و توقیر و توقیر علماء  
 دین از عدا و عادات مستور و مخدود و التالی برخواست ائمه از خوا  
 الحال جوق مدب و وقت خدمت مولانا امام معام افضل الایمه اکمل  
 الامه کاشف الغت افتخار افضل العلماء اختیار الامان و الفقهاء

منابع

منابع المتقوی فلان الملقب الدین که بر جات علیه و آلهین او الصلح  
 رجعت رسیده و بر ارباب سنیه علماء امتی کاتبیا بنی اسرائیل  
 بنیست و دست مستدعوه و ثقی و تقوی و ورع و ذی این بلاد و دیار  
 را بود حضور خلیش میزد و نمودند و بالقاء عصا عصا قرار و  
 اختیار مقام مشرف و مخصوص گردانیده خواستیم تا طالبان  
 حقایق علوم و درغبان دقایق اقسام معانی از واید فواید انک  
 ایشان اقتباس نمایند و از واید قلائد ایشان القاطع جویند  
 منصب تدیس مدرس فلانیه را بخیر مت ایشان تفویض کرده آمد  
 تا مستفیدان را بر وجود خود حضور و مطلق انوار ادرای تعبیر  
 و تاویل گردانند و مقتضای علوم را از زوایا و جهات فواید تزییل  
 بی بهره نماند و بجهت کمال و صلور و ایمه دین و استادان و بیسویان  
 شیخ سید المرسلین اجازت یافته اند در نشر علوم شرعی و کشف  
 مشکلات عقلیه و عقلیه غایت اجتهاد مبذول دارند و نواب  
 آن بابایم دولت فامره و اصل گردید سبیل قضاة و ایامه و متولیان  
 اوقاف و ولایت فلان و نواب و کاشکان ما آنست که اعتقاد دارند



ما در باب خدمت مولانا مدظلها موفور داند و ایشان را و متعلقان  
ایشان را نظر اعز از اقران متنا و داند و منصب تدریس آن  
را موقوف بخدا متنا ایشان را و از محصولات اوقاف آن مدرسه  
جنانچه شرط واقفست این مقدار که بدار و مقصد میگرد و بجهت رسوم  
تدریس و تولیت اوقاف آن مدرسه سال بسال از قصور و اجناس مجرب  
خدا را میسازد و مقدم شریف مولانا مدظلها را بدین ولایت  
موجب میزد میان آن و نظر عنایت و رافت نامتناهی آنند  
جمله برود و اعتقاد نماید تا رنج گزایان **باب دوم**  
در مثال و مشورت تقید منصب خطابت و عبادات آن بر روی مینوی  
از باب بیروج دولت و احباب ملک و ملت پوشیده نباشد که شغل خطبت  
و امامت همه جماعات از شعایر شریعت و امامت مهمات اسلام  
و ملت است و من عظیم مقام آن ائمه قاهان بنعمتی العلو و در اعلا  
قدرا و منصب اعلام شریعت مرتفع است و اسباب انتظام در حق بحق  
و ملاست این کار خطیر و مباهرت این شغل بزرگ را کسی لایق نماید که در  
قون علوم و فضایل یکجا بود و مرا حرازا اقسام کالات علامه را مذکور

در علم

و در طهارت ذریع فراست اصل معروف و بود خود دانش و روح نفس  
موصوف باشد و چون مولانا بدین فضایل کالات آراسته و با حرازا  
این مفاخر و آثار در میان اینا و عمو مشهور و شناخته است و صیت فضایل  
و مناخر و مناقب و آثار و در بران بزرگوار او را اکناف و اطراف  
افق کالتسلی الاشتهار داشته منصب خطابت جمعه و اعیاد را  
بدیشان تفویض کرده شد و بضرط امانت و وفور علم و حیانت  
ایشان گذاشته آمد تا بواسطه آن مداومت نمایند و شرایط آن را  
بواجب رعایت کنند و از برای ترتیب معاش ایشان بطریق مرسوم  
از اوقاف مسجد جمعه این مقدار که بارز میگرد و تفصیلی شود  
تعیین گردد شد تا هر سال متولیان بر مقتضی شرط واقف در طبقه  
امام و خطیب جناح و قفیه بدو آن ناطقت اوقاف مسجد جامع  
بدیشان میسازند و بعضی وصول داکتقا نمود و روانه جدید و ورا  
نورطلبند و از قصور و اجناس و تقیض صیانت واجب نمایند  
سید فوارت و قضایا و امیر و سایر ارباب و مالکی ولایت فلان و  
متولیان اوقاف آنست که خدمت مولانا را خطیب مسجد جامع و منصب



کرده و مادام که در روز قیامت و احترام ایشان انتقام نمایند برین جمله  
 بروند تا ریخ گذار **عبارت دیگر** تمهید قواعد خیرات و تقیید  
 میان جبر و اختیار و علل و معلول و شرع و سنی و امر و سلیق  
 موجدات اساس جهان بانی و موجبات حریمات یزدانیت علی  
 الخصوص تمثیل امور امامت و خطابت که از واجبات و ابواب  
 اسلام و معظمت شایع شرع و جلال امام است و چون مولانا  
 فلان سنجی اقسام علوم دینی بود و صاحب نصایب اصول و فروع  
 شرعی و برز و روع و عفاف آراسته و از ابتدای شباب با نبی  
 مزاج و تحصیل علوم و روزگار در روع و تقوی گذارنده و بشرف  
 احتشاق عاطفت و استعداد مزین غایت و در عایت شرف گشته  
 امامت و خطابت مسجد جامع فلان بر او تفویض گردانیده شد و  
 عهده این شغل و منصب عقیدت و طهارت اعتقاد و سیرت  
 او گردانیده آمد تا چنانکه از سیرت مودود و سیرت کریمه اوسرود  
 بر عایت ترا بطریق نقل خطیر قلم نماید و در ایام جماعت و اوقات  
 جماعت بعد از اذان و اقامت ترا بطریقت خطبه و دعا و

سلطان

سلطان اسلام و در خیرین عبادات و نیکوترین استعدادات مرتب دارد  
 موقوفات که جهت امامت و خطابت آن مسجد تعیین و اوقاف معین نمود  
 نیز دیوار گذاشته آمد تا در تصرف آرد و رزق و محصولات آن اوقاف  
 بموجب شرط و اوقاف در وجه معاش خود صرف کند و چون محصولات آن  
 اوقاف کفاف معاش مولانا دام ظلّه مرتب نگشت تقویت موقوفات  
 آن مسجد را نیز مولانا توفیق کرده آمد و هر سوم متولی بموجب شرط  
 و اوقاف ایشان را مسلم داشته آمد مولانا دام ظلّه باید که بعد از اقامت  
 شرایط خطابت و امامت در عمارت و زیارت موقوفات معی و جلی تقدیم  
 رساند و وظیفه معنی و مؤلف و مضامین بموجب شرط و اوقاف و معرفت  
 مشرف اطلاق کند و تحت محصولات و اخراجات مال بسیار نکاه دارد  
 تا در وقت عیادت گردیده بمقام حضرت و صیانت او نشیند قنات  
 و خوابگاه و استکان باطلان موضع است که مولانا دام ظلّه را خطیب ایام  
 مسجد جامع فلان و منصب گردانیده آمد و تولیت اوقاف آن بقعه را نیز  
 بر او مسلم دارند و در احکام و منازعت نمایند و رفقات اوقاف آن  
 مسجد را معترف که استکان او باز گذارند و محاسبات با خدمت مولانا



۱۴۸  
 و ام نطقه آخر کند و در توقیر و احترام و اجلال و اعظام مولانا بعد از  
 الامکان بگویند بین جمله بروند و اعقاد نمایند بنام **کذا**  
**باب دوم در شان منصب احتسابی شرایط**  
 و عبارات آن حکم نص کنیم خیراته اخراجت للناس تا مرون بالمعروف  
 و نهیون عن المنکر نظام دین و قوایم شرع خاتم النبیین و اعلا  
 معالم احکام و احیاء رسوم حمایت و اسلام بتقویت این مصالح و  
 سد و تمسک اصحاب رشد و رستاد و قمع عصاة و عقاة و دفع شر  
 ابر معصیت و فساد و تمسک ارباب باطنی و عباد تواند بود و بر ذمه  
 است اصحاب دولت و تمسک و خداوندان حمایت و حجت دین واجب  
 و لازمست که در معاونت این مصالح مع دقیقه مصلحت نگارند بحکم این  
 مقررات واجب نمود از برای استقامت امر معروف و نهی منکر که بهترین  
 اعمال و فاضلتی را اشغال است متدبیری با دین و تقوی که با صلاحیت  
 و حجت در دین موصوف باشد و مستلزم از نظر بحکام دنیا و زخارف  
 فانی معروف اختیار نمودن و عهده این امانت را بدایت و صیانت  
 او تفویض کردن و چون مولانا جامع این معانی و کمالات بود و بصلاح

درین

در دین موصوف و معروف منصب احتسابی باید و تفویض کرده شد  
 تا در تمسک ارباب از کتاب شکوات و دواعی منافعت لایحکمی رسید  
 و در رعایت شرایط و قوانین امر معروف و نهی منکر غایت مجهود  
 مبدول میدارد و خلائق را بر موافقت و طاعت جمیع جماعات و  
 سایر عبادات ترغیب و ترسیب تحریص میکند و از عدالت و تعادل  
 خداوندان کن و تراز و نوزخها با زار با خبر می باشد و کسانی را که  
 با زار بگو و غرور و تطفیف و تحس و مباحیات و موزونات و مذکور  
 مسلمانان را می فریبند بموجب فتاوی ائمه اسلام زجر و منع لازم دارد  
 و بر اقامت حدود و تعزیمات بر قوانین شریعت مع کس با محابا نکند  
 و حکم شرع را بر وضع و شریف اجرا و امضا واجب دارد و در ساجد  
 و محلات امناسب کند تا مردم را بر جمیع جماعات و وظایف طاعت  
 باعث باشد و جماعتی را که بتلقی جلب احتکار موصوم شده اند و از  
 فعل نیرهاست لایق می شود منع کند و قضا با زار و کسانی را که در مباحیات  
 خیانت می نمایند و مردمان را فریب می دهند تا فریب دشمنی که  
 موجب انزجار ایشان و اعتبار دیگران باشد بر قوانین شریعت

مباحیات



۱۴۷  
و بموجب فتاوی ائمه اسلام بتقدیم می رساند قوانین گاشنگان و قضا  
و ائمه و صدور و اعیان کایناس کن او را عصب ولایت و نصب  
نما اند و در مقامی که تعلق بدین منصب داشته باشد رجوع باو نمایند  
و توقیر و احترام او بواجب بجای آرند او نیز باید که از سیر و مدارست  
و عجا با و طع حرام و سیر و عظام و اعمال حدود و احکام اجتناب نماید  
و احکام اکثر را برو ضیع و شریف و قوی و ضعیف اجرا کند و برای  
خریش از قانون شریعت تخلف ننجد و از برای اجرا اجتناب نوری و روح  
معاش و این مقدار که باز می کرد و تعیین کرد شد تا در وضعیت  
خود صرف کند و بفرایض خاطر و استیلا و تمام از جمله این امانت برسد  
بیرون آید احصای در این ابر مقدار محسوم را سال بسال از حقوق  
و احصای تسلیم او نماید و از تقیص و تنقیص مسلم و موصول است  
بر خطیله روند و اعتماد نماید تا رجوع کذا باب  
در مثال تولیت اوقاف ماکر و عبادات و شرایط آن بر خاطر خطیر  
و خیر میرا بیاید و در دانش و احصای عقل و سببش محقق باشد که عمار  
تقاضی از مساجد و مدارس و خانقاهات و غیر آن و رونق این امر

روند است حکام ایام و وایان امور اسلام و احصای کنت و تکلیف  
و ارباب دولت و دین از امانت و مقامات و معظیات و اجابت و احیاء  
این امر اسمی ضبط رعایت اوقاف و جمع و جمع محصولات آن و انواع  
آنچه در تصرفات احصای استنگال محسوس گشت و قطع باب اطعام فاسده  
متقلبان و متسلطان اذان و نصب متولیان کافی و منصرفان این  
که بر امانت و دیانت ایشان اعتماد و وثوق تمام حاصل باشد صورت  
نمی برد حکام این مقدمات واجب جهان برد و مصطفی آن اقتضای  
که تمامی اوقاف ماکر و ولایت را بهر ائمه امینی صاحب کفایت و متدینی  
با دیانت و صیانت کرد آید و کلی مصالح و مفاسد را بدو سپرد  
تا او را این آثار کفایت بظهور رساند و بکار دانی و کفایت خویش این  
مهم بود که استقلال خود و محله آن از دست دیگران گذارد و از تقویم  
و تقویم بسیار صاحب عظم فلا ترا و مولانا اعظم فلان الملک و آلین  
را که بجز کفایت و دیانت و نور علم و صیانت ایشان و قوف کلی  
حاصل آید بود و هر یکی را بکرات رحمت امتحانات رفته و در هر یک از  
امانت و وفور کفایت ایشان بظهور آمده تعیین کرده شد تا بموجب



بگوید که از مجموع اوقاف ماکر و ولایت با خبر باشد و بهر موضع نیازی  
 کافی و این که در آن از قبل خود ضبط کرده اند و صلاح و فساد آن را با ما  
 و کفایت او خواهد نمایند و آن دو در عهده طلبه از تصرف اوقاف  
 قطعا بدخل ندارند و نسیخه اوقاف و حدود ولایت بدست نهند و اگر  
 چیزی در دست مستأهل محسوس باشد بدعوی و موطنی که صورت بند  
 استخلاص گردد. در تصرف آن دو سال بسال نسخه و کوشن و نسخ از هم  
 و خرج عقوقات و مستغلات و ولایات بدیوان رسانند و اگر بعضی این  
 قصایا با عانت و تعویض حاجت افتد که ما باز باید نمود اما این محال  
 در هر کار کفایت آن هر چه مقدور باشد بتقدیم رسانیده آید و قطعا و  
 اسلام بر خلاف شرط و اوقف هیل و کسر و بزر و قطعه میاد و شعر بعضی معص  
 و رخصت شمع خرج نکند و اگر با ستفراغ حاجت باشد بخرید و اجازت  
 قصایا اسلام و هوی بیده و شمع کسند و نسخه روشن باطن بدک آن قصایا  
 دارند و حق که از آن موقع چیزی حاصل آید در مطامع موقوفات مستحقین  
 عطا بوجیه شرط و اوقف صرف نمایند و هر قدر که از حق حکم قصایا و هوی  
 این در رفقات و محصولات اوقاف نمایند و بعضی شناسند که در وقت حکم

این

ایشان را تعیین کرده مطالبه خواه رفت و چون بدین مهلت بواجبی قیام  
 نمایند و اوقات ایشان بهمهات اوقاف مستغرق شود و رسالی این مقدار  
 که بزر و معتدل میگردانند و مواضع که رخصت شریف باشد و قنایا عیه  
 دین بدگوان ناطق بشرط آنکه در دفا تردیوان اوقاف نسخه آن موجود  
 باشد تصرف نمایند و بمعاشر خود صرف کنند و در رسوبات متولیان  
 سایر نوعی نیز همین طریق بتقدیم رسانند. امر او مقام و ملوک و لایا  
 و نواب و کاشنکان ایشان را مشارکت متولی اوقاف ماکر و اندوز  
 مد مهلت که بطریق استمداد رجوع کنند و دو معاونت واجب شناسند  
 از هر انب برین جمله بروند تا بهر کز **باب چهارم**  
 در مثال دار الشفا و ضبط اقطاع و عماراتی و لایا این مقام تواند بود  
 استمداد محسن جهانی و استشفاء و فصل نفیس انسانی و بگویند که  
 العالمین است بر اقامت و طایرین طاعات و عبادات مدد و معاونت  
 و با فضل و قریات و اکام و غایت کمال با وجود عدم محنت و ضعف قوای  
 و بتجسس کمال لای نظری و التسابیج حکمت علی صورت بند و در آنکه  
 حواس ظاهر که بتجدد اصطیاد معارف اندک و کما که بسبب احوائی مزاج

و کز محمد



و ترخیص

از فضل طبع خود باز ماند و مزاج اعضا متغیر گردد و آثار و شرف نفس  
 و حجاب غلبه مختلف و منکشف گردد و تا با انواع معالجات طبیعیه بحال  
 صحت استقامت نیاید شکست شود و از برای تلافی این خیر و نادر  
 این دلائل سلطین اسلام و ملوک عظمی روایت صدقات و رعایات افتاد  
 و بنای خوش معاد عمارت و گلشن بانو او به ترتیب و ترکیب و خود  
 اند و اسباب علاج نیز برای اصلاح مزاج از ادویه و معاجین و اطباء  
 حاذق و بجا رستنه اند لایق و راین مرتبه میباشند و خور را بسبب  
 ترتیب این اسباب مستحق ثواب حساب است و من احبنا احمینا  
 الناس جمیعاً گردانید و چون دارا الشفاء معین قلالی بدی بود تا  
 بسبب آنکه طبع حاذق که بمصالح آن پیام تو را ندانم خود از راه خود  
 میبرد و در وقت و مرض با آن استقامت صورت نمیستد تا قریب  
 وقت خدمت بولانا که با وجود این قدم آنرا انفس عیسوی اطباء  
 میگرد و در این معصوف مزاج و اولی علاج بدیهه و موسوی میگرد  
 فکانه عین این مردم نا طاعت است و بیرونی الاستقامت تشریف  
 و نود و این بقعه را بعین قدم و حضور بر نور خویش شرف گردانید

از

این قنوع را غنیتی عظیم و موسیقی جسم شرف آمد و تولیت و قاف  
 دار الشفاء معلوم مشارایها و تمامی مهمات و مصالح آنرا بجهت آن  
 و دیانت او تقویض کرده شد و از آن که بجهت طلب این بقعه خیر  
 بموجب شرط واقف معین است بر ایشان مسلم داشته آمد تا حق تولیت  
 چنانکه بر وقتیت مسطور است استحقاق آورد و در عمارت و زراعت  
 موقوفات و معافیت ربح و دخل و محصولات آن آثار کفایت روز  
 بروز در زیارت بظهور رساند و بجهت منع روشنای اقبال مستحق  
 قلیل و کثیری و فقی و فقیلی جمع آورد و اخراجات معروف و غیره بیک  
 دارد و چون بدین مهمات بواجب قیام نماید و بخود یا بنای خود این  
 مصالح را با تمام رساند باید که در امانت حسانت بکمره و عشتیا  
 مواظبت لازم نمرد و بمعالجت مرضی و اراحت علا و ازاله اعراس  
 اصحاب افراض و ارضی احوال و تقصیر جایز ندارد و بر مریض که در اوقاف  
 آن بقعه نمایند باید که بر موجب شرط واقعه قانون مریضت معذور  
 باشد و هر سال یک مرتبه نسیج و اخراجات محصور مریض بر بوی  
 آورد و محاسبه یک سال را بتمامی جواب گوید و شروع کرده نسیج از



دیوان ناطق به انگرگونه حساب آن منوع شده باشد بستاند  
و مفاصاته نکاه دارد تا که تمتی کرده امن عصمت او نگردد و غبار  
ربوبی و خیانتی بر صفحه امانت و دیانت او نشیند **سبیل امرای**  
حکام و نواب و قضات و صدور و اعیان را در باب ایامی فلان موضع  
آشت که خدمت مولانا را موقوف و محترم دارند و بر تیری رضاء او  
تقدیر مقدور و میسر و معج دقیقه محمل نگذارند و متولیان اوقاف  
رقبات اوقاف و محلی محصولات آنرا با تصرف مولانا و کاشنکان  
و عمال او باز نگذارند و مولانا را متولی آن اوقاف و طبیب آن  
و دارالشفاء و نصب کرده و داد اند و رعایت و استقامت با تنظیم امور  
و احوال و تسلط و موافقت سازند بر بخیله بر و بد و اعتماد نمایند  
تا به کذا **در بیان** **در بیان** **در بیان** **در بیان** **در بیان**  
احیاء مرآت میراث و اوقات منافع خیرات از موصیات فقید جاهل  
و غیرات حیوة و روحانی است و بجهت ضعف و فقر و انبیا سبیل  
در حکام اسلام و مستقران قلداده تکریم و محبت و واجب لازم  
و رونق بیاع خیر و مدارس و وظائف از بهمان که احوال آنرا اغفال

را آن هیچ وجهی از جود روانه **تجمل** این مقدمات چون امور خانقاه  
فلان مختل و ناستقامت گشته بود و بسبب تقلید و زکار و تغلب  
خجارد و اشوار اخلال باحوال آن راه یافته بود و محلی المشایخ و الخباد  
راضی و فرمود شد و توفیق اوقاف آن خانقاه و محلی مصلح و  
مجاوری آن بقعه بدو تعلیف رفت تا از محلی اوقاف و محصولات  
موقوفات آن بقعه خیر با خبر باشد و بطریق امانت و دیانت خیرات  
و ذاء قیامت از عهد بیرون تواند آمد بمصلح عارت خانقاه اولاد  
و در وجه سفر آید و روزی نلسیا صرف می نماید و جود محصولات آن  
اوقاف کفاف از حاجات سفر خانقاه و رسوم مجاور و وفادار نمود  
بجهت ما یحتاج **شیخ المشایخ** **شیخ المشایخ** **شیخ المشایخ** **شیخ المشایخ** **شیخ المشایخ**  
رسوم این مهم بخیر تعیین کرده شد و کلام طالعسات با موضع  
فلان نماید که هر سال ایام که شیخ المشایخ مذکور مجاورت و تلازم  
آن بقعه خیر قیام نماید این مقدار که بارز می گردد و از نقد و غلذ  
اجناس و فقور و احتیاجات تسلیم اوست نماید تا روجه معیشت خود  
صرف میکند و با شغال خانقاه و خدمت آید و روزی قیام نماید







و باشند تخم بر سر زراعت حاضر باشند و تخم را بنامی مزرع کنند  
 و وقت ابراک از تمامی ارتفاعات و محصولات با خبر باشند و در اوقات  
 خشت و اجتناب اجتناب بلیغ بجای آورند و در دفع و ضبط آن بکوشند و  
 محصولات ارتفاعات را بقایان مستظهر و امین که صاحب سیاه و  
 استقامت باشند بسیار و تا مروج مقتضی رعایت شرایط محافظت  
 باشند مرغی باشد و در آن نشانی قطعاً و بنامی دیگر اندر نقد و یکس علف  
 و اجناس بهیچ آوین نرسند و آنچه جهت عمارت و زراعت و دیگر مصالح  
 معرزی احتیاج باشد معرفت نواب صرف میکند و بهیچ بعد از  
 عرض نخبه بر آن می نمایند و چنان سازد که چند روز در آن رعایت  
 ظاهر گردد و مستحق برید عیانیت و تصاعف و توادف است و رعایت  
 گردد و سبیل مراب و کارکنان و کارکنان و سایر متعلقان مزارع  
 و استواران ببلان موضع است که صاحب معظم علایق و امور باجای است  
 و اجناس و ضبط کرده و تا مازند و شرایط اختیار ام و احوال بجای آورند  
 و با اتفاق طایفه مستقربان و در با عمارت و در اوقات اجتناب نماید چنانکه  
 غیر اینها بر روی بجا عمارت باز آید و از کفایت روز بروز زاری ظاهر گردد

الحمد لله

بر غلبه و بند و اعتماد نمایند تا هیچ کس با مستمر  
 در مثال اشراف خالصات تفویض امور بکلیات کفایت و نظم مصالح  
 با حفظ رعایت رعایت و یا اصل مقدمه و قاعده معقول و امری معقول  
 است و بی نقص است و کافی کاروان اصلاح مصالح و اجتناب منافع منفرد  
 و نامضبوط بحکم این عقاید و اصول را در خالصات موضع معین  
 بطریق اشراف تا از تمامی مميزات خالصه و ارتفاعات اجتناب با خبر باشد  
 و نگردد و کفایت و کثرت و بنا و شععی چیزی از قلم او ظاهر ماند و در معرزی  
 بلند افتد و از مجموع محصولات و ارتفاعات اجتناب و سایر معاملات  
 و احوالاتی که در خالصات آن موضع واقع گردد و دفعه روشن و منع  
 گرفته نگام می دارد و مارا بر نیت و قیاس بر یک واقف میگردد و در هیچ  
 موجب توفیر و غبط باشد و ارشاد می نماید و مقتضای خالصات قطعاً  
 و نماید و دفع آن بقدر مقتدر و احسان و جنان سازد که با آن رعایت  
 او بر روی ظهور آید و اعتماد با بر قلم او می آید صاحب معظم علایق و  
 متعلقان و کارکنان از معاندان مزارع و استواران و متشیان و امثال  
 و علما خاصه و عاصره معظم علما مزارع خالصات اجتناب و ضبط کرده و مازند

و نزار مزارع و مزارع



۱۵۵  
 وی حضور و معرفت او در دخل و خرج شروع نکند و بر تمام احوال  
 و مهمات خالصات او را و قوت و منفعت و ضرورت و صواب و بدو  
 هیچ متنی از مهمات خالصات آخر نکند و مقور نشاند که خرج که  
 بی نشان و معرفت او باشد محسوب و محوری نخواهد بود. او نیز باید که  
 با استقلال و مشورت ایشان کاری نکند و استغنا بخوبی برین حلقه برود  
 و اعتماد نماید بتاریخ **کذا باب** **در وقت** در مشاک  
 ریاست در وقت جماعت مردم و اما فلان موضع آید و وظیفه  
 و عا کوی دولت تقدیم رسانید و تقوی نمود که بریشانی بسیار  
 بدیشانی را می باید بسبب آنکه رئیس و معمری ندارد که در حواله قاعده  
 سوت میان ایشان رعایت کند و در حواله و بران و مطالبه اعتراضات  
 حیثا بسیار میرود و محض و محض و ارباب دانی هم درین معنی عرض  
 رسانیدند. بنا بر طمئین ایشان چه که فی فلان الدین که هر کجای و کار دانی  
 و مدتی در میان کار نامه بزرگ بود و بریت بزرگان و نظر عنایت ایشان  
 محسوس شده و ایشان با اتفاق یکدیگر بر ریاست و مهمتری او راضی بودند  
 نصب کرده شد و ریاست آن موضع بدو تفویض وقت تا در نخواهد که صلاح

میان دید و رعایت سوت میان ارباب ایالتی آنجا هر مبلغ نماید  
 و حیث قوی بر ضعیف نبیند و احوال و امور دینانی یا میان مردم  
 بسویت و راستی حواله میکند و میفرماید و در خدمت آید و روزی  
 بقدر مرشد و اندازه هر یکی میگویند و در میان رعایا آن موضع قاعده  
 سوت می میدارد و در حواله و جبهه بروات و اعتراضات جدا  
 مقدر و معذور او تواند بود کوشش و اجتناب بجای می آید و اگر کاری  
 ساخته گردد که بخود بدان قیام تواند نمود و با استقلال آنرا با تمام تواند  
 رسانید از بیوالتی استقلال و استقلال می کند و انا و کفایت و عدالت  
 خویش بظاهر و میرساند تا سبب عدم رعایت و عاطفت در بار می شود  
 معارف و رعایا فلان موضع صدر معظم محض الروسا فلان الدین را  
 رئیس و پیشوا و کلان و همه ترخیص اند و در احترام او گوشه و بدین  
 در باب محلت عامه و بهبود میان دید گوید و فرماید انقیاد نمایند  
 و از صواب و بدو بگردند و استبداد و استغنا بخوبی او نیز باید که از  
 قاعده سوتی دانی قدیم و نوین خود و از جاد و نیکو خرامی و نظام امور  
 دینانی رعیت بخوار نمایند و بر حلقه بروند و اعتماد نماید بتاریخ **کذا**



**باب نوزدهم** در مصالح و مفاسد  
 مکر و دین و نظام و انتظام جمهور عالمین در رعایت شرایط سیاست  
 منصوره می تواند بود و چون آدمی مدتی با طبیعت است می طایفه را از  
 حاکمی که ایشان را از فساد و متضییات و مستضییات نفوس سیرین  
 حمایت کند میسرند چنانچه نفوس بشریت علی الخصوص عوام خلایق هر یک  
 میل بخیر می کنند و اگر ایشان را بر جزو تکلیف برادر سازد و سداد ندارد  
 خطاهای فراوان یا امور جهانیان سرایت کند و نظام معیشت مردم  
 با یکدیگر و معاشرت ایشان با هم گسسته گردد و خباثت و طایع هرگز  
 است در مهملات و کسی در اخلاق و عبادت و قوانین عدالت و تربیت مختل  
 و مهمل می نماید و منقذ و آبادانی و عمارت صورت می دهد پس واجب  
 چنان شود که هر ولایتی حاکمی و شخصه که مردم را بر قانون عدالت هدایت  
 و در عمارت و زراعت و آبادانی و آبادانی آن ولایت یار و معاون باشد و از  
 اختلاف کلمه و استغناء و استغناء باز دارد و نصیب کرده آید تا قوی بر  
 ضعیف حقیقت کند و قوانین سیاست و جهانی و عدالت و آبادانی  
 مرغ نماید بنابرین معانی و قانونی که در تمام ملایم ما بوده و آثار عسائیت

قلعه فلان و مقوطنان نواحی آن از صدور و رعایا و عظیم است که  
 اسفند لا و محترم مشارالیه را کو قوال قلعه فلان و حاکم خویش و  
 نصب کرده ما دانند و از سخن و فرموده او تجاوز نمایند و هر کس یا  
 که بهی نام زد کند و بجای فرستد امثال نمایند و فرموده او را قوی  
 ما دانند او نیز باید که بدین او امری که ما بود گشته بواجبی قیام  
 نماید تا مختار حقوق کرد در بین مردم بروند و چون بوقوع دفع  
 موجب گردد اعتماد نماید بنا بر این که **قسم دوم**  
 از مقصد دوم در عبارات صحیح نامه و عهد نامه و شرایط هر یک از آن  
 و درین قسم دو باب است **باب اول**  
 در عبارات و شرایط صحیح نامه یا دشمنان و الحزمه الهی است که  
 انصر من مهبها و اسرمت لا ارض بنور ربها  
 قد جبار بفر الله والفتح الهی ترمین بکتابه و صفه الاقلام  
 باجل احوال و این مقدم و اتم اقبال علیه دوام  
 بر سوجده شریف آسمانی و صدق و عدل حضرت مریدان حیات  
 قال عز وجل عن العباد و جل فضلهم العباد ان الله لا یخلف الميعاد



جنتی مان محبت یا بدان معروف و نهفت با بران موقوف بوده که  
در حضرت دین حق و رعایت منافع و مصالح و احراء و احکام  
بر قاعده عدل و احسان هیچ دقیقه از دقایق جهاد و احتیاد مهمل  
نماند لاجرم بحکم و عهده ان تضرعوا الله بنعمکم و ثبت اقدامکم و  
بعض فضل الهی و عون عنایت نامتناهی در عقب نصرتی و حرکتی فقی و  
برکتی دیگر معین و مقدر می کرده و قواعد دولت و قوام مملکتی حکما  
قوی و انتظامی با نظام ترمی باید و الحمد لله علی شیه العظام و علی السام  
و یک از اسناد این برهان و دلایل بر حال افعی است که در عقب حرکت  
و ایات و توجع عساکر معصوم و بحجاب ولایت فلاح دست داد و حصول  
آن مراد بهترین وجه و معین و غنی و کشت و بیدار مدتی مدید  
جماعتی از مداین فی فکر و تدبیر سواد و بقیه امور و طاعت و دست  
از ضعف و مطاوعت و متابعت جماعت کشیده بودند و در اطراف  
و اندام شور و شر و طغیان و فساد و عیسان و عباد و کفران ایشان  
شکستار و میوار گشته و تحتین و تحسین حسین و قلعه محکم فلاح چسبیده  
و خایر بسیار از افتاد و احقاد جمع کرده و افراد و رجال کارزار و نبرد  
میر

ابطال روزگار گردانیده و با باطل افاد و با کاذب و نسا و بر شیطان  
فتا بر طغیان و دماغ و بر طغیان بر ایشان گردانیده چون بطاهر آجصاد  
خیم و صحر ساختیم بابر قصه و قصه و ولولای حال مؤمنان و  
شاه مؤمنان لم تعلمون ان نظام فقیهکم منهم معتد به غیر علم  
جند و نایسان با برین و مدارا و عورت نمودیم و میوای شوخ عیود  
امیدوار گردانیدیم تا با شد که شرا ایشان از سر مسلمانان در فرع  
کرد و ناپز فتنه و فساد استبداد ایشان انتقاسی و انطفاهی  
یابد آخر الامر محقق و معلوم شد که جز بخار و به و قتال و مناصد  
و جدال بر دفع شلال ایشان نخواهد بود بعد از استعانت از  
حضرت عزت بموجب نص و ما النصر الا من عند الله و استعانت  
و استشارت و نمود شد تا با مداد خوار و بیع الما اول عساکر معصوم  
بجما را ایشان محط گشتند و هر یک در مقابل مؤمنین مقابل افتاد  
نهادند تا آخر وقت ظهر از جمع جوانان آتش مبارکت و قتال و شهادت  
و ضلالت استعداد و استعانت آمد و علی الاموال خانه القتال آن  
بود که نیم فتح و حضرت الهی بر مقتضای هر لحظه نامتناهی و نشتم آمد



ولباس مید و جارتی و تبتیم و آنا و خا و دیا و یوسفی روزگار آن  
 ملاعین بدکار ظاهر و بیدار گشت و عساکر نمود از اطراف بر هج  
 قصد خروج نمودند و دست بقتل و آتش زان جماعت ملاعین و خا و یوسفی  
 داشتند و چون آن ملاعین تمام در میدان کماله و دیا و یوسفی گشتند و چون  
 بجهت فاحش آن بودند و بگارت و تاراج شغال کردند جماعتی آیت  
 و سادات و مشایخ از خا و یوسفی آمدند و با استغفار و اعتذار  
 و استغفار و استغفار استغفار و دست و پا می کردند و با طرب  
 حرکت نمود و الحال و نموده شد تا خدمت و حشم خان قندی و قطار  
 از عایا و ضعیف کشیده و دارند و کرد و احوال و عورت و عایا نکو و نیک  
 و از برای ترغیب و ترغیب بجهت و ترغیب و ترغیب و ترغیب و ترغیب  
 جامه و جلدین نموده و نموده آمد که در عوض اموال و عورت مسلمانان  
 و فدای اسر و تاراج ایشان بدهند و چون نایافته ساعه  
 تسکین بدو رفت و آن جماعت ملاعین گرفتار گشتند و سر و سرورانی  
 ایشان بکینه خود بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 آخر و خفیه و خفیه آمدند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

بگو

بطرف دارالملک میراث حقت بالمیامن و التمرات معطوف گردانیده  
 شد و امیر فلان را با جماعت لشکر باین آنجا تعیین کرده آمد تا آن  
 ولایت را مضبوط گرداند و آنا و آن طغاة بغایت را منقوص و مرفوض  
 کرده بساط شغقت و معصیت بر ضعیفا و رعایا بکتر اند و حاصل  
 مکتوب فلان را بر سبیل استیصال فرستاده شد تا بشارت این  
 فتح عظیم که شمعن فوج جسیم بود با اطراف و کفاف رسانند و  
 علماء و بزرگان و مشایخ نایب و صادرات کرام و اشرف و اکابر  
 عظام و سایر مواد ارا را بکدامید و از چنین موسیقی بوده اند  
 مستبج و مستبشر گردانند و صادرات و مشایخ را تحت ماسانیده  
 و اتمام سواطیت بروطایف دعوات و اوقات معجزه و او را در  
 مشکوه بنفیدم رسانند و لکویه و آوا و آخر او طام و باطن  
 باب دوم در عبارت عجز نامه و سزا بطن آن  
 بابا دشان "قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقوب  
 ان الله کان مسؤولا و قال الله تعالی و اوفوا بعهدهم اذا عاهدتم  
 و لا تنقضوا الایمان بعد توکبهم ما و قد جعلتم الله علیکم کفیله و قال



رسول الله صلى الله عليه وسلم ثَلَاثٌ فَجَلَّ عَقُوبَتُهَا الْمَسِيُّ وَالْعُقُوفُ  
وَتَقَطُّ الْعَهْدِ . وقال صلى الله عليه وسلم ثَلَاثٌ مَنْ كُنْ فِيهِمْ هُوَ  
مُتَأَفِّقٌ وَأَنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ إِذَا حَدَّثَ كَذِبٌ . وَأَذَاوَعَدَ  
أَخْلَفَ . وَإِذَا عَايَرَ عَدُوًّا . مَرَّ جَدُّهُ وَأَطْفَلُهُ كَرَاهَةً . وَعَوَارِفُهُ مَهَابَةً  
 وبهانه وشمس جهان گیر بادشاه روی زمین اولیاء آن حضرت را  
 از آن مستثنی گردانیده است که از بزرگان در وظایف خدمتگاری  
 و مداومت بر مواظبت و ستم طاعت داری و شیخی جویند و معاشرت  
 الناس نمایند اما او بر این زمین و تقال بنام بادی عز و علا جویبار  
 میان اصناف عالمیان و طبقات آدمیان ستمی مالوف و قاعده  
 معروفست و مماثلت را با ارباب صلاحین در سوا الفایم این  
 نوع مباحثت بوده . وَمَعَ هَذَا فَوَافٍ جِهَانِ مَطْلَعِ لَارِ الْإِنْفَادِ فِي  
أَطْرَافِ الْأَفَاقِ وَالْبَقَاءِ بِرَأْسِ جَمَلِ بَقَاذِيرِ مَكِينَةٍ . كَأَنَّ  
سَكَاةَ كِسَاكِي . كَأَنَّ از ایشان این حساب بر توان داشت محفوظ باشد  
 طاعت داری یا شهادت خود ساختیم و این فرمان برداری را سعادت  
 خود شناختیم . و بنیت رست و اعتقاد صافی و رغبت تمام

در اقصای

من کینه

من کینه فلان میگویم بالله العظیم ثم بالله العظیم بالله العظیم بالله العظیم  
 الغالب المذلک المصلح الخیر الذی لا یحوت الذی یدیه ملکوت کل شیء  
 والیه ترجعون . بجای آن آسمان و زمین آفریده بقدرت اوست  
 و آنچه تواند و اندازین اوصاف بنویسد . که ازین ساعت که سوگند  
 میخورم و این عهد میکنم در خدمت و طاعت فلان سلطان صافی دل  
 و باک اعتقاد باشم و دل و زبان و طامی و یاطن در خدمتگاری و  
 مواداری حضرت او یکسان دارم و هر فرمان که از آن حضرت رسد  
 بقدر الامکان انقیاد بنمایم و بقلیل و کثیر از مقصود آن بجا آورم  
 بخیریم و بعد از اطاعت خدای عز و جل و طاعت رسول علیه السلام  
 طاعت او را واجب دانم و از خلاف و شقاق و تزییر و نفاق  
 اجتناب بنمایم و از سر ج او بدان راضی نباشم بر سرینم . و شعاع  
 دولت او را در ولایاتی که مقوض بمن است شایع و طامی و دادم و  
 خطبه و مسکه بنمایم و مستقر گردانم . و آنچه بر خلاف نصیحت مکر و دزدی  
 او نسبت داشته باشد و یا نسبت کبر و غم نکنم و نفعی نام و اشارت  
 نکنم و یا موالی ماکل و ولایاتی که در تصرف دیوان آن حضرت است

مشهد

و آنچه من بعد در تصرف دیوان را این قصه بدی نگفتم و نمی‌نایم و  
 اگر کسی بدی قصه کند کاینکه من کان بعد و سر رود آن بگویم و  
 اگر پیش ازین نیز خلاف محفل ملک و دولت او حکمی کرده‌ام و یا  
 مواضع داشته‌ام و یا بیغای داده‌ام یا نامه نوشته‌ام من بعد  
 مخالفت آن کنم و بران عزیمت نباشم و خدمت و طاعت آن  
 حضرت آغاز کردم و در هیچ حال هیچ وجه بچشم و خدمت و آزار دویدن  
 و رعیت و میوستان و خویشان و فرزندان او قصه بدی نگفتم و نمی‌نایم  
 و اگر کرده باشم و فرموده مانع آیم و خلاف آن کنم و مخالفان ملک و  
 دولت او را بخود راه ندیم و بادوستان او دوست باشم و یا  
 دشمنان او دشمن باشم و دشمنی کنم و هر فرمان که برسد بعد از آن  
 تمهید عذر را که مفور و غیر مایند امتثال نمایم و با عذر نامسموح و  
 با ملل مسکون نجویم و اگر من بعد ولایتی را تصرف آرم بی فرمان او  
 بران تصرف نیایم باینکه چنین کنم غم بانه که چنین کنم و بدین  
 عهد و موافقت من اولها الی آخر ما دام که باین بره بعبادت  
 و عبادت باشد و شفقت بکنم و بشراط و استظهاری که از او

۱۵۳ درت









